

براس که در وقت پیدایان حضرت صلی الله علیه و سلم و می کند آنحضرت را و دیدم که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را غایب از خانه کنند فیض صحبت مثل شایع عنوفه در مجالس افاضه انقیاض اخلاص و جوار
 شهید آخر قائم شدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سلام کردم و فروتنی و تضرع کردم و چسبیدم
 روح خود را بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بیدارمان بکشد بابتی که در آن راه روح من شایع
 اتم در یک لحظه با کم از یک لحظه پس قیام کردم از سرعت اتمی آن و احاطه باصل و فرع آن و جمیع اطراف آن
 در یک آن با کم از یک از آن و این بار حق بختی رسد در از بود که تمام عالم با آن حسن بقیده است پس
 دیدم آن بختی را که داخل شد در جهر روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصل این رسد از تقدیر و احدی دیگر
 از بعد است که عالم تمامه تعین است و فروغ آن رسد تیرات تفصیل اند که عالم قائم است با آن
 نمودم که این رسد در از همان است خجسته خجسته محمیه انبی تبرقا مشبه آخر سوال کردم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم از این معنی قول آنحضرت صلعم گفت یحیی و اوهیم محمد بن النضر و النضر و بنو ذریه
 سوال زبان قال و نه منظور در بال بلکه شوق داشتن این تن بر کردید در روح من چسبیدم و نه تن
 آنچه قدرت و شیشه تمعج خود را بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس پرسیدم از آنحضرت صلعم
 بصورت شایسته پس معاینه کنانید آنحضرت صلعم را بصورت که فیء مثالیه خود قبل و بعد در عالم اتم
 پس از آن معاینه کنانید که کیفیت اتعال خود بسوی این عالم از عالم مثال و معاینه کنانید که شایع
 انبیا بر عوین من خود اینکه چگونه افاضه کرده شد بر او نشان نبوت از حضرت تدبیر خود و اگر افاضه
 کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عالم مثال از حضرت تدبیر و معاینه کنانید که شایع انبیا
 و اینکه چگونه افاضه کرده شد بر ایشان علوم و معارف بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس واضح
 شد بر اس من امر و ظاهر کردید و اگر نعم از و آنچه که افاضه کرد بر من از صورت مثالیه و فهمیدم
 چیزی را که از او کرده و این افاضه پس من تغییر میکنم بر اس تو آنچه دریافت کردی و فهمیدم شایع

برای خداوندی که عالمی عظیم است متوجه روحی است که در این عالم است و می تواند و می تواند
 انجام بدهد و آن عالمی است که در این عالم است و می تواند و می تواند
 با وجود این که در این عالم است و می تواند و می تواند
 پس از آنکه در این عالم است و می تواند و می تواند
 شد آن عالمی که در این عالم است و می تواند و می تواند
 او در این عالم است و می تواند و می تواند
 یعنی بر آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در این عالم است و می تواند و می تواند
 علیه سلم در خارج موجود است و در این عالم است و می تواند و می تواند
 برود و در این عالم است و می تواند و می تواند
 صلی الله علیه و سلم که در این عالم است و می تواند و می تواند
 این در این عالم است و می تواند و می تواند
 جو در این عالم است و می تواند و می تواند
 است که در این عالم است و می تواند و می تواند
 و در این عالم است و می تواند و می تواند
 و سلم سوال و معانی از معنی قول آنحضرت که گفت دنیا و آخرت و این عالم است و می تواند و می تواند
 بر روح و این عالم است و می تواند و می تواند
 بر این عالم است و می تواند و می تواند
 شخص برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور نام بود در عالم مثال و همان است که تعبیر
 کرده اند از آن در حدیث نبوت و برای همین است که هرگاه موجود شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم

در عالم جسمانی از حضرت قوسه شایسته بودی عالم جسمانی پس نامش در علوم این جزای است
 است پس در قوس این زمین غیبی یا تحقیق در قول سید عبد السلام بر پیش قدمی سر و بر شرف بودی
 قدس سره انیت یا الله خباب عظم دارو حق که درون روح او از حضرتت من کردی و حقیقت او
 جامع عالم من گردان بخش حق اول انبی هر دو از خباب عظم و است بنی صلی الله علیه و آله و سلم است که
 حقیقت آنست صلی الله علیه و سلم اول مباعات و اعظم مباعات است چرا که ذکر کرده اند از
 قوم در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ قُسْرِي** و از همان حقیقت غیب
 شده اند خلائق پس حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم واسطه است در میان خدا و در میان حق و روح
 آنحضرت بنی الانبیاء است چرا که ارواح انبیا گرفته اند علوم و معارف را اگر بواسطه روح آنحضرت پیغمبر
 پس چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترجمان حق است در قوم خود و واسطه است در میان
 خدا و ایشان همچنان روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترجمان حق است در ارواح و واسطه است
 در میان خدا و ارواح و در قول خدا تعالی عز و جل **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِرَسُولٍ**
وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا اشارت است باین معنی که پس لا اله الا الله است نبوی
 شاهد او صریح ظاهر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نام است که ظاهر شد در انبیا و ترجمان و بیان
 کرده شد باین معارف و احکام واسطه است در میان حق و خلق و سبب قرب خلق
 بحق و ظاهر شد از آنچه میان کردیم که براس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشاء یا بکلمه اند و بهر
 توسط است موافق این به نشاء پس اول آن مرتبه است که نام نهاده میشود و نزدیک صریح حقیقت
 محمدی و آن اول تعین کلی است در خارج برای احکام اسماء کلیه و دویم آن مرتبه است که نام نهاده
 میشود و نشان بروج محمدیه و آن تعین است محاذی حقیقت محمدیه و آن نفس از انسان کلی
 بسوسه ظاهر و تقید است سیوم نشاء یا سوسه که دایره شده با کجالات ظاهر و بعد معیشت

سئل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی خلق پرسید سال چهل و نهار و انجیل اولیا کسی است
 که باشد بطلب خاتم الانبیاء درین شهر نشاء پیش شیخ قدس مترو میخواند از خدا اگر در آنجا زوره آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بحسب نشاء و تعب بیک روز سوال میراث کلمات با سوتیه قبول خود الهام
 اجعل الحجاب الاعظم حیات روحی او مددی که از آنحضرت بروج این سفید میرسد
 حزن شبیه آن حیات که کمال اول روح است محقق نیست و تعبیر کرد از سوال میراث کلمات حیات
 بقول خود در وجه حقیقی و تعبیر کرد از سوال میراث کلمات حقیقیه محمديه اگر چه ظاهر است دیگر در نادون
 این مرتبه میتوان خود و حقیقه جامع عالمی که اکتیه با نیو جبهه لازم است ظهور و تابان کشید و با بقا بقا نشاء
 خواجه و هر نسیمه انجمن ایت و معرفت برای احوال آن پس بدو و ضل از آنحضرت معلوم
 درین مرتبه بنوی حقیقت این سفید صورت آن جمیع عوالم انداختی ملخصا و ترخبا و شود به ایشاء
 این اقوال درین کتاب فیوض الحسین و دیگر کتب شاه ولی الله صاحب بسیار انداخت
 اطباء بر عین در گفتار فیه بابساد و دم در بیان کلمات خانه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در سیوف الحسین مرقوم و دم بر اے الله سبحانه و تعالی بنی صلی الله علیه و سلم نظری غلیر
 نویا که همان است مقصود از شل نو لاک لما ختمت الافا ک پیش تان شد م بسوی آن و تعب
 سخت انداخته مرا چسبیدم و بختی و طبعی شدیم آنحضرت و اگر در شل عین نیست چه هر پس نیست که مردم که از آن
 و گویم منظور برای بر اے آن پس آن ظاهر از آن ظهور است و این از برای آن است که تحقیق که
 حق تعالی هرگاه که اراد میکند ظهورش فی را دوست میدارد آن را و نظر میکند بسوی آن و نشان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم طیت شل نشان یک مرد بکثرت ایت است بقا بسط بر یک
 بشو ریشه نشاء ایت بسط بر رو نه موجود است پس گویا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 غایت الغایات و آنست نقاط ظهور اند و بر اے هر مروج حرکت است بسوی قهای خود

و بر حسب سبب توفیق بر وی شرح خود انجمنی مختصا و ترخا در همان کتاب است که متعبر شدیم
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن حضرت صلی الله علیه و سلم احاطه نظر فرموده باین امر که بعد از روح
 من منتهی گردد پس بدین آنحضرت صلی الله علیه و سلم را علی و ابی و سایر ائمه حسن و حسین از آنحضرت
 پس باین اثر حکایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی متعبر شد که من با آنحضرت و ائمه حسن
 پس بود او شوق ظهور جنسیت آنچه بنامش کرده باشند با آنحضرت از سایر ائمه از آنجا که در حدیث
 مسافر شریع پس سپانیده نفس خود را نفس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرستیم از آنجا که در حدیث
 اخلاقی باین علوم و در زنده اند که در شد بر من نظر حق پس تحقیق آن چیزی است که خاص که در
 شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از انبیا برای آنچه بیان کردیم از این که در حدیث
 آن با آنحضرت و ائمه ائمه آن به افعال آن حضرت بر سر است ائمه متبرع از حدیث آنحضرت
 عزیز است و کسوف یطیبات و کتب قضای یعنی و البته بدین برابر و در حدیث
 تو آنقدر که راضی شوی و بآن پیچیده است استدلال تو نیز کرده و طلبی و تقاضای باقی نماند و این
 و عده کمال و صحت دارد و خصوصا نظر بر صحت استدلال و مخاطب که پیغمبری چنین حق است
 بود و توان فهمید که عطایات آنچه بمقدار بوی خواهند داد و منیر خواهند شد و در حدیث
 است که چون این نیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم میار آن خود فرمود که راضی
 نشوم هرگز تا آنکه یک یک کس را از امت خود به نیت و خل کنم و عطایای الهی که در حق
 آنجناب از ابتدای آفرینش روح مبارک ایشان تا انتهای دخول بهشت و اقصای شده
 و فرمود و خواهد شد بیرون از حیطه قیاس و حد بیان است محلی بیان که در حدیث
 که چون نشانی از موت سلطان خود مجرب بود میبازد او را پیغمبرهای بسیار در لباس
 و محمل جابوس و دیگر احوال تماشا میکرد اند تا محبوبیت او در نظر خاص و عام جلوه گر شود

و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم مخصوصاً بیک از جناب اندوختی حاصل شده و تقسیم است اول
 آنکه پیغمبر آن دیگر نیز اند و خبر کمال لیک ایشان از همه و پیش از همه آن نعمت داده اند و سبب
 ایشان را ممتاز ساخته اند و قسمی است که مخصوص ایشان است دیگر را و این نصیب نیست بجهت
 اختصاص درین جا از هر دو قسم فلوط با هم با پیروانشان و پیغمبر با همه این گیراد و چون متعلق
 بود به حسن و بیک از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در بدن مبارکش داده بودند
 آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از پس پشت خود میدیدند چنانکه از پیش روی
 خود میدیدند و در شب و تاریکی چنان میدیدند که بر روز در روشنی و آب درین شب که
 شرب شیرین میکرد با طفل شیرخوار یکسان و از لعاب این خود میچشاندند و آن طفلان کلام
 روز شکم میری نماند و طلب شیر میکرد و چنانچه روز عاشورا با طفلان ال بیت تحریر شده و آوازهای
 جای میرسد که آواز دیگران بشنود شیر آن ترسد و اندویشند که دیگران از آن است
 نمی توانند شنید و جواب چشم ایشان خواب آلوده میشد و دل خبردار میگذاشت و احتلام
 هرگز واقع نشده و عرق مبارک خوشبو تر از مشک بود بحدی که اگر کوهی میگذاشتند مردم
 بسبب بوی خوش عرق ایشان که در هوا سیرایت کرده می ماند پس میروند که چنین
 گوچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گشته اند و بچسب از فضل ایشان از روزی زمین نمیزد و بچسب
 و فرو میرود و از آن مکان بوسه می کشیدند و در وقت تولد بخون پیدا شدند و با
 بریده و پاک و صاف هرگز کثرت نجاست بر بدن ایشان نبود و چون بر زمین افتادند بعد
 کن و انگشت خور و انبوسه آسمان بر دوشیده و در وقت تولد ایشان نوری
 متعش شد که بسبب آن شهرانی شام ماه ایشان را نمودار شد و همه ایشان را ملائکه
 میجنسباندند و آفتاب ایشان در حالت طفولیت که در گهواره بود و از جوف میزد و گاه

اتار و بومی میفرمودند بسوی ایشان آید همیشه و بارها در حالت که باره حکم فرموده اند همیشه
 از روز و وقت تبارت گرامر ایشان سنا میداشت و اگر زیر دختی می آمدند سید دخت بهمت
 ایشان متوجه میشد و باید ایشان بر زمین نمی افتاد و هر جا به ایشان گس نمی نشست و در عالم راج
 اول کسی که پیدایش ایشان بودند و اول گفتی که در جواب الهی برکم می گفتند خیر ایشان بودند
 و نیز معراج مخصوص ایشان است و بالائی آسمان رفیع و بجد قاب تو سید و بکار
 الهی مشرف شدن و ملائکه و انجج چشم ایشان با خلق و همراه ایشان مانند لشکریان جنگی
 نیز خاصه ایشان است و شوق فرود گیر معجزات عجب و غیره نیز مخصوص ایشان است و در زیارت
 آنچه ایشان یاد دارند و میگویند اول کسی که از قبرش برآوردند ایشان باشند و اول کسی که باز
 بهوشی افتادند ایشان باشند و بجانب راست عرش بالائی کرسی ایشان جایند و بقا
 محمود مشرف سازند و در دست ایشان لوله ای که دهند که حضرت آدم و تمام ذریه ایشان
 آن باشند و همه ایشان استیاء بخواب و رویشان باشند و در دیدار خدا اول ایشان شروع
 نماید و شفاعت عظمی ایشان را مخصوص سازند و اول کسی که بر پسر او بگذرد ایشان باشند و
 و تمام خلایق حشر را که شود که چشم با سحر خود فرو بندند تا در خضر ایشان حضرت فاطمه رضی الله عنها
 بر پسر او بگذرد و اول کسی که در دوزخ است را بکشاید ایشان باشند و در روز قیامت
 ایشان را بر تبه وسیله مشرف سازند و آن مرتبه است نهایت بلند که کسی در آن مخلوقات
 میرسد و حقیقت آن آنست که ایشان را در آن روز از جناب خداوندی بمنزله وزیر
 از پادشاه باشند و آنچه در شرایع آن مخصوص اند چیزها بسیار است که تعداد آن
 موجب تطویل است از آنچه در حلال کردن غنائم گفته اند از آنچه است که تمام رومیان را
 در حق امت ایشان حکم مسجد داده اند و خاک زمین را برای ایشان پاک و مطهر است

و نماز چنانکه در وضو باین طریق و اذان و اقامت و سوره فاتحه و امین در هر نماز و سباحت
 احباب که در جمعه است و برکات او در رمضان و شب قدر همه مخصوص با ایشان است اینست
 آنچه فخر ظاهر در اینست خصوصیات ایشان میرسد اما خصوصیات ایشان که بحسب مراتب
 باطنی بود انوار و تجلیاتیکه روز بروز ترسیمی و تقیاضی و احوال و بقا تا یکدیگر اعیان ایشان از
 بطین اشیاء ایشان تا قیامت حاصل شده و میشود و علوم و معارفیکه بر ایشان فیضان شده
 پس حکم غیر متناهی دارد در این آیت همه آن چیزها اشاره است انبی و در تفسیر الم نشرح
 الکتاب حدیثی که مرقوم است در اینجا باید دانست که شرح صدر معنی فراخی حوصله است
 و فراخی حوصله هر کس بقدر استعداد او و بقدر وسعت کمال و مرتبه او است و فراخی
 حوصله هر مرتبه و هر کمال تا و تکیه بآن مرتبه و بآن کمال نرسند هر گاهی توان دریافت کرد
 اگر عوام الناس خواهند که فراخی حوصله پادشاهان را دریابند و معلوم کنند بگنگ و هرگز
 نمی توانند فهمید و از اینجا است گفته اند لا یعرف الولی الا الولی و لا یعرف
 الابی الا البنی علی الخصوص شرح صدر مطعونی را خود امکان نیست که بشری بکافی
 تصور تواند کرد زیرا که مرتبه کمال او که غایت است هیچ کس را حاصل نیست
 و لعمری ما قبل صاحب الجلال یا سید البشر من و چه کس تفسیر نقیذ را تفسیر
 لا یکن الشیاء کما کان حقّه بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر و لیکن شرح صدری
 که انجباب در آنجا چشمها بر وقوع آمده بطریق تخیل و اجمال در اینجا نشان و اذن ضرورت
 شرح صدر مغضوب است انجباب را اگر قصه کم چنین باید فهمید که قضای بی پایانی در سبک
 واقع است و در آن عمارتی عظیم بنایت وسیع بنیاد نهاده و آن عمارت شستبار و نازده
 نشین است که بعضی از آن بنیاد فلق دارد و بعضی از آن برین و بعضی از آن بالای

دین و دنیا در یک چنین تصور باید کرد که پادشاهی علیهم السلام در آن شسته و پادشاه این روی زمین
 همه کشور او حاضر آمده از قواعد و بیرون ملک میسرند و تو فیقات کسری و تو کس تموری و کلمات
 طیبات عالم گیر و وقایع تاریخی و آیین اکبر و پنجاب و صحیح و امتحان می گذرانند و حل
 حقه ملک و آداب صلح و جنگ اتفاق مختلفه و بعد از آن متاعده از دست فاده می کنند و در
 نشین دویم حکیم شسته که با سبب منزلی و تهذیب اخلاق و راستگی آداب که این بیانی
 فرماید و حکمای زمان و فیوضات جهان از وی این قواعد استناد می کنند و از هر قاعده
 که او ارشاد میکند استناد و تفسیر طوسی و ابن سکویه و ابن سینا و غیره علوم بسیار استخراج می نمایند
 و در فنون خود بکار می برند و در زمین سوم قاضی میسرند عدالت نوشته و قضا خضوصات و
 قطع منازعات و قضای کردن متخاصمین سحر کار بهای می نمایند و قضات عالم ارشادات او را
 دستور العمل خود دانسته چون کار بگذرد میسرند و در زمین چهارم مفتی میسرند و ساد و افتا ممکن گشته
 سحر القاری از زبان او جوش میزند و در هر دو واقعه از وقایع جدید حکم آگهی را از کتاب و سنت
 بر طبق قواعد اصول استخراج نموده و اوضح می سازد و روایت کسان جهان و فرایق را بیان
 دوران همه گرد آورده نوشته هر لفظ او را نقل میکنند و در حاجات خود بکار میسرند و در زمین پنجم
 محتسب بر سر حکومت آمده ضادان بخفجه او استاده و از باب منکرات را پیش او آورده
 هر یک را بحد و تعذیر و حسن و اذیب می رسانند و قواعد احتساب و تقابست حد و
 و تعذیرات و سیاست اهل بدعت از وی سبب مردم انکار یا د میگیرند و از وی سبب
 رایج منکرات و پیش بندی مدخل شهوات و غضب و تعدی و غضب منکر کانی
 میکنند و در ششمین ششم قاری خوش جوانی ضعیف الحافی هفت قرأت را با وجود
 روایات از کجوده پیش مردم میخواند و قاریان جهان از وی سبب و برود است

تحقیق میکند یکی را قاعده او غامد و پیکند و پیشگیری بحث تحقیق همه بیان بنماید
 و سیوم را بر قاعده بر لون به اظهار و اختلاط است میکند و علی بن ابی طالب و در ششمین
 عابدی او را خوانی مشغول بر خالیست و نوافل گشته دنیا و دنیا را جواب صاف داد و
 از بیع تا شام و از شام تا صبح تلاوت قرآن و کابردی و حسن حصین جزئی و حزب
 و عظم علی قاری و او را کوشش الشیخ اشتغال دارد به محبت کثرت انوار و کار ملائکه علوی و
 بر مجلس استانش شده جو حق گردد اگر اومی آیند و او را محبت ایشان نیست و
 تبه ذی ظلم حاصل شود که دنیا و دنیا را افزاوش میکند و مردمی که شتر این کار دارند
 از بقی شیش این محبت مینمایند یکی را کفایت ادبی نوافل در روز و شب میفرماید و دیگر
 باو میباید پوشیدن و آب خوردن و طعام را تناول نمودن و ماه را دیدن و غیره
 نشان میدهد و اوقات خود را بر مردم بهدایت او بگذرد و در میانند و در ششمین
 عارف کامل اسم از ذات و صفات و افعال الهی را که در عالم متشدد و پرکنده اند و علم
 نبی بنایت را بر زبان گوهر ایشان خود ایضاً میکند و مردم اینکافست و حاکمیت و
 مخصوص الحکم را از زبان اومی نویسند و لذت آنرا میگیرند و در ششمین فهم و اعظمی بر شش
 نشسته مجلس عام آباسته قلوب را بجنش از روح را ب حرکت آورده کسی را بر غیب
 در ثواب عظیم بر سر راه می آرد و کسی را بختی از عذاب الیم توبه میدهد و وقایع بزرگ
 خرد نشود و حساب و میزان و صراط و عقوبات و دوزخ و مراتب عالیا
 بهشت و انجالی را که درین مقامات نافع میشود یا ضرر میکند بیان واضح مردم را نشان
 میدهد و در مجلس او کافران زنار میبندند و هاضیان توبه می نمایند و سخت دلان
 نرم دل میشوند و حاجی شناسان حق را می شناسند و در ششمین مردم رسول صالحی میگوید

که انواع تدبیر است و چنانچه در استمالت بنای بامت و در و بر راه آوردن ایشان سفید
و مددی را برای این کار با خود رفیق ساخته بقدر استعداد هر یک برای تبلیغ و دعوت
هر جانب میفرسید و معالجه هر قوم را با رسول خودی شود و در مدارک آن معالجه بفرمایند
خود تدبیرات صحیح بکار گیرند و ثانیاً در شمعین یازدهم مرشدی کامل صاحب طریقه که هزاران
طالب خدا بروی هجوم آورده و خلل شکل از او میخواهند و بقدر استعداد هر یک در ازالهی
انگشت میگویند و طریق وصول را نشان میدهند و باحوال مقامات مراتب و مناسبات
میفرمایند و در بواطن مستفیدان توجهات و تاثیرات گوناگون میکند و کارخانه ارشاد و توحید
را گرم بنماید و در شمعین دوازدهم محبوب نازنینی باو صینی بلکه کعبه شالی که بجای حال الهی
استبانه خود ساخته و بطور تشلی که انوار حسن ازلی بران نافه مشان مجوهیت الهی در
جلوه گرفته صید و تما بجا بجهت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه و این صفت
و استخاده کمالی از دور دست بجا ذبح کند او جمیع می آیند و بر آستانه اوجدهات میکنند
و مشتاق مله از جمال اویند و این مرتبه از ان مراتب است که بچشم را از شر زاده و اندک
این محبوب مقبول برخی از اولیای امت او را شمره محبوبیت آن مضرب شده و بخودین
و محبوب دنیا گشته اند مثل حضرت عوث الاعظم و سلطان الشیخ نظام الدین
اولیای قدس امید تعالی هر یک و اگر کسی را درین دوازده شمعین شبهه و شکلی بخاطر رسد باید که برین
کار ناکه مذکور شد تذکره نماید که اصل همه این اشغال از کجاست بالیقین جزم خواهد کرد
که این همه بر توی از انوار کمال محمدی صلی الله علیه و سلم نیست که شایخ و شاخ و شعبه در شعبه
بر مثال جد اول از بحر جدا شده و بهر طایفه رسیده و ان طایفه را از او آن خود منازک کرده
و سینه محمدی صلی الله علیه و سلم فی الحقیقت منشیت جمعی این کمالات بوده و در هر روز و شب

پس این کار را در این افعال از آن جناب توارده معنی جوش میزد و چنانچه برای سیر که احوال
 آنجناب را باطله می نمایند و می بینست و قاعده حکمت است که ضد در افعال دایمه برکت
 بدو حاصل بلکه آن افعال محالست و هر قدر افعال که در مرتبه کمال متخلف باشند و آلات بر کمال
 بلکه نمائند و شرح صدر حق آنجناب بدون تفسیر مقدمه همانند این شکل است و آن مقدمه اینست
 که نسبت عالم غیب به عالم شهادت چون نسبت اصل به فرع است و نسبت شخص نعلین به جسد بزرگوار
 که در عالم شهادت است اگر در عالم غیب اصلی است فیما بالا چون زایل بجای باطل خواهد بود
 و هر چه در عالم شهادت مثالی و صورتی نباشد چون درخت بی برود اول بی دلیل خواهد ماند
 لهذا گفته اند که هر چه در عالم اول است مصدر است و هر چه در عالم ایجاب است مظهر است چون انقیاد
 دانسته شد پس باید دانست که هرگاه شرح صدر منوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عالم غیب
 تسبیح یافت در عالم حسن چهار مرتبه صورت گرفت اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حال ماند بودند که پیران حضرت صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آنکه منو شدند
 ما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که این را بر او پرورش بداد پس چار و عرب را عادت
 آن بود که فرزند آن را برای پرورش بدانگان میدادند تا بخانه خود می بردند و عادت آن
 ایام زن شیر دار از قبیله بنی سعد که در نواح شهر طایف سکونت داشتند بر آن طایفه بنگران
 در مکه معظمه داشتند و هیچ دایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را قبول نکرد و در حقیقت آنکه پدر نشاند
 و زنی علیه نام که از جمله آن زنان داورا کسی بچه خود برای پرورش نداد که خیلی تیرید
 و بی یایه بود آن زن حیران شد که من ای گریه کن بچه برای پرورش آید بودم اگر خانه
 دست بوطن روم خفت و خجالت میکشتم تا چار و این بتم را هر چند توقع منفعت در پرورش
 او چندان نیست خنجر بکار کنم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گرفته روان شد برای سواری

خود خبری لاغری داشت که هرگز راه نمی‌انست و رفت مجرد آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم
 را نور کنار گرفته بران خرسوار شد و نقد رومی و تیر رخسار گشت که از همه خزان پیش پیش
 میرفت و مردم خانه ازین تعجب میکردند و علمیه چون بجانانه رسید گو سفندان خود را بی شرم
 و لاغر گذاشته آمده بودند که همه گو سفندان را بشمار آورده گشتند و فریاد شدند بالیقین دانستند
 که این هم از زمین و برکت این پیه است بحال شفت آداب پرورش میکرد اما آنکه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در خانه او چهار ساله شدند روزی همراه پسران دایه خود بر کوچه و کان باز
 کرده در چراندن گو سفندان مشغول بودند پسران دایه برای گرفتن آن دانه و قهقهه
 مادر خود فستند و آنجا تنها همراه گو سفندان در آن سحر بودند که ناگاه دو جانور کان نمودار
 شدند یکی مردی که بر پسرید که این جان شخص آن دیگر گفت که آری پس هر دو مشوجه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم شدند و آنحضرت بسبب ترس از آن جانوران رو برگزیدند اما آنکه هر دو جانور
 هر دو باز روی آنحضرت برگشته بر پشت بر زمین افتاد و افتد و بمقتار با خود شکم آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم را چاک کردند و از سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دل مبارک را بیرون
 نیز چاک کردند و از آن حلقه سینه بر آورده برافتنده گفتند که این خون سینه مرا ضعیف
 شیطانست و دل هر دو خونی این را از دل او بر آوردم حالا هرگز و موسسه شیطان قبول نخواهد
 کرد بعد از آن که هر دو دیگر برگشتند که آب یرف بیاربان آب شکم ایشان را شستند بعد از آن
 آب را له طلبی نمود و آن آب را شستند بعد از آن گفت که بکنند بیار و آن چیزی را
 بر مثال در دروان را بر دل ایشان افشانند بعد از آن یکی مرد دیگر برگشت که این را
 بدو از آرد و خسته بشیر نبوت مهر کردند و سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوخته بر او کردند و چنانچه
 انس بن مالک که خادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود گفت که من از سوزن را در سینه

آنحضرت صلی الله علیه و سلم می دیدم درین اثنای پسران دایه که مان دارند و گفته می آیند
 اینجاست یا شاه نموده منظر بانه پیش مادر خودی بودند و نیز منظر شده شوهر خود را گرفته بودند
 بصحرا می رسد آنحضرت صلی الله علیه و سلم راضی میشد که متحیر است و نه اند و رنگ مبارک کامیده
 و سبز شده و دایه ایشان را در کنار خود گرفت و بسیار داد و پند و تاج را پسر ایشان آنچه دیده بودند بسیار
 فرمودند و دایه از آن باز چسبید و تمام در خانه نگاه میداشت و بیرون بر آمدن نمیداد
 تا آنکه شوهر او بگفت که این طفل از عجایب مخلوقات است بروی خیر میگذرد که عقل ما از دریافت
 آنها عاجز است آید مباد او را نزد ما آید پس برسد بهتر است که او را نزد جد او که عبدالمطلب
 بود برسانیم چنانچه در همین عصر ایشان را بجد خود رسانیدند و درین بار که شرح صد و واقع شد
 منظور آن بود که آنچنانچه در اطفال دیگر از حب طبع ابو و عیث و دیگر حرکات ناشایسته می باشد
 از دل مبارک ایشان صلی الله علیه و سلم و ذکر کرده شد چنانچه همین واقع شد که آنجاست
 در حالت صغری و طغولیت با صلا الفات بلا عیب بازی و با و غیبت نبود و با وفادار و تکلیف
 و بر خاست میفرمودند و هم آنکه این جهان و حاکم و الوهم و این عاقل و نسیبی مقدسی عبد الله
 بن احمد در بر و اندر متذکر صحت روایت که دانند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ده ساله شد
 در صحرا می بودند که دو کس بصورت مرد ظاهر شدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمودند
 که من مانند چهره های آن دو شخص و بیچگاه چهره نورانی ندیده ام و یونمی خوش که از آن می آمد
 و بر سج عطری تشبیه نم و مانند جامه های آن دو شخص در نقاست و صفای و خوشنویسی هیچ جامه نظیر
 من نیامده آن چهره و شخص جبرئیل میکائیل بودند و هر دو بازوی مرا بوجی گرفتند
 که اسلام را معلوم نشد و با تمام بر قهر و تمام اعطایند که هیچ عسکر من بجایند و در و کرد
 و باز آنها را کشم مرا چاک کردند و اسلام خون نه بر آمد و در و نش و یکی از آنها آیت در پشت بن

می آورد دیگر تمام پرده بر پشت باز می کرد دیگری را گفت که دل این چاک کن من و خدا را
 از دی دور کن چون بسته بر آوردند و بر تافتند باز گفت که چه باکی و شفت در دل این مثل
 بنزدی بصورت فلیمین بر آورده در دل من انداختند و دوا می خشکی بر مثال دور و بالای آن
 پاشیدند باز از انگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفته کشید که بر موبلاست باش آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نمودند که من از آن وقت در دل خود شفت و حمت بر صغیر و کبری با هم داین بر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم چون سن بلوغ فریب سیده بود از لوازم جو ایل شهوت و وسوسه غضب است
 برای حضرت ارشاد فرمود که من شفت را ندیده و بشیر غلبه آنها در جوار و مایه جود نیست شق صد
 مکر و واقع شد سوم آنکه چون بنجام بعثت فریب و زبان من و منی بر دل مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نزدیک آمد باز دیگر دل ایضا برای تقصیر تقویت جاک کردند و این قصه را بعضی از ائمه
 در دلائل الاولاد و طبایسی و حارثین ابی خنانه و رسانیدند و چنین آورده اند بر وایت حضرت عیسی
 رضی الله عنهما که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم تدر فرموده بودند که یکبار در عسکاف نماید حضرت
 خدیجه رضی الله عنهما نزد آن عسکاف شریک آنحضرت شده اتفاقاً آن ماه رمضان بود و هر دو
 در غار هتکف بودند شبی از شبهای رمضان آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دیدن و نظر
 کردن بسازگان برآمده ایستاده بودند که او را سلام علیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند
 که چرخان گمان کردم که نه قبل شب است یعنی گدازنی درین ایام و من دویده در غار است
 و حضرت خدیجه را آگاه کردم و دهه گفتم حضرت خدیجه گفت که این مرد است زیرا که سلام علیک
 علامت امان و امانت است ترس کنید باز بار دیگر برآمدم که جبرئیل علیه السلام بخت
 آفتاب نشسته یک پر خود را بمشرق رسانیده و پیکر را بمغرب من از دیدن این حالت باز رفته
 بسمت غار میوه شدم جبرئیل علیه السلام مرا فرستاد و عود در سینه در میان من

و در میان دروازه مار حایل شد تا بدین رسیدند کلام او است اگر قسم دوزخ نوقت خبر نعل علیه
 السلام با من شد مگر که فلان وقت باید که تنها حاضر شوی من زمان نوقت تنها است و منتظر نمانم
 چون در بسیار گذشت خواستم که بجای مراجعت بنام ناگاه می بینم که خبر نعل و میکائیل و یوز بیان
 آسمان و زمین بخت تمام می بندد و مرا هر دو گرفته بر زمین انداختند و بینه مرا چاک کرد و دلدل
 باب زفرم و طشت زرین شسته چیزی از آن در وند که هیچ معلوم منشد باز دلدل و میکائیل خود
 گذاشته بینه را درست کردند و هر دو فرشته مرا دست و پا گرفته برگردانیدند چنانچه آوند را
 در وقت بخنجر چیزی از و متقلب سازند بعد از آن مهری بر پشت من زدند تا آنکه اثر زدن مهر
 در دل خود با نفسم چهارم شب مراجع این بارش همد بر آن بود که دل ایستاد آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرشت بر عالم ملکوت هم رساند و طاقت دیدن تجلیات حدیثه و انوار مثالیه پیدا کند
 و آن قصه مشهور و متواترست در ضمن شرح حاجت ذکر کردن آن منبسطه در وقت پر کردن
 نیز ملکوت ایمان نیز تذکر است چنانچه در مقام خود گذشت پیر حال این شرح صدری نه شرح صدر
 معنوی نبود که بار بار بپوشد و می آمد و سر در نگذاشت در مظلومی این نقیصه اشاره کرده شد چنانچه پوشیده
 نخواهد ماند و چون لغت اولی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم همین بود که بینه و ایشان را این
 امر نه را فنی بخشنده که بجای این مکالات در آن تواند بود اول اسبوح و همین لغت را بطریق استنباط
 انکار می که بیکم بنی النبی اثبات بوجه تا یک مفید اثبات می شود یاد دمانند **باب** در بیان
 در بیان فیض و برکات مراد فایض الانوار آن حضرت صلی الله علیه و سلم شاه ولی الله صاحب مطلق
 شرح نوطا و نموده اند منزه گویاست است ثبات قدر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد
 از فراغ حج با اتفاق اهل علم در قمیات نموده اند الله تعالی در خاطر من انداخت که قصد کنم بسوی
 بیت الله زاده شرفا و بسوی زیارت بنی الوصلی الله علیه و سلم و غرض و خاطر من اینست که تا

شد. الی آخر انصته و رفیوض الحرمین فرشته اند هر گاه بیکه داخل شدیم در مدینه منوره و زیارت
 کردیم در منته مقبره را دیدیم روح آنحضرت را ظاهر بارزته و عالم ارواح و نده و عالم اجساد حفظ
 بلکه در مثال فریب از حسن پس یافت کردم که آنچه عوام ذکر میکنند از حضور آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم در نماز و امامت کردن آن جنمیت بجز زبان دران افعال آن از بطن فیقه هست باز
 منوجه شدیم بسوی قبر مقدس بعد از خرمی پس بروی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رفیق
 در صورت مجروح عظمیت و هیبت و گاهی در صورت جذب محبت رانس و انشراح و گاهی در صورت
 سربان تا آنکه خیال میکردم که فناست بروح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روح آنحضرت
 متوج میبکند و فضا مثل متوج باو تنه تا آنکه باز میبکند و در پیچیده را متوج آن روح از اهل جنت
 خود و بهین قسم دیگر رفاق و ویدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در اکثر امور ظاهر و در صورت
 کریمه که بود بران صورت بار با وجودیکه سمیت من مشغوف بود بدین روحانیت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حیسانیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس یافت کردم که برای آنحضرت
 خاصه است که روح صورت جسم میگردد و بهین اشاره فرموده است بقول خود که انبیای الهی میزند
 و نانی خوانند و میبکند در قبور خود و زنده اند و غیر ذلک نه سلام کردم بر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مگر اسطر فرمود بسوی من و انشراح نمود و ظاهر شد و این را سبب است که تحقیق
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم است برای عالمان اشقی مترجمان مخصوصا شود و امثال این باطل
 نظر از دیگر کتب شاه ولی الله صاحب این کتاب هم بسیار موجود و چیزی در سابق مذکور شد
 چیزی در این خواهد بود و در شماره مرقوم خبر داد مرایش ابو طاهر گفت خبر داد مرایش
 نخلی بن علی در رسانیدن شیخ خطاب شیخ مختصر خلیل گفت رفتم با شیخ خود و عارف بالله
 شیخ عبد المعطی فوسی برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر گاه که قریب شدیم

از روضه شریفه پیاده پا کردیم پس شیخ عبدالمعطی صوفی چند قدم می‌استفاد تا آنکه استاد
 پیش تر شریف پس تخم کرد و بجاییکه تقدیم می‌آید این برگه را به یازدهم سوال کردم از وقت
 او گفتم بودم که طلب می‌کردم آن روز سوال شده صلی الله علیه وسلم در قدوم بروی من برگه
 می‌گفت پیش بیا خبری پیش می‌فرستم باز می‌آید اما من ندیدم ای پس گفتیم یا رسول الله یا
 آنکه روایت کرده است آنرا بجای صحیح است گفت صحیح است گفت روایت آنرا از تو باز
 گفت روایت کن آنرا از من اجازت داد شیخ عبدالمعطی شیخ محمد خطاب آنکه روایت کند
 از دو یحییان هر دو از اجازت و ادکسی را که مدد است یا تم این حدیث را بخوانید سید الحسن الدیوبی
 پس از او شیخ عبدالمعطی بهمن **باب چهارم در بیان احوالات و اقامات**
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در از من را فایس الا و ان شاء ولی الله صاحب در اناس العالین الله
 خود در حال سید عبد الله مرشدان نقل می‌کند که سید عبد الله صاحب از یکام فارسی که در باده
 سکونت داشت حفظ بر آن می‌کرد روزی آن بزرگ حضرت سید هرو و قرآن و دود می‌کردند
 که مردم از بیک سیروش فوج فوج ظاهر شدند و بر من ایشان نزد یک مسجد ابداء فرات آن
 فارسی استماع فرمود و گفت یا رسا مدد است حق القرآن مرا صحبت فرمود عادت آن عزیزان
 بود که در وقت نماز چنان ایستاده و هیچ چیز انکسار نمیکرد و چون سوره را با فرموده ساید از
 سید عبد الله پرسید که ایشان کسان بودند که از نسبت شان دل من بزرگد اما بسبب حرمت قرآن
 بر نخاستم نیکو گفتم مردم چنان چنان بودند چون بر من ایشان رسید نتوانستم که شسته باشم
 و تعلیم ایشان کردم بعد برین سخن فرمودند که مردی دیگر همان وضع آمد و گفت که حضرت بنو خمر
 صلی الله علیه وسلم در جمیع صحابست بودند و صفت عاقلی که درین بادیه ساکن است
 میفرمودند و میگفتند علی الصلح ویرا خواهیم دید و قرآن و استماع خواهیم کرد آمده بودند بانه

و اگر آمد، بود بکار قضا این مرد و عزیز چون این حرف شنیدند بنیاد و شهادت و روح از وی
 نبردند و غلبه کاتب حریف است که میفرمودند بعد این واقعه ده سال و بی خوشی در آن بلاد محصور
 میشد انشی بلفظ الشریف در کتاب انباء هم این واقعه را نوشته اند و نیز نوشته اند در مسجد
 بده کهن است بعد عصر اقباب بودم مشاهده کردم روح کریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که
 تحقیق حاضر شد پس پوشانید مرا چادر بی ظاهر شد بر من در بوقت بعضی دقایق علوم غیبیه
 و همیشه مترادف میشد چنانکه بعد از این منبر چاه و بعد از آن کتاب انباء است رسید مرا حاجی پس
 دعا کردم خدا را که بکتابه از این دیدم روح کریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که نزول کرد
 از آسمان با یک نانی گو با که الله تعالی ابرم نمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم را اینکه بخواند
 مرا این آن پس عظمی که روان حضرت صلی الله علیه و سلم را پس کشاده شد حاجت آخر ما را
 با اول روز دوم انشی منبر چاه و بعد از آن کتاب است دیدم دروازه کشاده در میان آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم و در میان او سبیل از امت او آن دروازه روح نیست و نازل نمیشود
 بر ایشان چیزی را که از این حضرت نزوح یا خدا را که بشهر بخشد و کس لطیف پس اصل
 برای او اینکه کشفنامه کند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از راه بهر طبقه انشی منبر چاه
 این ذکر افادات و افادات خبر از جهت بیامی و در مقام است تا آنجا که چست رو با منام
 در کتب شاه علی الله تعالی موجودم پس از پیش در شهادت مردم شبی چیزی از خودم پس اقام
 کرده شد بعضی با این که بدید فرسید برای منی نظری از شیرین نوشیدم آنرا و با وضو
 بخواب رفتم پس دیدم روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم را پس با که در من کتب تحقیق منم
 آنچه فرستادم بشیر و انفا کردم خاطر در دل آن کس انشی منبر چاه و در همان کتاب است
 خبر داد مرا الله من که او سوار شد در رمضان بسوی مکانی پس مسجد آورد اگر کسی

سینه و دست در این حالت و بدین صلی الله علیه و سلم را که عطا فرمودند او را طعامی لذیذ
 ساخته شد از برنج و سیرنجی و زعفران و روغن زرد پس خود چند آنکه سیر شد عطا فرمودند
 آب سرد پس نوشید چند آنکه جر آب شد پس بیدار گردید و شربت آورد اگر سنگی نوشیدنی و
 خوش بویی زعفران در دست بود و انتهی امر چو در آغاز کتاب استباه است در عالم این
 ارتباط این فقیر از جهت محبت و حرقة و فیض لوجه و لطفین بجا پیغمبر است
 بفضل این اجمال آنکه فقیر در واقعه دید که خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیده است
 و مقابل آنحضرت نشسته نخست آنحضرت سه صورت مثالیته افاضه فرمودند ای مان قال
 چون این معرفت غلبه بخاطرم باگرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم جسم کنان مرا از حبیب انیس
 برآوردند و دست خویش بر پشتند و اشاره فرموده پیوست و مصافحه این فقیر بر جاست
 و از او برآوردند متصل ساخته و دست خود در میان و دست آنحضرت نهاده و بیت کرد بعد
 از فراغ از بیعت چشم فرو بستند و این فقیر تر جزو حضور مبارک چشم بسته متوجه شد انگاه همان
 نسبت خاصه که سابق علم آن داده بودند عطا فرمودند پس عطا کردم آن نسبت از زرد
 علم و حال در انقاس الحافین و واقعات و الدخود نوشته اند حضرت ایشان فرمودند که یک
 بار می مرا تپید گرفت و آن مرض اشتداد یافت امید جان بسر آمد در آن ساعت فسه واقع شد
 حضرت شیخ عبدالعزیز ظاهراً هر شده میفرماید ای فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن
 نومی آیند و شاید ازین جهت قشر پاره آید و پای توانست سر بر خود را باز گزیند گستر
 با فاقه آمدیم قوت تکلم نبود و حاضر از او شایه کردم ناسر بر باز گزیند کرد از نگاه حضرت
 در حالت پناه نرسید آوردند و فرمودند نیت طالع با پشی احوال این گفتار بر من می ماند
 و بعد می و یکجانبی اضطرابی حجب من ظاهر گشت آنحضرت مراد بر گرفتند بوجهی که طبع

شریف بالا ای سمن بود قیصر مبارک از او که من فرستد و آهسته آهسته آن و بدستگیر
 بانها انگاه بنما طرم رسید که به تاسست که از روی موسی شریف دارم چه قدر کرم باشد
 اگر درین عین چیزی ازین فیصل رحمت فرایند بر این خطره مشرف شد و بر طبق مبارک
 دست فرود آورد و موسی در و بیست گزینا دادند بنما طرم آمد که این دو موسی در عالم شهر باز
 خوا شد فایده یار این خطره تیر مشرف شدند و فرمودند این هر دو موسی در عالم باقی
 خواهند ماند بعد از آن بشارت صحت کلی دامت و عمر دادند انگاه یافت واقع شدند جریح
 علیهم السلام آن دو موسی در دست نیافتم اند و تا که شدم و بدان جناب چه نمودم عینی واقع
 شد آنحضرت منقلب گشتند و فرمودند و ناگاه پیش می فرزد این موسی را نزد من
 نو برای احضار نگاه داشته ام از آنجا خواهی یافت بانها فادام و از آنجا نیافتم و در جای
 به عظیم سینه که کردم بعد از آن شب یکبار مفارقت کرد و ضعف تمام منقلب گشته اند و
 دانستند که بروحت است بگریستن یافت نگذردم و بشارت مبارک کردم بعد از آن
 بحال اصلی آمد و صحبت کلی با فتم الی آخر بسیار بیانی با جمله امثال و نظایر این محاللات در کلام شاه
 ولی الله صاحب اسرار افغان البیاض مبارک در این جا برای بیکت فغانین نقل کردن
 عبارت صراط المستقیم تا بقسم موسی عبدالحی موسی اما عیسی مسیح در حال مرشد خود
 می نویسند حضرت ایشان جناب رسالت آید زاده منام و بدند و آن جناب شمه فرماست
 مبارک خود حضرت ایشان را خوار دارند و ضعیف که یک خوابه ست مبارک خود در دهن
 حضرت ایشان می نهاده و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از آن در رو
 حق ظاهر را بهر بایسته و بیست الله بیدار می شود که طریقی نبوت حاصل شد انتهای
 و با تحسین هم در میان فوض و برکات مزار است و بیا الله شاه غیب العزیز حساب

در تفسیر عزیزی در ذیل آیات تعبیر در انظار عبارت نوشته اند آنچه معلق بر ششم در
 دیدن شاه فیروز پیش کعبه مشرفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان بنی امیاء و لیلیا و زیارت فیروز و
 وصال آن که جان خود را بر آه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در دنیا داده اند و گدراینده الی این
 قال برست و با نوشتن زنان نوشتن اسامی او و وقتن مسجد و حج و بر از زیارت صلی الله
 چهار اعدائی او و در عبارت قلب نوشته اند محبت است با محبوبان او و بعضی نوشتن بر
 او در رساله مشهوره شده اند که مطبوعه کلکته و کهنه مسی بعضی عام که حاوی است بر جوابها سوالات
 منشی نعیم الدین بر و ابی از شاه عبد العزیز صاحب مرقوم سوال برای دریافت آنکه اهل قمر
 کمال است یا نه و در صورتیکه اهل قمر کمال باشد از او بپرسد و خود بپرسد باید کرد جواب بعضی از اهل
 قمر مشهور کمال اند و کمال ایشان بنابر سده طریقی است و از ایشان است که جانب غیر
 او سوره بفرست گشت بر نهد و یا تهنون بخواند باز بطرف یمن بجا آورد و این از رسول الله
 بخواند و زبان گویندای حضرت من برای فلان کار خدای تعالی بگویم و دعا شما بشنید و یا
 انداز من نماید باز در مسئله آرد و مطلوب خود از جانب راستی خواهد و کسانیکه کمال آنها معلوم
 و مشهور و منواتر شده دریافت کمال آنها همان طریق است که بعد فاتحه و درود و ذکر و سجود
 دل خود را مبالغه مینماید و اگر راحت و تسکین و نوری دریافت کند بداند که این غیر
 اهل صلاح و کمال است لیکن استند او از مشهوره دین باید کرد و انهی در کتاب شهاب نصیف شاه
 دلی است صاحب مرقوم ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبره در آید دو گانه بر وجه آن بزرگوار
 او کند اگر سوره فاتحه یا او باشد در اول رکعت بخواند و دوم سوره اخلاص ثلاثین و در رکعت
 سوره اخلاص پنج بار بخواند بعد قیله را پیش داده بنشیند و یکبار استهکر سی و بعضی سوره
 که در وقت زیارت میخوانند پنج سوره ملک و غیر ذلک بخواند بعد قیله گوید پس از فاتحه

سوره اخلاص بازده بآید بخواند و ختم کند و بگوید بجهنم رفت کرات طواف کند و در آن بکبر بخواند و
آغاز از رسته کند بجهنم طرف بایان رخساره هند و بیاورد یک و بیست بنشیند بگوید
یا رب بنیبت و یکبار بجهنم اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح یا روح یا روح
که انشراح یابد این دیگر یکصد انشاء بخواند که کثیف نبوده کثیف ارواح حاصل آید انبیا و انبیاء
الغفار و این حال شیخ ابراهیم کردی است و الا ستاد خود نوشته که به حال که باشد در بند او ساکن
بود و فرستید که سپید القادر قدس سره منوجه باشد و حق این راه از آنجا بیدار دانستی و در حال شیخ
محمد جدایو ام خود نوشته که ان چون شیخ وفات یافت حضرت والد بزرگوار بر قیام ایشان ششست بار از
بزرگوار فرمودند و بعد آن صحبت فرمودند که روح ایشان ظاهر شد و گفت خواسته بودم
که می شنیده پیش شما ایم و قدرت این معنی را داده اند اما مصلحت نبود انبیا در حال شیخ عبد الغنی
نوشته اند که اگر باو شاه هم چنان پیش آید افواج متواتره انست به منبر ستاد و فتح میسر نمی شد
در بنو لایستی بنی مضلکان هزار امام ناصر الدین شبید در میدان می دید که ریشی با جراحی بسته
جنگ آمدند و ایشان مشغول بود و در قبه آن هزار دخیل شدند گمان بردند که مسافر اند که قصد نیک
دارند پیش آمده دید که آن رئیس و غیر داخل شد و هر یکی ازین حاجت و در فریاد آید از حضرت
آن قوم سوال کرد که این رئیس کیست و این حاجت که آن حضرت امام اند با حاجت شما
باز سوال کرد که کجا رفته بودند و چه کردند گفت بفتح چیتور رفته بودند و آنرا در ساخت گذار از
جانب برج که اوج کردند شیخ عبد الغنی چون باین واقعه عجب اطلاع یافت بنارت فتح و سوره
واقعه بپسند برضی پادشاه رسانیدند بعد زمانی صورت فتح از چیتور بهمان اسلوب مغرور و شکست
بی کم دکاست پادشاه دوازده و بیست و نه تنی هزار امام کرده شیخ عبد الغنی حواله نمود انبیا و
حال والد خود نوشته اند میفرمودند که باری بوفت شب سیر بکردم بمغیره غایت مصطفی

رسیدم قدری اینجا نوت کردم بخاطر آنکه درین بقعه بیخس مجربین ذکر خدا نمیکند مردی
 دومی که به پستی ظاهر شد و در آن بجای سرود میگفت حاصل معیش آنکه از روی او بداید
 بر من غالب که از نغمه او متاثر شدم و به طرف او شافتم هر چند بوخی نزدیک جندم و دورتر
 میرفت آنگاه گفت در خاطر شما اینست که درین بقعه کسی جز شما ذکر نیت گفتن مراد من
 نسبت اینجا بود گفت در آن وقت مطلق تصور کردی الحال شخص میکنی اینجا غایب شد
 انتمی انقباض میسر نمودند زیارت مرقد منور خواجه قطب الدین پس سحره رفته بودم نزدیک
 مزار ایشان چو تیره ایست اینجا دید تصور و ملاحظه اینکه این وجود ولایت بدان مقام یک نابره
 با ستادم در آن محل روح ایشان ظاهر شد فرمودند پیشتر بیادوسته قدم پیشتر رفتم در آن وقت
 دیدم که چهار درشته نخی را از آسمان نزدیک قبر ایشان فرود آوردند معلوم شد که بران تخت
 خواجه نقش بند بودند هر دو شیخ با هم راز و نیاز میان آوردند که مسووع بگشت بعد از این آن
 تخت را فرستگان برداشته بردند خواجه قطب الدین بن متوجه شدند که پیشتر بیادوسته قدم
 دیگر من رفتم و همچنین میکنند قدری می رفتم تا آنکه نهایت غیب متحقق شد آنگاه منبر و دهم
 میگویند در حق شعر گفتن کلام حسن و قبح هیچ فرمودند باریک اندر چه میگویند در حق صوت حسن
 گفتن ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء فرمودند باریک الله چون هر دو بیعت شوند در آن چه میگویند
 گفتن نور علی نور بهدی الله نموده من یشاء فرمودند باریک الله آنچه مایکروم پیش ازین نبوده
 شما هم گاه و گاهی بگویند شنیده باشد گفتن در حضور خواجه نقش بند حضرت این را چرا فرمودند
 یکی ازین دو نقطه فرمودند ادب نبود با مصلحت نبود میفرمودند دیگر یار زیارت مرقد منور
 ایشان منم روح ایشان ظاهر شد فرمودند بزرگسری پیدا خواهد شد او را قطب الدین احمد
 نام کنی چون زوجه بن امامی سیده بود گمان کردم که مراد پسر سیر است برین خطبه و شرف شدند

فرمودند این مراد نیست این پسر از صفت تو خواهد شد بعد از زانی داعیه ترفع دیگر پیدا شده
کاتب الحروف پیدا کردید انهمی و در حال امیر ابو العلی که بافتن والد خود خلافت از میر نور علی
پسر و خلیفه ابو القاسم عربستان نقل کرده بی نویند بزار فاضل الانوار حضرت خواجه ابن
چشتی قدس سره متوجه می بودند و از آنجا بایهها یافته و سیضا اگر فقد استماع نانا
که خانگیان نشان سبب علی که عارض میر نور العلی شده بود آن مرار یک رو پیچیک چادر نیاز
فرستاده بودند حضرت امیر را اطلاع نمود و زری بان مرار متوجه بودند که از درون در آمد
که اینقدر نیاز از خانه شما آمده و برای صحت فرزند شما و خواہش فرزند دیگر التماس کرده اند
و آن التماس مندر است و نیز استماع افتاد که از آن مرار خطاب شد که این نعمت که شما عطا
بعد و بیست سال بایه صد سال بیک از بندگان خاص غایت میشود چنانچه در عصر ما با عین
شده بود بعد از آن که قبر حقیقہ تحریر برسانعت امیر عبد الله عم بزرگوار حضرت امیر
ابو العلی واقع شد انهمی و در حال والد خود نوشته اند که بید عبد الله چیست حق پرستند و
حیثیت کردند که مراد مقبره غریبان دفن کنند تا کسی نشناسد چنان کردند و مراد نیز مراد
شدید بود و طافتم اشته که همراه جنازه روم چون صحت حاصل شد و فوت معایه دست کرد
یاری را که در دفن حاضر بود همراه گرفتم و بزارت برقد ایشان رفتم با نیز نفس مبارک ایشان
آن عزیز هر چند نال کرد و قبر ایشان نشانخت آخرت بخین بومی قبری اشارة کرد و آنجا نشستم
و قرآن میخواندم حضرت بید بنیشت من نه اگر دند که قبر بنیشت ما هر چه شروع کرده بود
آنجا تمام گسیبند و نوا ای صاحب آن قبر بید و شبانی شما یاد هر چه شروع کرده بودم
با بخلم رساندم و بان عزیز گفتم که نیک نال کن قبر حضرت است بایست من تال کن
و گفت خطا کرده بودم قبر ایشان بایست شماست آنسو نشستم و قرآن خواندم

در آن اشباب جز آن و گرفتگی خاطر مبار می آید و از اعدای قیامت نامری نگذاشته اند
در آن قبرند اگر ندانند که فلان جواد فلان یا ساکن کردی در اعدای قیامت حرم رعایت
باید کرد و انبیا میفرمودند فراموشید و حال بزرگوار شیخ رفیع الدین السی پیدا شد
آنجامی رفیق و یقینشان متوجه بخت می باشد بود که بنشیند و آدمی و از احساس حرو بود
معزول شدی انبیا در فیوض الحرمین نوشته اند بدانکه تحقیق ارواح و قیامت جدا میشوند از
بدنها از قوی به پیغمبرشان چیزی با مشغول نبود و نوت ملکیشان قوی و منفعل میکرد و بسبب
آنچه بر داشته است از کمال و این کمال بر چند وجه میباشد نور افعال و نور حمت و نور یادداشت
و نور احوال تفصیل این جو نوشته اند و قیامت انبیا آنچه گفتم و فهمیدی آنرا پس بدانکه
تحقیق من زیارت کردم شهدا بدر دینی الله غنیمت ما میداند از آن قبور ایشان بر ما
یک دفعه در اول امر مثل انوار موسسه زد و کردم که بحسن تعبیری بهنیم یا بهنیم بر روی
پس نال کردم در آن انوار که از کدام قسم اند پس در یافتیم که آن انوار از رحمت اند و
هرگاه زبورت کردم قبری را که منسوب آبی در غفار می رختی الله عند در صغر او شستم
پیش او دستهای شدم بر روح صاحب قبر ظاهر شد برای من مثل لال شب بیدم پس نال
کردم در آن پس آن نور بود نور افعال و نور رحمت بر و مجتمع فاما نور رحمت اغلب
و اظهر است از منی مخصوصا متوجه و همدان کتاب است متوجه شدم بی قیور علیه السلام
و ندان اینه بهنیم جمعین پس بافتم برای ایشان طریقه خاصه که آن طریقه اصل طریقه
اولیاست بنین من بیان میکنم برای تو آن طریقه و آنکه چه چیز منقسم شد آن که طریقه
اولیای گردید پس میگویم که طریقه اینه اهل بیت استغاثت است بسوی یار و داشت اعنی
تفصیلا احوالی بسوی مبداء اگر چه از در احسب باشد و لیکن با ذریع اول این معجب آنکه

این نقطه از جوهر نفس است اما از علم حصولی و بالجملة منقطعی است بسط و انقباض بسوی آن نقطه بر نفس
 پس نیست طریقه ایله است و دیگر گاهی که فکر دید جوهر نفس از لونی و این نقطه که در برای شناخت
 شان بهستی دیگر بسوی انقباض پس ایلام کرده شدند را بهی که بهایت یافتند بآن بسوی فانی
 ظاهر شدند و لاینها بطلوها و عرضها اینجی خبر خود در جمیعات و در بیان فرقهای صاحب الیمین نوشته اند
 و فرقه است که در ملازمت زیادت پور با ناسخ خواندن و صدفه دادن بنام بزرگی عز و مناسبتی
 درست کرده گو یا اصول و فروع نسبت او بهیه کما یغنی مطلع شد در انقباض العارفین در حال اله
 خود نوشته اند حضرت ایشان چون نزدیک فرمود می شیخ محمد قدس سره می شنیدند منفرمودند
 که روح ایشان در نماز بمن افتد امیکند و از من استماع معارف نمایند یکبار با بنسیر منو شده اند
 و بعضی معارف فرمودند و بعد از آن فرمودند که روح ایشان گفت که غلانی را جز بر منی از معارف تعلیم
 نمایند لاجرم اینجه گفته شد انجی واضح یاد که امثال این افعال کلام شاه ولی الله صفا و اسلاف
 و اختلاف آن علما نیست که استیعاب آن موجب کمال حساب لاجرم به قدر ذکر کفایت
 کرده شد مناسب بنود که اینجا عبارت مراد التفتیم بایف مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل
 هم برای اطلاع عوام و انعام الزام مقل نموده آید در حال مرشد خود می نویسد اما نیست چشمتیه
 پس بایشان لکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور خواجی جگان خواجی قطب الدین
 بخنیا را که قدس سره العزیز تر شریف فرما شدند و بزرگوار مبارک ایشان مرافقت نمودند و در
 ایشان روح پر قوت ایشان طایفات منتحق شده اینجا حضرت ایشان نورحی بسوی فرمودند
 که بسبب آن توجیه این حصول نیست چشمتیه منتحق شد انجی واجب متعشقم
 در میان افاضات و افادات او بنیاد الله قدس الله سره در روز مرزات شاه ولی الله
 صاحب کتبیه نوشته اند و اما فرقه پس بایشان نیست که در لیله ماشره از صفر سنه

اربع داربعین و مائیه دالت در هر یک معظمه در رافعه دیدم که حضرت امام حسن و امام حسین رضی
 تعالی عنهما در تائید من مشرف آوردند و در دست حضرت امام حسن علی است کسور اللسان
 پس در از فرمودند دست را اگر بمن عیان فرمایند و زبان را ندانند که در آن قدم جدی رسول الله باز فرمودند
 که بایستد ما که امام حسین دست بکشند این سلام را پس حضرت امام حسین از اصلاح فرمودند و بمن
 نمودند باز یک ردای مخطوط آوردند که در روی یک خط سفید است و دیگر سبزه و آراستن
 اما بمن نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه آن چادر را برداشته فرمودند که بدارد
 جدی رسیدن الله و در پوشانیدند آنرا بمن پس نهادم آنرا بعتظیم بر سر و فکر الهی بجا آوردم
 و بعد از شدم الحمد لله و در کتاب الناس العارفين در حال احوال خود شرح ابو الرضا محمد نوشته اند
 میفرمودند یکبار حضرت غوث الاعظم در قیظ دیدم اسرار عظیم در آن محل تعبیه فرمودند
 در حال والد خود نوشته اند میفرمودند که اگر اباء و دانشای مرا حبس از درین منزله محمد زاید
 کوچه در از پیش آمدن یاب سعدی در آن حالت میخیزدم و دوشی میکردم و جز بیاوردم
 هر چه کنی عمر ضایع است و جز سترش هر چه بخوانی بطلات است با سعدی بشوی رنج
 دل از نقش غیر حق و معصیه چارم از خاطر مروت و درین قلمی اضطرابی ازین سبب
 پیدا شد ناگاه در روی و موسی غیر وضعی ملج روی از جانب یمن من برآمد و گفت شلیکه
 را بجای تمامید حیات است گفتم جز آنکه خبر لا اراه قدر ملک و اضطراب از دل من ازل
 نمودی اینجا دو دسته قبول را بر آورده پیش آن عزیزم بر دم قسم کردم و گفت این لجر
 یار دانی نیست گفتم نه و لیکن شکر است گفت من بنحورم گفتم از چیست شرح جزو میباید
 از جهت طریقت و اباکان بیان فرمایند تا من قسم آخر از نمایم گفت از اینها چیزی نیست
 و لیکن من بنحورم اینجا گفت مرا زود باید رفت گفتم من هم بشتاب میروم گفت شتاب

رخو ابرم رفت پس قدم برداشت و دختر کوچک پندار داشت که روح مجسم است ندانم که بر نام
 خود هم اطلاع و بیدار تا فاخته خوانده باشم گفت سعدی باین فقیر نیست و اینها قیامه میفرمودند
 و الدین شبید شده بودند احمایا برای من متعجب شدند و از اخبار حال این استقبال خبر رسیدند
 یکبار کریمه دختر خدمت باخوی قدس سره بپایند الی باخر القصة و بعد از آن کتاب در ذکر شیخ
 محمد جد ابوم خود نوشته اند محمد داشت ذکر کرد که مرا سفری پیش آمد بجناب ایشان حج کردم
 بشارت یافت و دادند اتفاقا در آن سفر شبی قطاع الطریق بجوم کردند و خوب پاک مشتی شد
 بجناب ایشان منوچهر ششم در آن حالت مرا غصه گرفت ایشانرا از دستم دایم که میفرمایند
 ظانی ترا که منع کرده بر خیز و برو و و عدد و کد و کتبی است از عبادت مرا عیانیت فرمودند
 چون بیدار شدم بعضیها ایستادم بر خاستم و سوار شدم در راه خود گفتم همه قطاع الطریق اینفل
 مانند و بچاکس متعرض شدند و آن که و دهها با من بود و بهم در حال جد ابوم خود نوشته اند
 عجوزه را از مخلصان بعد وفات ایشان پسر از زه گرفت ثبات نگذاشت پس نبوتند
 آب و پوشیدن بجان محتاج شد و طاعتیان نداشت و کسی حاضر نبود ایشان مثل
 شدند و آب دادند و لحاف پوشانیدند انکافا غائب شدند انبئی بالجمله کلامه الی الله
 فواجب و اسلاف اخلاف اینا قب از نواید و امثال این لال مال است و اینها را
 تکیه منکرین و الزام مخالفین نقل عبارت صراط المستقیم نایب مولوی عبدالحی بود
 اسماعیل مناسب نمود و در احوال مرشد خود می نویسد روزی جناب ولایت آیت الله
 کرم الله وجهه و جناب سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بنجاب دیدند پسر
 جناب رضی حضرت ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان خوب
 شست و شو کردند مثل شست شو کردن ابا مرا اطفال خود را و جناب فاطمه زهرا رضی

پس ناخر دست مبارک خود ایشان را پیشانی نمیدهند پس همین اتمه کلمات طریق نبوت
 نهایت جلوه گر کرده الی اخره الفاخره هم در آن کتاب می نویسند اما نسبت تادیه و تفسیریه
 پس بیا نش اگر کسب برکت بیست و یمن توجهات آنجناب هدایت بآب یعنی شاه عبدالعزیز
 صاحب روح مقدس حضرت غوث الثقلین حضرت جناب خواجہ بہا الدین نقشبند متوجہ
 حال حضرت ایشان کردید تا قریب یکماہ فی الجملہ تنازع می در مابین روح من مقدمین در
 حق حضرت ایشان ماندہ زیر اگر ہر واحد ازین ہر دو امام تقاضا جذب حضرت ایشان
 بنامہ بسوی خود میفرمودند تا آنکہ بعد انقضای زمانہ تنازع و وقوع مسالحت بر شرکت
 روزی ہر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و ما قویہ یک پاس ہر دو امام
 بر نفس نفیس حضرت ایشان توجہ قوی و تاثیر دہندہ و اور میفرمودند تا آنکہ در میان یک پاس
 حصول نسبت ہر دو طریق نصیب حضرت ایشان کردید انتہی **باب ہفتم** در بیان
 علم حالات و علوم و ادراکات و امانات و اندادات حضرت اموات شاہ عبدالعزیز
 صاحب کتب تفسیر سورہ و تفسیر بعد ایزد کریم و القمرا ذائقہ نوشتہ اند
 دوم حالتی ہست کہ بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا با کلیہ روح مبدیہ استغراق عظیم
 در مشاہدہ کتبیات مکتوبہ خود از یکی بدی اور حاصل میکرد و توری مد کہ متفرقہ
 او ازین عالم گسستہ شدہ با نظر متوجہ میکردند الی ان قال و این حالت عوام مرگانت
 و بعضی از خواص اولیاء اتمہ را کہ الجارہ تکمیل و ارشاد نبی نوع خود گردانیدہ اند درین
 حالت بہسم تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بچیت کمال و وسعت مدار کائنات
 توجہ باین سمت نیکرد و او پسیدان تحصیل کلمات باطن از آنہا نمی نمایند و ارباب
 حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنہا مطلب بند و می یابند و زبان حال آنہا

در آنوقت هم ستریم باین مخالفت است **ع** من ایچم بجان گزواتی بنین : و در ذیل آیه کریمه
يعلمون الناصر المحرر نوشته اند آیدیم چنانکه حقیقت سحریت و اقسام او چند است
و کدام قسم او موجب کفر است و کدام موجب نفاق و کدام مزاج که در شریعت جایز است حقیقت
حاصل کردن قدرت بر افعال عجیبه غایبه غایت بزرگوار است اسباب خفیه بی توسل نجاسات
و مایات و اقسام اسما و افعال و بی نسبت آن افعال قدرت و قوا چون اسباب خفیه در عالم چند
قسم است سحر نیز چند قسم شد و ضبط آن اقسام آنست که سبب خفیه یا تاثیر روحانیات یا مایات
حسانیات و روحانیات یا روحانیات کلیه مطلقه اند مثل روحانیات که اکثرا فلکات و روحانیات
خاصه یا روحانیات جزئیه خاصه اند مثل روحانیات امراض و جن و شیاطین و نفوس مغایره بجای آدم
که آن نفوس را باین تسخیر و کار خود میدهند و باینکه پس اقسام سحر نظر برین شقوق تعدد کثیر
پیدا کرد اما آنچه رایج و معمول است چند قسم است یک قسم از آن که سحر و اقسام است سحر که انین
و سحر باطل است الی این اقسام را باین تبیین است و ما در این طریق نفوذ استعانت جمیع روحانیات
کلیه و جزئیه علویه و سفلیه و فکلیه و عنصریه و بیضیه و مرکبیه میدانستند و بعمل می آوردند چنانکه در روحانیات
امراض و ذرات اسباب آنها اتصال بهم می رسانیدند و اعمال عجیبه حدوث میکردند و انین
ما بین قصه شش ظلم که در شهر بابل تحت نگاه فرو و بود قصه حکیم برهماطوس و بیداعوس و کارگر
نوشته اند و گفته این صنعت آنست که هر جسم از خاک گرفته تا عناصر و مواد بید روحی دارد
که در براوست و تاثیرات اجسام همه لطیف الی روح اند و چون ارواح تمام عالم نزد انیکس مسخر
شدند گویا ملک جهان پیش بی حارس جنگ و قاتل قهر و دشمنان و قلع مفسدان از او
مکن است قسم دوم نیز جن و شیاطین است قسم سوم بید کردن میر است و درین سحر ضرور
می افتد که اول انسانی را که فومی الطلب و الجشه مرده باشد تفحص نمایند بعد از آن روح

در اینجا نیز بعضی الفاظ که مشتمل بر ذکر کبرای سفیدالطین می باشد و تقسیم فطر نسبت با آنها
 در آن بیان یکسند و بخود متجذبی می سازند و تورات آن الفاظ و نهادن دور و دایره آن روح
 در حکم و قاری خود گفته بحدی که اند غلام یا نوکر هر چه با مورد فرمائید شتر خام و بدین این کل کس
 با تسلیم کمر است با قریب سر خند کمر برساند و قنای این هم ارواح که بدو کاری امور شبهه این
 متوجه شوند نمی باشند الا از جنس غیث مثل سحر و یا فانی بر محالطت جانشان نیز در برین کل
 لازم می آید قسم چهارم انساب تحصیل است که توسط بعضی ارواح غیبیان و خیال شخصی تصرف
 نمایند تا او را آنچه موجود نیست بطریق قسم پنجم سحر اصحاب او است قسم ششم سحر بیج است
 یعنی سبب خواص اشیا فعلی عیب صادر نمایند و آن خواص که بر آن معلوم نباشد قسم هفتم
 سحر جیل است قسم هشتم شده بازی است در اینجا باید دانست که اکثر اقسام سحر را از کبریا
 است مصطفوی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام اصلاح نموده کفر و شرک را از آن دور گردانیده
 کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است که لایزال علیه را بان تغییر میکنند اما باستان
 انسانی غشام الهی آیات قرآنی و اصلاح قسم دوم دعوت منلی است که موکلات ارضیه
 و معنای را شجر میکنند اما باستان اسما و آیات بی شائبه کفر و شرک با قطب هم غیر استعدا
 بلکه حکومت و استیلا و اصلاح قسم سوم تحصیل ربط با روح طیبه صلحا و الباست که اکثر اوستی
 مشربان بعمل می آورند و در حواج خود دیگر خلق این متفق میشوند و در طریق تحصیل آن نیز
 طهارت و قنوت و در سال ثواب صدقات بر آن ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم
 عفت نیست که از متنازع کبار و اولیا ابرار بر آن حل مشکلات بوجود آمده و آن تعلیمی هم میکنند
 کیفیت عظمی است که بسبب آفتراق در لحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سر اسر
 منی برتر است روح و توفی آن از عالم او اسس الوات است و اصلاح قسم ششم

لغت است در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها ترکیب بعضی با بعضی و تصویر افان
 مبارکه بر فراطین خفته و الواح متفاوت الحواصن مطلبی را از مطالب محبوده آن تحصیل نمایند
 چنانچه در کتب توفیقات و خواص اسما سور قرآن معنی القیود و الشرط و ذکر کتب کبیر
 بسوط و مشروح است و به نیت این علم در خواص کتب دیگر از عنایات و خواص بروج
 درجات شرف و وبال نیز تمیق میکنند و در آن ذکر اند مخروج میازند بالجه و جبرج سحر کلین است
 که بنجر بکفر و شرک اعتقاد و تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح جنین شیاطین میگردد
 و موقوف بر التجالی غیر الله و الهناک در بدن اسباب نهیچه که از مطالعه قدرت
 حسب غافل ساز میشود و چون این وجه تسبیح بالکلیه زایل شود پس مدار حل و حرکت بر غرض
 مقصود می آید آن خبر انجبر او آن شرافت انتهی تقطاد و تفسیر سوره عبس و قوم غلامه
 پس میراند او را تا غیره مشتقی که در دار دنیا برای تحصیل کمال خود کشیده بود و پشند و در عالم
 بر نرخ آثار اعمال خود پشید پس موت نیز نعمتی است عظیم القدر که وصول روح تجارت
 در همان عمر حاصل است اگر موت نمایی بود آدمی و انما در کشاکش اعمال شافه میگردد پس
 او نمره آن همه شقیات را برگزین یافت و ازین است که میرانیدن را نیز در مقام نقد او نمیشا
 ند که در فرمودند و از بزرگان منقول است الموت جسر و صل الجیب الی الجیب و متعلق فافتر
 نوشته اند چون بدن آدمی را بعد از موت یا آن یعنی با آتش میوزند ارواح لطیفه او
 باد و آتش آمیزش نموده مشابهت تمام با شیاطین و جنیان پیدا میکند و ازین است
 که اکثر ارواح کسانی که سوخته میشوند بعد از موت حکم شیطانی میگیرند و باد میبان می
 چسبند و از امید بند انتهی دور مقابل آن نوشته اند و در دفن کردن چون اجر است
 بدن بتامیه کجای میباشند و علقه روح با بدن از راه نظرو سنانیت بحال میماند

و توجیه روح بر این و مسائل مستقیمین میسر شود و سبب این مکان بین
 که با مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات و قاطع و ملاکات قرآن مجید
 چون راقی بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بهیولت تافع شود و بنا بر این است
 که از اولیای می نه فرس دیگر صلوات بر این است و بهیولت و آثار و افاده و آثار
 متصور و در تفسیر سور مطفئین مرقوم مقام علیین ایاچی هفت آسمان است پانین
 آن متصل سوره الممتحنه و بالای آن متصل بهایه عرش مجید و در دایره نجان بعد از قضیه در
 انجالی رسیده و متراب یعنی دنیا و اولیاد آن سفر میمانند و عوالم صلوات را بعد از پانین
 در سیدن نامهای اعمال حسب مراتب در آسمان دنیا و در میان آسمان و زمین
 یا در جاه فرنگ قرار میدهند و تعلق بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان
 و اقرار و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مسائل مگردند زیرا که روح بر اقرب و بعد سگان
 مانع این دریافت میشود و مثال آن در وجود اشباح بصری است که تار و کمانست
 آسمان نازد و نجاه می تواند دید ایتی در تفسیر و بکون الرسول علیه السلام شهید نوشته اند
 یعنی باشد رسول شما بر شما گواه زیرا که او مطلع است بنور نبوت بر تبه چقد بین جن
 خود که در کدام وجه از دین من رسیده و حقیق ایمان چیست و خجاییکه بدان از ترقی
 محو بماند است که ام است پس آدمی شما سگ گمانان شما را و درجات ایمان شما را
 و اعمال نیک و بد شما و اخلاص و تقای شما را لی ان قال و ازین است که در روایات آمده
 که هر غنی را بر انحال ثیمان خود مطلع میازند که فلاسفه امر و زنجین میکند و ثمان
 چنان ثمان و زیباست و امی سهادت تواند کرد و در الهیات تحفه اثنا عشریه نوشته اند
 حاصل آنکه چون روح از تن جداست و قوای نهانی از وجها میزند و قوای بیفانی

و این را اگر چه تمام انسان را بطریق قطعاً و باجماعی است و طاعت بود و در وی مان
و مزاج لازم آید که لایکه را شور و ادوات حس و حرکت و غضب و دفع منازعات پس حال
ارواح در عالم قبر مثل حال لایکه است که بتوسط شکلی و بی کایمیکه در معدن قیامت حیات و نفسانی
میگرد و نمایی آنکه نفسانی را همراه داشته باشند و قیامت پس آنکه لایکه را فانی احوال نجیم و قیامت
نیست و ارواح را بسبب اعمال که سبب تنجیم و تعذیب خواهد بود و اوستی و در جواب استغفای مشهوره
نوشته اند انسان را بعد موت شعور و ادراک باقی میماند و بر این معنی شرح شریف و قواعد
اجماع دارند اما شرح شریف پس مذاب القبر و تنجیم القبر بتواریفات است و تفضیل آن در فزری
طویل منجواب در کتاب شرح الصدور و فی احوال القبر و تصنیف شیخ جمال الدین سیوطی و دیگران
حدیث یاد دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مساحت عمده است حتی که بعضی از اهل
کلام منکر آن را گفته کرده اند و عذاب و تنجیم بغیر از ادراک و شعور نمی تواند شد و تیر در احادیث صحیح
مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر قومی و هم کلامی با آنها که انتقام سلفنا و نحن
بالا قروا و انا فینا الله بکلمه حقون ثابت است الحان قال باجماع ائمه
و ادراک اموات اگر گرفتار نباشد و را کما بودن او شبهه نیست انتهی مولوی محمد موسی صاحب الصدور
مولوی فریح الدین صاحب رساله حجتہ العمل نقل کرده اند عبارت رساله شاه عبدالعزیز صاحب
در رد بجدیه که آنرا دایمیه گویند ترجمه اش نیست بلکه استغاثت از غیر خدا و ما بر دو وجه است
یکی آنکه بر وجه استقلال و تاثیر و ایجاد باشد و نیست شبهه که آن شرک است و دوم آنکه بر وجه استغاثه
و ارشاد و بوجه تدبیر و مساعدت و نیست شبهه که این شرک نیست چرا که دارد شده و احادیث
باجماع ائمه اصوفی و ما محمدانی و حجت بک و دارد شد و شمار حساسات اعانه موقوف به اینها
انسانی روزی نزدیک غیرت و چه بواسطه است و مراعات نیست از شرک اصلا و نیست که بسبب

عادی مشهور ساه ولی الله صاحب در جنبه الله الباعده نوشته اند باب در ذکر ملا است
 و مثل کرده در آنجا بسیاری از آیات و دلایل که منحصراً از انانیت و بجم بر و بکار
 خود را و احسن صورت پیش گفت یا محجبه و کدام خبر خصام میکنند و اعلیٰ گفتیم نمیدانم پس
 نهاده و دست خود بیان روشنانه من آنکه با فخر سردی انگشان و در و بستان خود پس
 متجلی گردید برای من هر شی و بیان کردم چیزی را که اعلیٰ اختصاص میکند در آن اعیان
 التعمیل آن بعدی نوینند بلکه تحقیق مستفیض شد از شرع اینکه برای الله تعالی بندگان
 و او را نشان داخل ملائکه و مقربان و گاه همیشه و ما میکنند بر اینکه اصلاح و تهنید نفس خود
 کند و سعی نماید در اصلاح نفس می باشد این مامی نشان سبب نرول برکات را و در لغت میکنند
 بر سبب عفتیان کند خدا را و سعی در خدا و کند پس می باشد لعن نشان سبب حشر و ذلالت
 در قلب ثانی سبب الهامات و در به و در راه سافل که مغفوض دارند این دیگر را و بد می کنند
 با دور دنیا یافت موت و اینکه آن مقرران سفیری باشند در میان خدا و بندگان (الله)
 خیر میکنند و در قلب بنی آدم یعنی می باشند اسباب حدوث و خیر و در او نشان بوجهی از
 وجوه سبب و اینکه می باشد برای او نشان اجتماعات یکفیتی که خدا خواهد و جای که خدا خواهد
 تعبیر کرده میشود از او نشان برین اعلیٰ و نه می اعلیٰ و ملا اعلیٰ و اینکه ارواح افاضل آن در میان او نظر
 میشوند در او نشان لا احتیج شوند با او نشان چنانچه الله تعالی فرموده یا ایها المصنفین
 ارجعوا الی ربکم راضیه مرضیه فادخلوا فی عبادی و
 اهل بخیل جنتی یعنی ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی رب خود خوش و خرم پس داخل
 شود در بندگان من و داخل شود در جنت من و گفت: سولی صلی الله علیه و سلم دیدم جعفر
 بن ابی طالب را نوشته است که طهر آن میکنند در جنت همراه فرشتگان با نواز و دایره

همین جا نازل میشود و قضا و متعین میشود و بدینکه تبار کرد شده است بسوی او بنوا، تقاس
فینها یفرق کل مر حکیمه اینکه همین جا منقر و مبتدئ شریعت مایوچی از جوه بدانکه
لا اعلی منه قسم است الی ان قال و قسمی است که آن نفوس استاید از مرتبه الماحد از لا اعلی همیشه عمل
میکردن اعمال نجات دهنده که فایده و منبذ لاحق باشد ابلا اعلی تا آنکه حدانشه از ابدان پس
عشاک شده در مسلک لا اعلی و شمار کرده شدند از لا اعلی و شان لا اعلی است که منوجه بسیار
سورنی رود و کا خود متوجه کمال باری نیندا و او شد از این توجبه التفات بسوی چیزی و همین
معنی قول الله یسبحون بحمده و یصلون لیسبحوا بحمده و یصلون لیسبحوا بحمده و یصلون لیسبحوا بحمده
استحسان نظام صالح و استیخان حلاب از پس مگوید در می را از در مایه بود الی همین
معنی قول الله و یتعصرون للذین یحسبون و افاض لا اعلی مجمع میشود لافا
اینان و مناخل میشود و بنامین خود نزدیک و جبهه و صفت کردن را نمی سلی اند ما یسلم
بکثرت وجوه و افس پس میگردند آنجا مثل یک چیز و نام نهاده میشود خطیر تقدس و اکثر فعال
میشود در خطر القدس اجماع بر قایم کردن حیل برای نجات نبی آدم از دوا می معاشیه
و معاوید تبکلیل از که خلق خدا آنرا زود جاری کردن امر او را س پس این اجماع جیب
الهامات میگرد و در قلوب متعین از ناس اینکه اتباع کنند او را و باشند امتی خارج
کرده شده برای ناس میگرد و آن اجماع موجب تمثل علومیکه در آن صلاح و هدایت قوم باشد
و بدل آن اذکی از روسی و حی یا رویا تا قف و اینکه نمودارش و در اسس او تا که
بالمشافه کلام کند و دیگر دو موجب نصر و ستان او و نزدیک کردن از هر چیز و محبوب
لعن سیکه باز دارد از راه خدا و نزدیک کردن شان به عالم و این اصل است از اصول
بنوت و نام نهاده میشود اجماع مستمر لا اعلی بنایند روح القدس و حاصل میشوند

در اینجا بر کانی غیر مهیوه در مادت بیرون، و حیوانان بر کانت معرفت و در نزد آن
 اما غل لغوی هستند که منجیب شد فیضان آنرا حدوث مزاج منحل در نباتات لطیفه
 ز ساینده آنرا سعادت بر ترقیه اولین پس گردید کمال شان اینکه فانی باشند برای انتظار
 آنچه ترشح شود از فوق پس و اینکه ترشح شد چیزی بحسب استعداد قابل تاثیر فانی نیست
 میشوند درین امور چنانچه صنعت بشود بطور و بهایم بداعی طبیعه و او شان را این انباشت
 فانی بسته از هیچ بر عود کند موسی نفس شان فانی هستند با آنچه الهام کرده شده اند از نور
 پس تاثیر میکنند و متقلب بشود و بهایم پس متقلب میشود و او و حدیث نفس مشرب بهایم بسو
 آنچه مناسب است و باشد و تاثیر میکنند در بعضی شیمیای طبیعه و در متایل این گروه گروهی
 دیگر اند صاحب خصله و طبعش انکار معاده چیز مستوجب شد حدوث آنها را تفصل نباتات
 ظلماتیه آنها را شایسته اند همیشه معی میکنند در اندام آنچه معی میکنند ملائکه در آن و آن
 اعظم استی مخصوصا سر جماب و در ذکر سننه اند که اشاره کرده شده است بسوئی او در اول
 او تعالی **لست لاله قبل یلا لینه** هرگز سخاوتی یافت بر است
 خدا تبدیل بد آنکه تحقیق بعضی افعال الله تعالی مترتب میشود بر قوای موجود در عالم جمیع
 از وجوه تربیت شهابوت و او باین مثل و نقل پس بعضی از این قوای خواص و طایع
 عناصر اند و بعضی از ان احکامیکه و بیعت نهاده شده اند در هر صورت نوعیه و بعضی از ان
 احوال عالم مثال و در ذریکه انجا است قبل وجود ارضی بعضی از ان داعیه ملا علی گنجش
 است مای شان برای کسیکه نهذیب کند نفس خود را و سعی مایه در اصلاح نفس
 و کسیکه خلاف آن بکشد منتهی لطفا متحرک با آب و تحقیق روح گفت الله تعالی
 سوال میکنند تر از روح بگو که روح از امر رب من است و نه واده شده آید از ملک که قبل

دانش از روایت ابن مسعود خواند و ما آنرا تو اوصی العلم الا قلیلا یعنی ندانند
 اندان سوال کنند گمان از علم کم قلیل معلوم میشود از اینجا که خطاب برای یهود و سائلان شدگان
 از روح است و ابست نفس نیست و برای تنگ نمیدانند کسی از آنکه خود حقیقت روح را چنانکه نظر کرده
 میشود و نیست کل آنچه مکتوب کرد از و شرح نمیکند با بعد معرفت آن البته بلکه میباشد که نکوت
 از آن برائی این می باشد که آن معرفت دقیقه است صلاحیت نمیدارد و برای تعاطی
 جمهور آمده اگر ممکن است برای بعض امت بلکه روح چیزی است که مبدء حیات است در
 حیوان و جوان زنده می باشد بنفع روح در آن نیست می باشد بفارغیت روح از آن آن
 بخاری است لطیف منولد و رطب از خلاصه انطواء حاصل قوامی حساسه و جوهره و مدبره و اخبار
 میشود در آن حکم مختلف می باشد در رفت و غلط و صفاء و کدورت و می باشد گاهی صغیر و گاهی
 کبیر گاهی بسیار و گاهی بسیار و گاهی جابل گاهی عالم و این روح از نسیم روح هوای و بخاری
 گویند و برای روح حقیقی که از روح قدسی روح الهی گویند و آن حقیقی فردی و نقطه ایست
 نورانی نازل از عالم قدس متعلقی خاص می باشد بر روح هوایی اولاد و بدن ثانیاً و هر اینه مختص
 شد و وجود آن صحیح که موت جدا شدن نسیم است از بدن که از بدن استعداد تو لید آن منقود
 گردیده نه مغایرت روح قدسی از نسیم و هر گاه که متعلق میشود نسیم در امراض شدید واجب شد
 در حکمت خدا اینکه باقی ماند از نسیم چیزی بقدریکه ارتباط روح الهی با آن مسیح باشد و تنگ
 می میرد انسان می باشد برای نسیم بشاء دیگر پس انشا میکند فیض روح الهی وارد فوسل
 در آنچه باقی ماند است از خمس شش که کفایت میکند برای سمع و بصر و کلام بدوی از عالم
 مثال احی قوه متوسطه در مجروح و محسوس که نمیشد است در افلاک مثل شمس واحد و بسا
 که مستعد میشود نسیم در بدن برای لباس نورانی یا ظلماتی بدوی از عالم مثال و از اینجا

میشود جایب عالم پر رخ و هرگاه بیکه نسیم بر رخ است منوسط در میان روح الهی و بدن انبی
 واجب شده و باشد برای آنست که چو با نسیم و چو با نسیم پس وجه مایل بسوی قدس بگشت
 و وجه مایل برض نیست است اینی مخصوصاً بر باب در بیان اختلاف احوال مردم در بر
 رخ انجانی نویسد و منعی است که نیست بلکه نشان هر دو ضعیف می باشد لاجن
 میشود بلکه سائله برای اسباب جلیه که بگشت نشان بر هیبت انعام قلیل شیب و نبود
 نه من برای آن و نه ساز از آن و برای اسباب سیه که لالت کرد و طهارات را با عیبه
 و شکن شد از نفس خود برای الهامات و در ارق لکبه پس هرگاه که مرد سلاطین منقطع شدند
 و رجوع کرد بر لاج خود پس لاج شد بفرشتگان مگر وید از فرشتگان و الهام میکند
 مثل الهام کردن فرشتگان و سعی میکند در آنچه سعی میکنند در آن فرشتگان و در حدیث
 که دیدم جعفر بن ابی طالب از فرشته ایست پر دانه میکند در جبهه فرشتگان با و بازو
 و بسا است که مشغول میشوند این گروه در بلند کردن کلمه خدا و در کردن حزب خدا و بسا
 که می باشد برای ایشان رسانیدن خبر آدم ناده و بسا است که مشاق میشوند بعضی نشان
 بسوی صورت بدنی اشتیاق شد و پدید از اصل حلیت پس میگویند این بابی را از مثال غلط
 بشود و فونی از آن بنمید و باید و دیگر در مثل جبهه فرانی و بسا است نشان میشود و بعضی نشان
 بسوی طعام و غیره پس ادا کرده میشود در آنچه خواست نمود برای نفسای شوق و بسا
 اینست انباده در قول و تعالی و لا تحسین الدین قتلوا فی سبیل الله
 امواتا بل حیاء عند ربهم یرزقون فمهرچنین بجا آفتهم الله
 من فضله که آیه یعنی نه پنداید کسانی را که مشغول شده اند در راه خدا مرده
 بلکه زندگان اند نزد پروردگار خود و رزق داده میشوند و خوش بپسند آنچه داده است

او شازا الله تعالی از فضل خود در تمایل این قوم قومی اند قریب بنیاطین از روحی حیات
 و کسب پس فیتکه می میرند لاجر میشوند بنیاطین پوشانیده میشوند لباس طمانی و تصویر
 کرده میشود برای ایشان چیزی که فضا کنند بیان بعضی حاجت خود از لاجر سیسه انبی بلخصه
 مترجم باب در ذکر خبری از اسرار و قایل حضرت بدینکه برای ارواح بشری حضرت است
 که متجذب میشوند بسوی آن مثل انجذاب این بمقناطین این حضرت خطیرة القدس
 محل اجتماع نفوس مغارقه از ابدان با روح اعظم که وصفت کرد آن نبی صلی الله علیه و سلم
 بکثرت وجود انس و لغات بدانکه ارواح بشری متجذب میشوند بسوی این خطیره گاهی
 از جهت بصیرت و بهمت گاهی از جهت عکس افادون انواران خطیره و راق ارواح از انوار
 و اطلال اما انجذاب بصیرت پس نیست کیه یک میشود از الوات بهیسه که لاجر میشود
 نفس او مانع منکشف میکرد بر و خبری از ان و بهین و نهشته اشاره در قول آن حضرت
 صلعم جمع شدند آدم و موسی نزد پروردگار خود و در اینست کرده نموده است از از این خبر
 صلعم بطرف شتی که ارواح صاحب جمع میشوند نزدیک روح دانا انجذاب ثانی باینکه
 حشر اجساد و اعاده روح بان حیوات بوداگاه نیست نیست گزیده از دست تریه اگر از این
 پس باشد خبر او این و نه مواخذه کرده میشوند با آنچه کرده بودند انبی خطیره یا متبر با این
 که از کتاب حجة الله الباقی الله الله اخذ ما اراده است و انما یروا انوار از ان که از ان
 علی الذکر و حالا از هیومن الحزمین نصیحة سلیمه ولی الله و علی باب و در بیان نیت
 در میان مشن کثرت آن بعد از دست بر البری و در این باب و در این باب و در این باب
 بدانکه بعد از او و در این باب و در این باب و در این باب و در این باب و در این باب
 تمام نرد و افریز باشد ظهور آن و در این باب و در این باب و در این باب و در این باب

و قصد میکنند ملا اعلیٰ ملا که خطبه بلکه اعظم است پس ملا اعلیٰ نفوس کا ملان از بعد مفارقت
 ابدان پس هر که مرد از کا ملان تمثیل میکند عامه که منفقودند و حال آنکه نیست چنان قسم
 میشود که منفقودند بلکه منجور و قوی گردید پس هر سبب از سادات ملا اعلیٰ و فرین
 داده میشود برای فتح حجاب ماضی مترکه و دیدن باین تملی پس داخل میشود و قوی باین
 تملی و نفس این بد پس متلی میشود نفس او بمعرفت خدا باز عود میکند بوجو این تملی
 پس متحقق میشود برای این تملی و تملی دیگر آنچه متصل است بنفوس بشر و مجبوسه ابدان
 و بتیامین کند عالم را برای اقرب اخاضه معرفت بر این نفوس پس بطور متراکم میشود و از
 ملا اعلیٰ و متراید میشود و او شان بعض آن میرسد با تملی بعض با تملی و بعض
 در میان هر دو تا آنکه مثل گردد و حوی که در میان زمین این نفوس و استمان آن
 معرفت است پس همین سبب معرفت شان در آخر زمان اسمع و اعرج می باشد
 انهمی لمحضاً متبرجاً و در آن کتاب است باشد برای روح نام المعرفة محمد بن معانیست
 بهر شی از نظریه او و مذہب او و سلسله او و نسبت او و ذرات او و کل آنچه متصل شود از
 و نسبت کرده شود بومی باین عنایت او و مختلط میگرد و عنایت حق تعالی
 زیرا که نفس او هرگاه که محسوس شد از ذرات بدن ملحق شد بملا اعلیٰ و تجلی فرمود
 و تجلی حق تعالی و تجلی نیست باشد مگر بحسب اتحاد و تجلی که پس رنگین میگرد و باین بشر
 بزرگ حق و دیگر دو گویا که آن نفس یک تملی است از ذرات الله تعالی بسبب
 خلق او و نسبت این رنگین گردیدن و متبرج و مختلط گردیدن پس نزدیک این میگرد
 توجه نفس او بسبب این امور سبب العطفات جناب نفس بومی آن پس هرگاه که
 ممکن شد این سرور را ضلوع و شجون و شوب و سبب سمیع فنون نفس مختلط گردید نظر الی

بکل آنها پس گردن آن نفس کسری که نفستغفا کرده میشود آن در آمدن بشوین و شعوب
 نفس خیری است که متوجه میشود بوی آن نفس از غیر جمع همت بعبادت با ملکه غیر مستقره
 و برای کابل ازین جهت آثار و احکام بسیار اند و دریافت کردیم که این معنی از معانی
 جزاوست که خدو زحل است مختلط بقدری و قیقه حلول کرد و روی رنگ الهی انبی مترجما
 و در حال فرد نوشته اند و از نظر اسلاست و در برنج اینکه هرگاه انتقال کند ازین بدن
 بهمان میکند بوی طبیعت عامه که عام است هر موجود را مثل همان نفس ناطقه بوی بدن خود
 اگر اینکه همان نفس ناطقه همان تدبیر است و همان او همان عشق است پس اینوقت سرایت
 میکند در اجزاء عالم بهمت همین در حجر حیرت و در شجر شجر و در فلک فلک و در ملک ملک باز
 نمیدارد و از طوری از طوری مثل همیشه طبیعت مطلقه و این وقت با است که نمی باشند
 ازین فرد و انچه عجیبه احکام غریبه و بعضی از این نیست که این حقیقت با است که میگردد
 معبر برای بعضی تدبیر کلی پس بر دوز میکند بعضی مطلق می باشد منسوب فاعله برکات
 انبی مترجما لفظا در کتاب نفیات نوشته اند که طریقه قادر بر قریب است از او نیست
 و در جانب اگر چه تعلیم از شیخ ظاهر باشد و بر اسطریقه قادر بر قدمی است در ارتباط
 اش شیخ و توجه شیخ بطلال نیست برای غیران طریقه و این از بهر آنست که شیخ
 عقبه القادر را شعبه است از سران در عالم و آن اینست که هرگاه مرد شیخ رض گردد
 بهشت ملا علی و منقطع شد در وی و جو دیکه سرایت کننده است در کل عالم پس حاصل شد
 ازین وجه روح در طریقه او انبی مترجما در جمیع نوشته اند همه و از جمله سببها
 معبره نزدیک قوم نیست او نیست که مانند برنج است بین القیین و هر دو جانب بطبی
 دار و حقیقت می آنست که نفس ناطقه انسان بنظر مرآت است کیفیات روحانی و جسمانی

با هر کشتی را سفید است خاص و در میان این سفید و سفیدی کجاست و از جمله این
 کفیات روحانیه سیکه است که آن نفوس انسانیه که از حیض تا سوت بذروه مکرر است
 متعلق شده اند و هیات خبیثه و ننگ دارند که در حال کفیات خبیثه دفالی و آن شایسته
 رنگ مثلی که در وی هوا نبوت فتنه کند تا از آن مثلی که در وی آتیه فرزند نشین -
 از بیان رنگی در مراتب این نفس منقطع گردد پس این شخص مناسبی خاص حاصل شود
 آن ارواح طیبه و کفیات ایشان از انس و الفراع و انجذاب بحاجت غیب و انکشاف
 است که از غیر ایشان مستبر باشد در نفس ظاهر شود خواه این مناسب نیست از ارواح انبیاء
 و اولیای امت بالا بگوید بسیار است که مناسب بر وی خاص حاصل شود بجهت آنکه تفصیل می
 استماع کرده جمیع خاص بهم رسانند و آن محبت سبب گشاده شدن راهی گردد میان روح
 و این کس با محبت مکرر روح مرشد وی با جود وی باشد و در محبت ارشاد و تشبیهان خود مکرر
 شده با محبت مناسبی که در نهایت قرب است پس این شخص در مقام میندازد
 مستفید شود و این نفس چون بعالم ارواح متوجه شد آن را چند طبقه یافت یکی طبقه
 ملائکه و در آنجا ملائکه علویه بدره را یافت چون جبرائیل و میکائیل و بعضی نفوس نجی آدم
 را که با ایشان لایق شده اند و همه هر یک ایشان گشته و خاصیت او بی ایشان است
 که در روح نفس این مرد منطبق گردد و صورت علیه حضرت مبدی و بوجی که مثل کلمات ابدی
 و خلق و تدبیر و تدلی و فتنه و احدت و این علم او را حاصل شود و غیر قصد و حساب و دوسه
 و غیر اعمال مکرر و توجه بسیار است که منطبق گردد و در دوسه تدبیرات کلیه و احکام و فضا
 بلکه در خطره القدس منطبق شده باشند و اکثر انبیاء را این نسبت حاصل میشود و از اینجا
 منشعب میگردد و اکثر علوم ایشان و یک طبقه ماسا مل و علامت این نسبت ظهور ملائکه

در رویا تفسیر و ترویج این جماعت در امور دیگر ماموزان بدان دامن مشغول اند پس وی ایشان را
 می بیند و می شناسد دیگر طبقه ارواح مشایخ صوفیه جمله یافزاد و صاحب این نسبت
 را لابد بنسبته آن ارواح محبت و عشق حاصل شود و فانی المشایخ و ساد و دین سسرور
 جمیع احوال وی داخل شود و در رنگ آنکه آفت و برنج نهانی میریزند و نازکی آن در هر شاخ و برگ
 و گل پیرایه سرایت میکند و در هر کس حلسه دیگر و دانه دیگر ظاهر شود از نجات حفظه و اگر
 مشایخ و مواضبت زیارت قبول ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن بر ایشان
 و احسان تمام کردن به سیم انار و اولاد و متشبسان ایشان با جمله سچا که چون مرد جوان شود
 و منی در وی حادث گردد لاجمال منفع شود و بومی طلب زوجه و محبت آن و عشق آن
 هر چند از کسی آن صورت ندیده و نشنیده باشد همچون صاحب برتری با ناز آن نسبت منفع
 میگردد از کسی دیده و شنیده باشد بانه و از ثمرات این نسبت رویت اجتماع است در مقام
 و فائده باز ایشان یا فنون و درجه های مضایق صورت اجتماعت پدید آمدن عمل شکلات
 وی با تصور متعوب شدن و آنچه بدان مانند باید دانست که صاحب نسبت او بیه را
 نسبت ارواح بر طایفه خاص پیدا میشود که در جوهر روح اینکس مندرج باشد بقضه و در و با درین جا
 فرق ندارد اما چون اینکس بخواب بر دو حواس ظاهره از شواغل خویش استراحت
 می یابند و فی الجملة مفاسد از احکام طبیعی باید بیهان صورت مکتونه خاطر و بر روی کار می آید
 و التفات وی مقصور میگردد بجانب از نیجا چیزهای شگوف و معطرهای رنگین ظاهر میشود
 با جمله از ثمرات بنسبه او بیه هر قسم که باشد رویت و اوقات و بشارت است و اگر مردی
 در خواب برای وی دلایل عظمت و شرف بیند و او را قبول کند و در مصیبت و شدت
 او بصیرتی از عیب حاصل شود و غالباً در معاش خود نایب شیعی می بیند و انانیت بی بر

ظاهر بظرف وقت و دل مشغول می شوند و جنبی در احتیاج می یابند و در عین هجوم کسباب
 غلبت آنجذاب خاطر از ایشان نبرد و غالباً از مناسبت ارواح خالی می بینند مفصل و مانند یا
 مانند و قبل از آنکه ارواح طیبیه او فی الله بسیار شوند و جویاها مثل گز و دستخدا از اینست
 نسبت فلانکه مقررین متحقق میشدند و آنجا علم نبوت و حکمت ترشح میشدند و آنکه ازین نوع کلام
 مبعوث شده و او را این می گفتند و آنرا که مبعوث نشد حکم و محدث و چون به بحث حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم قطعی از مثال باین عالم منتقل شد و جویاها مثل گشت و ارواح
 است نیز و آنجا پیدا شد ندان کیفیت از بیرون مردم مستتر شدند و نیز آنکه صاحب
 روح جز آنکه می شود و از رتبه آفتاب مانع آید و بر سر الهی که درین عالم ظاهر میشود و لا محاله و در
 شبحی و صولتی خاص است ازین عالم که بومی معنون میگرد و دو باین اعتبار تو عالم غیب
 بآن شخص تشبیه میشود و مشکل این برزه مثالی حضرت پیغمبر از صلی الله علیه و سلم دارند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول کسیکه فاتح بآب جذب شده است و در آنجا قدم نهاده
 است حضرت امیر المؤمنین علی اند که هم الله و همه و لهذا سلاسل طرفه را بجانب راجع
 میشوند و در حقیقت رجوع سلاسل او با بسوی ایشان از جهت روایت ثابت میشود
 و حسن بصیر را با ایشان خصوصیتی که با دیگران نباشد معلوم نیست معنی اصطوفیه و طیفیه
 طیفیه بعد طیفیه اتفاق کرده اند با رجوع سلاسل طرفیت با ایشان و الا بدین اتفاق میجوی
 نیست و آن وجه نزدیک تفسیر است که ایشان اول مجذوب اند ازین امر و در اول
 است و اصحاب طرف اتوی کسیکه بعد تمام راه جذب با کد وجه یاصل این نسبت
 میل کرده و در آنجا بوجه اتم قدم زده است حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی
 اند و لهذا گفته اند که ایشان در قبر خود مثل حبیب انصاری میگردانند و آنرا که میبندند و اند

که طریقه ایشان آنست که بعد از پنج صلاه این نسبت رنگین گردود ایضا در ملامه مصطفوی
 خصوصا درین روزگار هیچکس از دو بزرگ از جهت خواری عادات مشهور ترتیب و
 انیمه معنی مقتضی آنست که نوحه عالم غیب را بسوی خود منشی با ایشان ببیند و با جمله این اسباب
 مقتضی آن شد که امری را که کسی را فاضل است بر روح خاص پیدا شود و از آنجا فیض بر دارد
 تا لایا برون منت از آنکه این معنی نسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد یا نسبت
 حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه یا نسبت حضرت غوث الاعظم جلالی و ناما که نسبت
 بسیار ارواح دارند باعث بر خصوصیت آن اسباب ظاهر شده اند مثل آنکه وی محبت آن
 بزرگ بسیار دارد و بر برتری بسیاری و در این معنی سلسله جنیان از جهت قابل گشت
 و آن بزرگ را هست قویه بوده است در ترتیب متبای خود و آن هست هنوز در روح
 وی باقی است و معنی سلسله جنیان از جهت فاعل است و باینست که ادبی عالم
 ارواح است اجمالا و لیکن در نظر وی این نسبت منشی شد شخصی خاص اسباب بها ناک
 و چون این فقیه بر ارواح مشایخ صوفیه متوجه شد اثر آن نوحه در خود بچند وجه یافت
 الی آخره و بعد از آن کتابت و ارواح انیمه اهل بیت را مشاهده افتاد که یکی بدامن دیگر
 دست محکم زده بکس سلسله شده در عالم ارواح متصل بخیره القدس نمکینی در سوخی عجیب
 دارند و فوت ایشان در فقر فقر فقر عالم ارواح پذیر است از خارج و الله اعلم و بعد از آن
 کتاب است و اصل نسبت طریقه حضرت غوث الاعظم نسبت او بیه است با منجمی از بركات
 نسبت میکنه باین معنی که آنکس مراد و محبوب لفظه که باز او ذات الله است و در شجر
 اکبر در ضمن حب نفوس فلکیه و ملائکه و ارواح کمال کرد و از راه این حب سیلان
 کند بروی شجلی از تجلیات الهیه که جامع است میان کمال ابداع و خلق و تدریج و تدریج

و ظاهر شود انسی و برکتی که انبیا دارند و درین صورت قصد این کمال و توجیه بران کرده
باشد باینکه گویند امر منتظم بقدر اراده وی ظهور می کند از منجاست که حضرت خوشبخت
و کمالات که بر پایه متکاملند و شیخ عالم از ایشان ظاهر شد و همدان کتاب است
تفصیل تقیبت است که چون نفس ناطقه از لواحق غلیظه منجمه اعراض کرد لاجن میشود
بلا اعلی و منقطع میگردد و در وی آن صورتی که در ملا علی مستقر اند پس حاصل میشود در
مغرت ذات واجب الوجود و چونیکه شامل جمیع کمالات وی باشد از ابرار و خلق
غیر و ندلی اجمالا این حال نفس ناطقه باعتبار انطباق ملا علی در وی و لاجن
بایشان میسر است بنور قدس قال الله تعالی ما کنت تدبر می ما الکتاب
ولا الایمان و لکن جعلناه نوراً فی قدس من نشاء و فی
قرآن ابن عباس مثل نور المؤمن کمشکوة فیها منیاج ابن قتیبه
اگلا میزند اند که اوی استسباب تحصیل این معنی بعد انکشافی نشانی پیدا کردن بسته
ادبیه است منفرج با نور سبک و بعد احکام آن انکار که حیرت اندازد و اعظم مشاهده و اندازد
که در شخص بگرفتاری و دیعت نهاده اند که بمنزله قلب است در شخص اصغر و اصل آن تغله
ایست از نفس کلیده که باز از ذات البیه واقع شده و پیرامون آن خلاصه ارواح ملا علی
احاطه کرده بمنزله جوهر مضی که شعشعان و ضو محیط و سه باشد یا بمنزله مشعلی که نور
برای نایم و از وی ناشی بود و خلاصه ارواح عبارت از اشجار هم ایشان است بمنزله
خلو طی که در دشت محدودین بصیر خارج میشوند پس گاهی کیفیتی از کیفیات محموده مثل عشق
و محبت و غیر آن با مثل شوق و درجای مطلقانی با انوار عبادت در منته مستقر میشود و در اینجا
خلاصه آن کیفیت میشود و میگردد و نفس ناطقه در اینجا بر اه خطوات اشعاعیه محبت نفوذ میکنند

بخاطر تقدیر متشاء العفو و قضا و محبت ملا علی می شود و رسیدن بهمت نفس ناطقه تجلیه الله
 در سان ماسمی می شود و لحوق ملاست علی و اراده قضای حوادث از این تجلی فواره است
 چون من می زند و بیدار اولی حوادث همان طراوه است و آن اراده را نیز سبب دیگر
 اند بعضی من مثل افوا که اکب و افلاک بطبیعت کلیه که در شخص اکبر است و بعضی ظاهر
 مثل اربعه ملا علی و حوادثیکه از منقل مفعول می شوند جابجاست در بیان مقامات الیه
 الله شاء ولی امید صاحب در تقبیات و در بیان قرب نوافل پوشیده اند حکایت نمود رسول
 صلی الله علیه و سلم از خدا می تعالی که فرمود همیشه بنده من تقرب میکند بسوی من نوافل آنکه
 دوستم بدارم و او را پیش من بیکه دوست بدارم و او را بیاشم سمع او که بشنود آن
 و غیر او که می بیند آن دوست او که بطش میکند آن و پامی او که مشی میکند آن و کشته آن
 مشکیندن جوهر نفس است و از ائمه صدر آن آنچه عطا کرده شده ایم است که مصلح گردد
 نقر که باو امتیاز موجود از معدوم است و ذات الله تعالی پس مع گردد که نفر از
 شروح و تماثل است و این وقت ابتهاج و تفاخر است و مظنه اینکه بر آید از نفس او
 شنیده چنین منصوص و در حدیث آمده است که صحابه شکایت کردند بر رسول الله
 صلعم اینکه می یابند در نفسها سوسه خود چرب که عظیم میدان یکی از آنان که حکم کند آن پسر
 فرمود رسول الله صلعم آن صریح ایمانست و قرب نوافل بر انواع متخالفه است
 بجیشی که بسیاری از ابل خطاات مشرک لفظی میدانند پس از انواع او نیست
 که تجلی کند الله سبحانه و در هیئت نفس او تجلی منحق خار سبج و آن ذروه سنبل
 و مرکز دایره است و بسوی او است اشاره در حدیث جاییکه فرمود که من
 و ظاهرا این مرتبه عطا کرده شد از این است که تقبیل اقرابات آن کردیم که بر او

یک شخص را و شخص آن حضرت شیخ عبدالقادر و مانند از بعض انواع قرب و افاضت
 که معاد است کند محبوب بجنب ملائک نفس را پس همیشه مجاهد کند خدب تا آنکه گردد
 نفس مثل حرازه خورشید خفت آن و باقی باید صورت آن و بود شیخ بهاء الدین خواجه
 نفس بند نایم بدو این نوع بود جذب خواجه بر طراوت خود طول عمر انتهی متوجه
 و همدان کتاب است بدینکه می باشد براسه او با قسمی از جولان پس گاهی مقدم میشود
 ایشان از یک دور و در مناخر میشود دیگر گاهی حرکت بشود یک دور و دیگر گاهی
 پس می باشد انما اینان از دورین این چنانکه شیخ عبدالقادر هرگاه یک فاشد
 در آمده نازل شد براسه او بجای از آمد بجان در همه نفس نطقه او پس گردید آن بجای
 صورتی بر نفس او چنانکه نفس صورت است بر پهل و بود نفس شیخ قوی در جملت خود
 و بهیچان بیست نازل بر آن پس حاصل شد براسه او طریقی بسوی همه عالمی طالع اندر
 صدور ملک مقربین از وجه خاص پس فاشد در آن پس حاصل شد براسه او آثار از الطیر
 شد بدین شکل نظام و علی کرم الله وجهه هرگاه یک راسخ شد قدم او در حکمت و واضح
 او را شرح نمود و از شد براسه او شرحی که در ملکوت است از شیخ رسول الله صلی الله علیه و آله
 شریعت را پس حاصل شد براسه او عروج بسوی آن پس این سبب عطا کرده اند
 و حمایت انتهی مترجماً ملخصاً و همدان کتاب است قیسم باید که راسخ باشد
 قدم خود بر موفت عالم پس بدین کند که گفته بجای دست که معرفت خدا است باین حقیقت
 که او میداند است برای کل اسواء و شیخ است برای تقریر و ثبات او برابر است
 که ذوات باشند با صفات و باین حقیقت که احدیث است ذات او جامع است
 براسه جمیع جهات و جود بر پس اول تمیلات آن اسما و سبانه است

این کتاب از شیخ عبدالقادر
 و همدان کتاب است بدینکه
 می باشد براسه او با قسمی
 از جولان پس گاهی مقدم
 میشود ایشان از یک دور و
 در مناخر میشود دیگر گاهی
 حرکت بشود یک دور و دیگر
 گاهی پس می باشد انما اینان
 از دورین این چنانکه شیخ
 عبدالقادر هرگاه یک فاشد
 در آمده نازل شد براسه او
 بجای از آمد بجان در همه
 نفس نطقه او پس گردید
 آن بجای صورتی بر نفس او
 چنانکه نفس صورت است بر
 پهل و بود نفس شیخ قوی
 در جملت خود و بهیچان بیست
 نازل بر آن پس حاصل شد
 براسه او طریقی بسوی همه
 عالمی طالع اندر صدور ملک
 مقربین از وجه خاص پس
 فاشد در آن پس حاصل شد
 براسه او آثار از الطیر شد
 بدین شکل نظام و علی کرم
 الله وجهه هرگاه یک راسخ
 شد قدم او در حکمت و واضح
 او را شرح نمود و از شد
 براسه او شرحی که در ملکوت
 است از شیخ رسول الله صلی
 الله علیه و آله شریعت را پس
 حاصل شد براسه او عروج
 بسوی آن پس این سبب عطا
 کرده اند و حمایت انتهی
 مترجماً ملخصاً و همدان
 کتاب است قیسم باید که
 راسخ باشد قدم خود بر موفت
 عالم پس بدین کند که گفته
 بجای دست که معرفت خدا
 است باین حقیقت که او میداند
 است برای کل اسواء و شیخ
 است برای تقریر و ثبات او
 برابر است که ذوات باشند
 با صفات و باین حقیقت که
 احدیث است ذات او جامع
 است براسه جمیع جهات و جود
 بر پس اول تمیلات آن اسما
 و سبانه است

بس اعیان باز رجوع کل اسوای ذات نمودار برست که اسما باشند یا غیر آن بموی آوا که
باقی نماند مگر وجه اوله و بلاک گردد و کل اسواه در سبحات ذات او پس ترکیبند الله را بنوعید
حضور بی اجمالی و جاسم بیاض و منقول برین اتفاق گردانند پس بعضی اولیا نام میدارند او را خلیل
و تحقیق مراد بکردار او عید الله در منازلی السائرين گفته اند از آخر مقامات و شب بعضی
اولیا نام می نهند از فنا و جذب مثل شیخ طریقه خواجہ نقشبند و شیخ شهاب الدین سهروردی
و بعضی تعبیر میکنند از ان باینکه سالک مثل ناما منکلم باشد مثل شیخ اعظم محی الدین عبدالقادر
و بعضی نام میدارند از تجلی ذاتش مثل شیخ اکبر بن العربیه و ابتلاع او الی الی قال
و تجلیات الله تعالی برودش هم هست یکی وجودیه یعنی حاصل از ان وجود است که افانده کرده اند
و این بنا بر اصلی است که ثابت است نزد ما از وحدت الوجود بعضی مذکور در این کتاب
خبر گیر دوم شهید ایچ بعضی حاصل از ان تعظیم عبد است و تعریف بموی او و این ظل
اول است بنا بر تحقیقی که محقق است نزد ما از ظلال بودن کمالات علیه در آیه برای اجزای
ظهوریه الی الی قال و بالجملة پس و شیخ اولیا از وی عالم شیخ اکبر از فاضلین باقی مقام و بر
آست الی الی قال و دیگر بیک غایت کمال تجلی و سبحانه است در عین متجلی و نیست
کمالی فو از ان همچنان نقل کرده شده است در کتب و شیخ سهروردی و بحشیکه دارد کرده است
از شیخ محمد و غیره و است انتمی ملقطا مترجما در بعد از ان کتابهاست فیض
که محل آن نیست فاتحه اول درین است مرحوم حضرت علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم
دفاعیه دیگر سید الطائفة جنید است قدس سره و خاتم و فاتحه دیگر سلطان الطریق است
ابو سعید بن ابی خریز است قدس سره و خاتم و فاتحه دیگر شیخ اکبر شیخ محی الدین بن عربیه است
قدس الله تعالی سره العزیز و خاتم و فاتحه دیگر شخصی است که بعد از او بسیار پیدا شد

الى اخر المفاخر و چه ران كتاب است بودني انچه مسلم خاتم اين دوره فاج دوره
 اخري كه تفصيل شرح مورد اولي است پس منتكبه شد نظر رحمت در زمان جنس
 لطيفه سر و لطيفه روح پس محبوب ران زمان و كائنات مذبذب كسي بود كه هر دو لطيفه سر
 و روح در او منقطع باشند و آثار آن هر دو در آن ظاهر باشند پس الهام كرده شد تا بل
 ارشاد كه در حوت كنند مرد را تا به مي آن دو لطيفه و بيان كنند عشق اسرار آن دو لطيفه در
 مردم دستوار شد الهام و آه نفس باطن بگرفت ابرار پس بيدار شدند فاعلي چه قوم
 اعظم باز منتكبه شد نظر رحمت در زمان محمد بن سنان علم بن البربري بتوي لطيفه خفيه
 پس محبوب ران زمان كسي است كه بيدار باشد لطيفه خفيه او كسي كه بيدار باشد لطيفه خفيه
 او پس نيت راجع مغرب و محبوب پس الهام كرده شد تا بل ارشاد و هم تو حير و احوال
 عالم در جنته و معده و منوار شد الهام و آه نفس باطن بگرفت با بر و بر و است شدند
 فاعلي چه قوم اعظم باز منتكبه شد نظر رحمت در زمان مابودي دو لطيفه حجر بهت و انا
 پس به مد نفس كسي است كه بيدار باشد در و ابر و نيت و كسي كه بيدار باشد در و
 اين دو لطيفه پس نيت امام و بيدار از نعمتها و است بر من و نيت است كه گردانند
 در از ان و حكيم اين دوره و انتهى مطلقا متدججا و در همان كتاب بالا از ان
 مرده است انچه غيبي عن جل محسوسه و اخلاصيتي است باين زمان و او را علوم عظيمه اند
 كه ازانده كرده اند از ادين زمان الى ان قال سابقين فاعلي كنور وحدت وجود و راجع
 انچه به سر نشا ندي بوي خدا پس منعقد شد در ملا سلسله علم كه آن بيان قاف
 و نيز ليك انچه جنتي و از ابر و ابر و نيت و كسي كه بيدار باشد در و ابر و نيت و كسي كه بيدار باشد در و
 كبر و عالم موجود و عار جی است گفت ياد و بگر كه عالم منوم معن است و گفت كبريا عالم

فصل اول - است بر بیان کرد امر را بطریق دیگر و از آن جهت که این گفتار
در باب اول است و در باب اول که است با آنکه از آن است و در باب
در باب اول - از آن جهت که از آن جهت که در باب اول که است و در باب
در باب اول که است و در باب اول که است و در باب اول که است و در باب
اطلاق کرده میشوند و در دو مقام پس گنبد مستعمل میشوند در مباحثه سیر الی الله
پس گفته میشود مقام این سالک مقام وحدت وجود است و مقام این سالک وحدت
شهود است و این اصطلاحها خود است از بعضی اتباع شیخ آدم نورانی قدس سره
و گاهی مستعمل میشوند در معرفت حقایق اشیا علی مابسی علیه پس نظر کردند در وجه
ارتباط حادث بقدم پس ظاهر شد تردومی که عالم اعراض مجتمعه است در حقیقت
واحد و چنانکه صورت انسان و صورت فرس و صورت حمار متوارد میشوند بر شمع
و طبیعت شمعیه باقیست و جمیع حالات لیکن شمع نام نهاده میشود با سیم تا شیل گریب
این صور متواتره بر آن بلکه در حقیقت همین صور تا شیل اند لیکن وجه و نیست آنها را
که بشمضمیمه که آن شمع است ظاهر شد تردیک دیگر آن که عالم عاقل و اسرار و صفات است
که منطوق شده اند در این عالم و اما هم عقابله آن اسما و صفات چنانچه مقابل قدرت
عدمی است که چنانچه پیش هرگاه که متعکس شده اند در قدرت و آینه عجز کرده اند و لیکن
علی بن ابی طالب با بر صفات و وجود هم بر همین اسلوب است پس از حسب ادعا است
بر وحدت و در دانی بر وحدت شهود و تحقیق و ظاهر شد تردیک که هر دو کشف صحیح اند و چنانکه
لیکن این کشف این عربی قائل نیست باین وحدت شهود و سبب است بلکه
شیخ و اتباع او بلکه حکما نیز قائلند باین صریح قائل بر وحدت وجود گفتند و از آن جهت

در خارج است و ترتیب شوند بر و آثار خارجی به نحالی است که در حصول خود در خارج
 و ترتیب آثار خارجی بر آن محتاج باشد بضمیمه یا نباشد اول ممکن است و ثانی واجب
 و در یافت کردیم بذوق خود که این ضمیمه وجود نیست است بر بسیاری از موارد و آن
 چیزی است قایم بذات خود و مقوم بر اساس غیر خود نیست متعین فی نفسه مختص بنوعی
 از آثار معلومه نزد ما پس لیکن براساس آن مترلاست است در علم و این پس نسبت
 این مترلاست مگر دو متعین مختص با آثار خاصه معلومه و اول مراتب تنزل از علی است
 لفظ بنفیه نشان کلی که خارج است باشد از ان شالی البته باز مترلاست است
 بودی تفصیل این شان سکه در علم نه در عین باز مترلاست است درین تفصیل در عین
 چنانکه بود در علم و صفاتی ممکن است نزد شان همان صور این صفات متکثر و تلبس شوی
 و اعتبارات اند و وجود ممکنات ظهور و وجود درین صفات و این و فیکه مجتمع شوند
 شرط وجود ممکن مرتفع شوند موافق وجود آن حادث میشود براساس آن نسبتی خاصه
 بجهول الکلیفه معلوم الاثبه باین وجود پس صادر شد از وجود آثار محتمله باین حقیقت
 واقفنا کرد وجود آثار بواسطه این نسبت خاصه پس گفته میشود و اینوقت وجود مترلاست که
 متعین شد پس ظاهر شد در مظهری خاص پس معنی ظهور غیر متعین است واقفنا
 نوعی از آثار نه غیر آن و مظهری شمره صورتی است از صور محتمله آن که متعین شد باین مظهر
 شد با حکام آن و آثار آن سبب گویم که این قول صحیح است هم از روی عقل هم از روی
 الی قال شیخ مجدد در مکتوبات خود گفته صفات ثانیه موجود اند و خارج هر
 ضرورت است که متمیز باشند از ذات واجب و خارج و براساس هر صفتی عدمی است
 مقابل آن پس براساس علم عدمی است مقابل آن و آن جبل است و باین قدرت است

مقابل آن آن بجز آنست و برای این عدمات تمیز است در علم حق پس گردید سبب این تمیز
مرا برای اسماء و صفات مجالی انوار آن پس حقایق ممکنات همان محکوس اسماء و صفات است
که منطبق است در اعدام مقابل آن پس اعدام نیز له فاعله اند بر می این مایهات و محکوس اسماء
و صفات نیز له صورت حاله اند در ماده پس خالق ممکنات تر و شیخ این محسوس این اسماء
و صفات آن تمیز در علم و تر و شیخ مجدد نیست حقایق ممکنات مگر عدمات که متکشف اند
در آن انوار اسماء و صفات و این انعکاس نبود مگر در علم و لیکن فاعل مختار و فیکه خواست ایجاد
کنند یا چیزی را از مایهات و در خارج گردانند آن مبدء را متصف با وجودی پس مگر در موجود
در خارج بوجوه و ظلی مختلف شد افعال شیخ مجدد در عالم پس گفت یکبار که موجود است در خارج
بوجوه و ظلی و گفت دیگر بار که موجود است در دهم مگر اینکه اسماء تعالی متغیر، کرده است و اورا درین
مرتب پس گردید بهم متغیر و بعد ذکر معانی حقایق ممکنات نوشته اند بالجمله قول اینکه خالق
ممكنات محکوس اسماء منطبقه اند در اعدام مقابل آنها نیست مخالف کلام شیخ این محسوس
و اتباع او و بسیار است برای ایشان آن تفسیر و تلویح باین معنی و قول اینکه حقایق ممکنات
اسماء اند باین معنی که مناصل در وجود اسماء اند و بر اسماء ظلی است در طرف متقابل معنی عینا
موجودات یا بعضی اینکه برای عارف ربی است از اسماء و آنست حقیقت او که رجوع میکنند
بوسی آن نیست مخالف کلام شیخ مجدد و اگر خواهیم فایده کنیم بر این گفته از کلام او پس محکوم
شیخ مجدد نیست که بانیست او بعضی مثال شیخ بن عربی و اتباع او را پس حل کرد آنرا بر آنچه
مخالف و جان او باشد و این فلسفه علمیه است نه منکر که کشفیه و خالی نمی باشد از فلسفات علما و
ضرر نمیکند علوم مقام شانرا اینکه یافته شود در بعض کلام شان فلسفه قلیل و اما قول شیخ مجدد
بما بر صفات ثنائیه پس تسلیم میکنند از اصفویه بلکه صفات عین واجب از اوصافیه

بعضی آنکه کفایت میکند ذات کفایت انبیا و نبوت نزدیک حکیم و فیلی که ولایت کنند
 بران نه غلی در عقلی و در اول بحث نشسته اند عارفین یا معین علم ظاهر و باطن گلبسته میباشد
 کشف نشان صحیح و لاحق میشود ایشان را خطا در توجه کلام خدا و تعجب بر او ایشان این خطا
 قبح نمیکند در معرفت شان بآنکه وضوح نمیکند کمال ایشان را چرا که توجه کلام و تعین محمل آن
 خارج است از کشف شعبه است از اجتهاد و نحوی که متناهی میشوند و شایسته اعلای ظاهر
 بلکه عوام هم انتهای مطلقاً متوجعاً و بهر دان کتاب است فایض شد بر من از جناب
 مقدس آن حضرت صلی الله علیه و سلم کیفیت ترقی کردن بنده از خبر خود و تجربه من بهر متعلی
 میگردد و برای او اینوقت کل شی چنانچه خبر داد از من مشهود در قصه معراج منای پس
 به جمع میکند نظر او به قهرمی بسوی آنچه گذشت بروی از دقایق پس می شناسد آنرا که بود
 از ان الهام غنی و تفریب از شمع و تسوئل شیطان گلبسته میباشد و جمیع سیرت بر خیزد
 را که تداول میکند او را اعلای از علوم ناموسیه و انداز و فایده آینده و مخصوصه نام من منزل
 کردن جسمی در ارک شان و جملگی کردن برای تک عهده آن از آنچه بناسبت این عالم است
 در لکن ایشان از زیادت ملاد اعلی و مقامات آشنایت طایفه وارواح اولیا و انبیاء و اولاد
 و آنچه بدان مانند انتهای متوجعاً و بهر دان کتاب است عارف و فیکه می باشد
 و در خبر که متصل است بطبیعت مشاهد نمیکند فعل حق را حق نمایند پس با است که مشبه
 بشود و نزدیک الهام به جس حدیث و احواله بنینه یا بر طبعی می باشد حادثه که نیکو حکم است
 را و بدان حادثه پس نزد میکند در ان زمانی باز تحقیق او منجذب میشود بسوی جزئی پس
 باشد نزدیک خدا پس منجلی میگردد برای او کل شئی پس منجم میکند نظر او به قهرمی بسوی
 این امور مشبه و مشکوک پس مشکفت میگردد و آنچه اراده کرده است حق و نقصان نمود پس گویا

که او بچشم می بست پس اگر گویی خبر حق چیست گویم همهها می ملاء اعلی و عظما موسی و
مطعم بسیارشان مجتمع بشود و در تنگی از تنگیات حق و آن حقیقه القدس است و همانست
که فرمود بنی صلی الله علیه و سلم که تحقیق آدم احوال کرد موسی را سحر رب و آن قدم صدق است
تزدرب شان و یکسکه یافت او را پس او بر نیست از رب خود و در پی می آید او را شایسته
از و یعنی داخل بشود نفس او را رنگی از بن حضرت و آن داعیه حق است در دل موسی انتهی
مترجما ملقطاً در نقیضات نوشته و حد آن فی حد ذاته نمی باشد مگر مطابق واقع
الی ان قال گفت سابی چه میگویی در مثل اختلاف کلام شیخ محی الدین بن عربی در باب
زبون و کفر او گفتم حقیقت وجد آن نیست که بایی در ذات خود چیزی و بعد ذکر این
آن نوشته اند علم و قایل خارجیه بوجان بچند وجهی باشد یک آنکه متشکل شود آن شی
در تمام آنکه که گفته باشم نوشته و این مختلط است بحسب محتاج در اکثر موسی تفسیر الله مگر بزی خود
مرسل از آن وجه است که تخریج شوی تو بسوی تدریج خدا در خلق او و انجا معدن متفصیلات
اند برای شش و متفصیلات اند برای آدم آن شی پس اضافه میکند حیوان و غیره
پس باینست که منطق شود در انقضائیه پس کلام کنی آن و نه مطیع شود و در مال آن
بعد اجماع انقضاءات و تضاد حتمی بخیر این روز پس واقع بشود اختلاف و تناقض امثال
آن و لیکن غرض عارف بیان این تضاد است فقط و او صادق است در اثبات و نفی نیست
غرض او متعلق بواقع الا بالعرض پس معنی قول او اینست که اگر این انقضاء متحقق گردد و باین
برای آن حکم خواهد بود امر برین صورت پس اگر خوب نال گفته بود وجد آن ناقص نیست
انتهی مترجما ملقطاً **باب** در بیان حالات و معالجات اولیا
الله در انقباس العارفین از الله خود نقل نموده اند میفرمودند یکبار منوجه شدم بسوی احدی

و سنان خود پس با قلم اکثر از نود و نه نام نیک بنکافتم زیاده از چهار هزار و بیست و هفت
 کردم نامحسوس را قلم پس در آن حالت و بدین نفس خود را که پیدا میکنم عالم را در پاک
 میکنم و او را در مثال این حالات اهل ولایت کبری را بیابانی باشند کاتب حروف
 گوید پیش آنست که وجود جامع است و اولی است هر که نقطه وجود و در می اینست
 و تدبیر کلی که متغیای طبیعت مدبره کلیه بانی الکلون است در می رزق باشد از زبان آن
 نقطه و آن تدبیر جزین میگوید و آن حاسه پیرایه میزند و اندا علم و هدایتان کتاب است
 کاتب حروف گوید می تواند بود که نسبت شیخ با قوت بفرش از ان چیست باشد که مبلغ علم
 به باطل محبت و می عرش است نامانی مکمل است باشد بلکه آن معنی که می
 به به بخانی ذات بهم آمد بفرش نیست مناسب با وی در مظهره آمد و اعطای
 تدبیر شامل و اندا علم و هدایتان کتاب است میفرمودند اهل اسلحه را حاصل میزد
 دارد و بنا آنچه دیگران را در روز قیامت خواهد بود پس همه بنده ذات مظهره از انجا
 برویت اخرویة کالبرق الخاطف بعضی را در زیاده از این بعضی دیگر را در با ستر
 بعضی کل را خضر امیر المؤمنین و فانی کرم الله وجهه میفرماید که که اعجب
 که امر میفرمودند خلاص از حجب انکار و نامحسوس همه اول مرتبه عرفان است
 و باین حالت اشعار کرده اند که گفت المصیر فی هو الله چه ممکن گردان امکان بر
 بنجر واجب در او چیزی نیست نه میفرمودند در روح انسان فانی است که وی لوح
 معیانی است چون سینه از انجا افتد و او کند توسط ملک و می در انجا نیست بعضی
 متکلمین نیز با بعضی تفسیر کرده اند و چون ولی انجا رسد بهک الهام حاجت ندارد در
 حالت شیخ احمد مشاء و می شیخ شیخ احمد فاضل نوشته اند و می گفت داخل نخواهد شد

و زنا را یکدیگر دیدم و او کسی که دید کسی که دید مرا تا روز قیامت و هم از ایشان نقل نموده اند و چون
 متحقق است که خیمه خاصه مرتبه الهی است می رسد بآن هر پانزده آن حسب وقت و زمان و غیر
 منقطع است تا ابد الابد و تا آنکه باقی نماند بر روی زمین که بگوید الله الله بر اهل خالی نماند بر
 الهی از فانیان بآن نماند که گرد و فسیل بآن مثل صغیره انظار برای مرتبه عدد در اقبل و تا بعد از انظار
 آن شخص تمام میشود صالحات و نقصا کرده میشود حاجات اگر هزار هزار در شمار باشد عود کند بعد از
 واحد بلا شد و تخمین متحقق شد بآن حقا و داخل شد بزم منازل اوصاف تا پس یکدیگر مناسبت کرد
 مرا پس از او از من است و یکدیگر عصبان کرد مرا پس تحقیق تو غفور رحیم هستی و کسانیکه دیده ام تا آنجا
 در شایخ خود از اهل خیمه مذکوره بند متصل از ما تا او نشان بغیر اقطاع باذن احدی نماند هیچ کس
 ششم نشان کلب او نشان است نه رجاء الغیب انتهی مترجما امثال اهل کجایان
 و آن کتاب بکثرت رجوع و خوف تطویل بر همین قدر اکتفا رفت در تفهیمات نوشته اند بترم
 در داود که این تفسیر مردم برسان این تفسیر است شنی دارد یکسان وی علی الله بن عبد الرحیم
 و دیگر کسی انسان است دیگر نامی و دیگر جسم و دیگر جوهر و بسان آخر است او باعث بار
 آن جسم جسم ششم ششم مردم پس هم فلاح هم غم غم تعلیم هم امر قوم را من بودم آنچه بر روح
 طوفان شد و سب نصرت او شد من بودم آنچه برابر جسم گذار شد من بودم نوریت مو
 من بودم اجامی عیبی نیست را من بودم روان مصطفی من بودم والکل الله رب العالمین
 انتهی بلفظه الشریف تعینم علم حق در علم صوفی گم نشود این سخن که
 با در مردم شود سالک و پانزده خود را بعلم حضوری میدانست و خدا را بعلم حصولی چون
 بنوید مشرف شد علم حضوری و سب سخن تا نقد گشت و علم حصولی در رنگ سایه مقیاس
 و منت اسناد علم حضوری ناچیز گردید این سخن بحسب قرب تو اعلی است و عارف چون از آنجا

ما و قسین خلاص شد جاره اند از جراح حق و حاکم گشت از حواس قوی امروز مالیت حق سبحانه
 بوجودات متشکل شده است بمالیت وی بوجودات علی طبقا بهم اعتباری همه معلوم
 است علم حق در وی متلاشی شده است و با اعتباری همه معلوم حق است علم صوفی متشکل است
 لا غیر زیرا که صوفی امروز اسمی است از اسماء حق که انا الی قوله الحق و هو الذین یقول
 الغیب من بعد ما قسطوا و یفشی رحمة و هو الولی الحمید
 هیچ مبداء اند که این کجا صورت خواهد است چنانکه کس نگوید که پروردی پادشاهیت و مادر غنی
 و در زمانه که او موی که از بشر بود بر چمن نکته صلی کند سر و میان یاد و یادین مصلحت
 انتمی بلفظه الشریف در همان کتاب است تقسیم بقدرت نه چون کتابت میکنند
 و جزای آنها شکایت میکنند هر کسی را بدین است از زیادتیا نقطه لاهوت با نقاظ
 جبروت و همین شایسته از ارباب انسان الهی رسد و این درجه حله حیات است و لایه
 هر کس در سیر معادی خویش بآن نقطه خواهد رسید که مبداء وجود است و اینجا مضمحل شود
 آنکه مبداء وجود و لفظ لاهوت است اعظم است و کبریا حریف نه با کبر و دناوی بوجود
 دارد و انت انشاک از قوی فکیه و طبایع غصیره حالی عجیب پس خواهد آمد و آن است
 که اعظم اسم گردد و وقیمه مینه حق بعالی بوطه او باشد انگاه جبروت رسد و نساوتی انجام پیدا
 کند وی این را بلع کند و این ویرا قوی چون امرت لفضیه و السلام
 انتمی بلفظه الشریف در همان کتاب است نهانند مراد بن علی علی کلا نیر
 نهاده شده است و درست نویسد با آنکه معذب کنی او تا از ایات کنی در او نشان کنم
 اما من ظلم فسوف یعبد به ثم یؤتی الیه فیعبد به لایا انکرا
 الایة الی ان قال مگر اینکه من جمالی محمول شده ام پس زیست که ظاهر شود جمال در زیر

و جزو معدوم و امید و ارم از امید بجان که ظاهر کنند بر این تیر بنیه پس چه کسست بگوید جمال
 و اینکه ز بر آید آن جمال که از این بنده ضیعت انتهی مترجما ملقطاً و بعد از آن کتاب
 این فقیر را آگاهانیده اند که در طبقه فقیر و طبقه که بعد از او باشد علوم ظاهر ظهور نمایند در طبقه
 نالیه علوم باطنه و مراد اینجا از طبقه نالیه اولاد است و از طبقه نالیه احقاد و اولاد صغیر که بر نالیه
 احقاد باشد و مراد اینجا بنوع علوم ایشانست ظهور امر ایشان و مراد از علوم ظاهر و کتاب
 و سنت است و از علوم باطنه علوم میکده بلطائف خبیثه فطنی دارد و از خبر بیت و نالیه
 کبری انتهی بلفظه الشریف در فیوض الحرمین فرشته اند بسیار است که اولیا الهام
 کرده میشوند باینکه اله تعالی ساقط کرد از دشمنان تکلیف را و مختار گردانید در طاعتات خود
 بکنند خواهند گفتند حکایت کرد و والد من که الهام کرده شد بآن و اینکه دعا کرد از خدا که قائم
 دارد و بدو تکلیف و نه اختیار کرد دیگر تمس و نبود از مذنبان و سقوط تکلیف از کسی تا آنکه عاجز
 بالغ است و دیدم او را که مبدی الهام راحی مذنب خود راحی و مخیر میشد در تطبیق و سبک
 عم هم الهام کرده شد بسقوط تکالیف و گفته شد برای او اگر عبادت میکنی بخوف
 و فرخ پس ایند که دم از آن و اگر بطیع خست پس عده کردیم که داخل خواهیم گرد و زار آن
 و اگر برای رضای ما پس راضی شدیم از فور رضای که مبت بعد آن سخط گفت عبادت
 میکنم ترا برای نونه برای چیست سوای نوه بود قدس سر و سبل میکرد باینکه تکلیف ساقط
 میکرد از کالان و انده قائم مبدی و بر او نشان نوامیس بغیر خیار نشان و همچنان بدست
 کرده شده است از بسیاری از اولیا و سر در آن نزدیک من است که انسان و اینکه
 انتقال میکنند از ایمان بالغیب باین نوامیس بوی ایمان بآن بر بنیه و سبب
 عبادات را در نفس خود مثل جوع و عطش که قادر نیست بر ترک آن و مبت معنی برای

نفعی تکلیف آن ظاهر میگردد و این سرسری شرح میشود ازین برابری و خطابی از حق که در دنیا
 ساکت گرداند و تکلیف و اینکه او اختیار کرد بعد آن ننش از اختیار قصد و نیت مثل این
 نزد من مگر مثل رو با احتیاج میشود تعبیر آن و نیت تعبیر این الیهام مگر حصول این مقام و حق
 نزد یک من آنست که الیهام کلیه است بعضی آن متعطل و بعضی آن منجس بحسب غای
 نه مناسی و بعضی الیهام محتاج تعبیر است پس ضرورت است از استنباط مردی نام المعرفه و بعضی
 محتاج نیت انتهی متوجعاً ملتقطاً **باب هشتم** در بیان کلمات
 و خوارق عادات در جماعات نوشته اند باید دانست که این سیر را گمانیده اند که خوارق
 عادات در جماعات خوشتر است و باید دانست که معنی که است الله بدان جاری شده که چون
 نفس ناطقه کما و جملته بر نه رسد و او را امور غایبه متعجب شود و عاقل است و عاقل
 و علی نه انما است محبت که است الله جاری شده که چون کسی از این خود را از بهر نیت می شنود
 کرد و با گوشت و سن بنا دل کند قوی تر شود و علی نه الفاس لکن چون مخالف عادت ماکونه
 او را خارق عادت گویند و نیز اگر گمانیده اند که هر نوعی از خوارق را کسب است که چون
 بآن کسب شک نماید آن خوارق از وی صادر شود پاره ازین قسم بطریق و بعد معلوم
 شد پاره بعد از آن چون با صاحب خوارق صحبت داشته شد و در قراین مخفیة مایل
 ببلغ بکار آمد پس از جمله خوارق انکشاف حوادث مستقبله است و این بخند طریق باشد
 الی ان قال و طریق اکتساب این قسم خرق آنست که این شخص بعد از آنکه طریقی
 از جمعی نشانی شناخته باشد و در احسن احوال خود باشد نه جابج و نه شیعان و نه منفک
 و نه متشوش و ظاهر باشد و درین مذقوب نیز او را مزاحمت نکند پس منوجه گردد و بجا
 خیرة القدس و ملائکه مقام مجید است و گاهی گاهی است انتظار کشفیان و افعیه نیز بکار آید

اینجا در زمانی اندک با بسیار گشتن آن واقعه میسر شود و یکی از ابواب خوارق سر بران قوت
 واحد است در شخص اکبر و تفصیل این اجمال آنکه نزدیک ما محقق شد که عالم علوی و سفلی هر یک شخص
 نفس کلید نفس او است و جسد کل که عبارت از عرض و پهنی است جسد او و در جمیع احوال و احوال
 وی تدبیر و هدایتی ملحوظ و محفوظ است مثل تعبیر تمییز و تقدیر و جسد شخصی از نبات و حیوان تا بن
 اعتبار بعضی اعضا و می محرک بعضی می تواند شد بعد از آن چون امر منزل شد و باب
 تدبیر مفتوح گشت معظم آن قواره وضع در ملا اعلی و ملا سفلی جویش نه در حوادث مواجیه
 افراد انسانی و حدتی دیگر نیز پیدا شده و بن قوتی از جانب اسفل صعود و بسکند خلیفه القدس
 می پیوندد و بنوی از انجا تصرف می نماید و قوتی دیگر از ان خلیفه نازل میشود و در عالم موالید
 خصوصاً افراد انسانی تا تاثیر میفرماید و نفس مغلوب و مقهور این قوت میشوند نه پنداری که خلیفه
 از بنی آدم مبایعت و درست یا بهجت علو و غیر آن واقع است بلکه تفاوت میان هر دو
 بر تریه و مکان است و نسبت وی با چون نسبت روح مجرد است بجمیع چون جان اندرین
 تن جان ندیده ؟ از نجاست که چون ایل ارض بحال عجیب از ظلمات و غیر آن منکس
 نمایند باو چه از وجوه هم خود را بدان خلیفه می رسانند و نظام عالم تا تاثیر میکنند و ازین قیاس
 است بهمت گماشتن پس چون مردی قوی الغرم که مناسبی دارد بقوت متصرف جلیله
 و کسب بکاری متوجه شود و این غریب بقلب خلیفه القدس برسد و اینجا بوجهی از وجوه
 تا اثر کند لا محاله در عالم ماسوت بقدر قوت بهمت ابواب منعقد از وسع ظهور نماید
 و از همین جا است تشکیل ملائکه و چون بعضی نفوس مفارقة با اشکال مختلفه پس چون این جماعت
 مشتاق بشود به اشکال و خود را بجهت بهمت تشکیل این شکل تصور می نمایند پس تسبیح میکنند
 تصور ایشان بانی را از ابواب مثال توسط قوت مودعه و خلیفه القدس پس برکت

داده میشود و در آن تصور پس اجابا صورتی متحقق میشود که حس مشترک مردمان مفلوکیان است
 نفسانیته وی شده است صورت مطلوبه را او را که نمایند و اجابا و غرض اول که مشترک است
 در عناصر اربعه و از این عناصر فی الجمله قوی تر است و در حاکمیت و این نشان مثل سوا لیا نه
 نسبت آن آن صورت منطوق شود پس نفسی از نفوس منتهیه که در آن ساخت جاز جز
 جواج تصرف بعد اول انبیا و بجهت متوجه بآن چهر شود صورت مطلوبه را اینجا تصور
 نماید و قواسم غیر قنایه از مقام غیر و مقام مثال مقام خطیبه القدس اینجا نزول
 فرماید و اینچنین حدیثه صورتی که در آن غیر از غیر عناصر و دیگر اسباب خوارق فیضانی است
 است و حقیقت برکت آنست که طاه اسطی و طاسا منوجه میشوند بدوی شخص بر حقیقت
 و در حق دمی دعا کنند و قوی از نفوس ایشان نفیس آن شخص منصل گردد و دومی را در گیرد
 و بوی مشرک گردد و جمیع این غیر از انبیا که بندگانند که تحت سببی است از اسباب حیوانات
 و اما که انکار تحت میکند خفیف آنرا نشاخته اند و نیز انبیا که بندگانند اما از حیثه که از
 عرفا و اصحاب ارشاد و صادر میشوند بعد و حقیقی آن تحت می باشد و ظاهر چنان این بندگانند
 و آن انار را خوارق بندگانند و انار کمال ایشان شمرند و گاهی مبداء این انار تحت بود و خروج
 نسبت خامه شان و در خوف انبیا خوارق گفتن فی الجمله و جوی دارد و باید دانست که
 ما اهل زمانه در سیر است انداز و بشیر و خافیه ظاهر میشوند لیکن تا نسبت بحس بود این امور
 بگوایک مستند میشوند و چون نسبت بحقیقان رسید با دراج کل مستند شدند و باز در مرتبه
 ارواح دیگر عنوان این سر آمدند و بالجله بادی از انار این نقطه نورانیه صادر میشوند و در دما
 می بندانند که این خرق جاد است و انار کمال ایشان است و فی الحقیقه با محض از تحت
 با از تحت و نسبت بر دو بعد از آن و در آن خود حس کرد که اصل آن نیست سبب قریب

آن فرمای فلک یافست خود تمام توانی که منج آن شش است و سبب بیدار آن نشانه تا خبری که مرکز خبر است
است و شرح آن طولی دارد و انتهای سلسله متناهی است و در انفس المعارف و در حال
والله خود را نشسته اند میفرمودند بادشاه اورنگ نیک منصب بدایت است و یک تنه می طرف
کرد و می ازین سبب بسیار محزون و شکسته خاطر شد من آمد و قلت بال و کنیزت عبال
را نفر بر کرد و علاج از حد گذرانید تا آنکه خاطر من بکلی منوجه حال او گشت نخست ظاهر فرمود
که این امر نپذیر میبرم شده است و التجا و نیایش بسیار کردم و محبت من بجدی متعلق شده
که اگر این کار حسب دلخواه صورت نگیرد بهائس صوفیان از خود بر شوم و دیگر نیز آن وضع
میل کنم در آن حال حضرت حق سبحانه بخص فضل و کرم دعامی مرا منجابه گردانیده بفرمودند
که با وجود اینهمه نصیحت من بهائس منصب و در حال ششم دعا کردم که باز خدا با اینقدر منصب
اورا افلا هم بوده است نزد نیایش و علاج من چه باشد بفرمودند که اینقدر را ضایع داریم
علی الصباح اورا انبشار دادیم بدشاه بی سبب حاجی اورا با درو گفت نقیض شد
معاف کردیم و منصب او بحال دانستیم و اینقدر را ضایع داریم و حاسد انش هر چند کسی کند
بجای زبید کاتب حروف گوید امثال این افات از او کیا بسیار رواست کرده اند و آنرا
اوبلی هست که در کتاب فیوض الحرمین نوشته ایم میفرمودند بدایت است و یک تنه می
برای تجارت خرید گفتم سیکه از آن خواهد مرد اما مرا اختیار داده اند هر که آخو احم برای
موت نقیض کنیم پس ضعیف ترین آنها را نقیض کردم شرط آنکه این را آخر همه نکند و بدو
بفرودخت و این را نیز در آخر فروخت اما مشتری اورا باز گردانید و در وقت و می فرو
در نقیضیات در حال خود نوشته اند مردی پیش من آمد و من اهل مجلس حلوائی متجور بودم
فاسم ویرانیز داده و اینوقت در خاطر این مرد مکرر شد که اگر این شخص از آنچه در دست

است پس هر یقین کنیم که می از اولیا الله است و از وی راه خدا اشتباه کنیم و بدیم که
 حضرت مادی بوی غایت کرده است و خطره دنی از صورت و مستی آشکارا دیدیم و
 نوبه غایت مادی را نیز بوی با وجود پیغمبر دلال کردیم و خود را در کشیدیم و این همه طوار را
 بیک تقیه ملع کردیم حضرت مادی بمن مواخذ کرد و مناقشه نمود و آن دلال را بر من زد
 حتی النجاة علی حقیقة عاملة یشوی عندها الظلال
 والهدایة فاستغفرت فغفر لی انتهى بلفظه التضرع
 و بعد از آن کتاب است متحقق شدم باسم حمی مشاهده کردم این حقیقت متشابه را و خطره و اغتر
 متوجه شد بوی من ناکه تزل کند بر من پس داخل شد اولاد و قومی نلکیده و این بسیار کرد و از آن
 فست و لکه متب است بزهره پس فرود آمد بوی من همراه گرفته آن فوت را پس زیادت کرد
 در عسر که نوشته شده بود در باب من در شکم و در من چیزی و ظاهر شده زیادت و
 فونیکه و ولعت نهاده شده بود در من از طرف زهره و زیاده داخل شد ثانیاً در ملا اسطی و ثبها
 شان پس فرود آمد بوی من همراه گرفته آن بهتبار را پس زیادت کرد و نیز چیزی بر مجموع
 آن دو عمل و بعد از این امر از عجیب صنع خدا برای من و الحمد لله و نیز متحقق شدم باسم عز
 جملین و پس مشاهده کردم این حقیقت متشابه را و خطره القدس متوجه شد بوی من دوبار
 و یکبار از طرف زهره و یکبار از طرف ملا اسطی پس دیدم در نفس خود زیادت و غرت
 نوشته شده بود در شکم و در من و همچنین در بیاری از اسماء حسنی و الحیل لکنه
 انتهى من رجاء ملخصاً و بعد از آن کتاب نوشته اند حدیث کرد مرا و الله من یحیی
 عنه از حالت من نبل از آنکه ظاهر شدم در عالم فرمود که بودی در شکم و در خود که سوا
 کرد مرا میکنه پس حکم کردم بر اس او و بر نیم نان پس گفتم و حال آنکه بودی و چنین طوار را

نیست که داده شود بنم نان کسیکه سوال کند بنام خدا پس دوم نان تمام باد و حدیث کرد
 مراد الدین هم ایلست من از خدا بوام من گفت که هرگاه بیداشندی تو گرفتار کنی خود پیر
 زانکه گردید نسبت من بخدا و صاف و بران گردید میگویم پس باید دانسته شود از اینجا که فرد
 وجود است قبل موجود شدن نیستند بر چیزی مگر نفع دهد او را و برای فرد عجایب شمار
 اند انتهی متوججا و بعد نان کس است معلوم گردانید بر رب من جل جلاله که تحقیق
 قیامت قریب است و مهدی میبارد و بد برای خروج و کمال منقطع شد بعد حاصل طریق
 منزه و قریب است که نزد این وحی اطلول اعراض و بعد اکتلاست پس مگر گویی که میراست
 بوجدان که افلاک که فنا خواهند شد گویم که آری میدانم این اجمالاً و میدانم تقصیر است
 مثل کسیکه می بیند خواب و فراموش میکند آنرا پس هرگاه که به بیند تعبیر را باید میکند خبر را
 که فراموشی کرد و بالجملة و قیسه فاکر و حساب که نوصل میکند به آن اهل راضی است لایزال
 خویش و فاکر و حساب که در حقیقت کرده شده است در جلوه افلاک بیاید قیامت عظمی است
 فنا کردند و جمیع افلاک عناصر را این چنین کبر است آنکه قریب است که بعد از مدتی با حاصد
 از روزی که نیست پس نخواهد بود انظار اینجا مگر بنام انتهی متوججا است
 در اینجا مناسب است نمود شرح غام و آن نیست که شاه عبد العزیز صاحب رقبه
 اذ السماء انفطرت نوشته اند یعنی و قیسه آسمان زده و کفشت ز فیدنس و جا
 دیگر جهان مذکور فرموده اند که جسمی شبیه بنام از زیر عرش است که ترول نماید و بسبب صدمه
 آن جسم آسمان پاش پاش شود و در حقیقت آن غام صورت بخلی خیر الهی است که هرگز
 تخریب این عالم منوجه خواهد شد **باب نازدهم** در بیان اشغال و اذکار و ادعای اولیاء
 اولیاء الله که طبقه بعد طبقه تعین آن نموده اند حضرت شاه عبد العزیز صاحب رقبه

واذکر اسم هر باب فرستند یعنی ویاورن نام پروردگار خود را بر سید و نام
 در بر رفت و بر شغل و همراهِ عبادت خواه در انداختن خواه در اول و آخر آن خواه بر آن
 خواه قبلت خواه بر روح خواه بر سر خواه مخفی خواه با خفی خواه بنفش خواه در روز خواه در شب
 سالی خواه بجز باشد خواه بجنبه نام پروردگار جسم خواه هم ذات باشد با اسم اشاره که
 بود است یا اسمی از اسماء حسنی که او را مناسب با نفس مالک و وقت حال او پیشتر باشد
 چنانچه از حضرت شیخ ابو العجیب شمس سروردی قدس سره منقول است که هرگاه طالب این راه
 پیش ایشان می آید اول او را یک بار بعین با و وار بعین امر میفرمودند و من بعد او را
 بحدود خود نشانده و در نام حسنی را بروی میخواندند و نفس خود را بر چهره او میدادند
 اگر کسی از اسماء الهیه و القدریه بر چهره و از حاجی پیدا شد میفرمودند که متوجه نو در این اسم
 خواهند و او را ذکر آن اسم فلقین می نمودند و اگر هیچ یک از این اسماء از لغز می و چهره
 و از حاجی پیدا نشد میفرمودند که راه ابرار پیش گیرد و بکار تجارت و زراعت و حرفت مشغول
 باشد که آسند او ملوک راه و ب جذب نداری خواه هم پروردگار محض تنها باشد یا در
 ضمن تعلیل که نفس و اثبات است یا در ضمن تسبیح و حمد و تکیه و لاجل دیگر از کار مستور باشد
 خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد یا دو ضربی فضا مد آخوله با جیس نفس خواه بی جیس نفس
 خواه بدون برنج و خواه با برنج و خواه سکه رکنی و خواه هفت رکنی و خواه با شراطی و خواه
 که شد و در وقت و فوق و محاربه و مراقبه و محاسبه و مواظبه و تعظیم حرمت است
 خواه بدون این شرایط الی غیر ذلک من الخصاصات التي مستنبطها
 الماهر من اهل الطرائق و تغییر اجبال الشفای از این خصوصیات
 مذکور محفوظ بصواب و بدین شیوه و مرتبه که بحسب حال هر چه را اصلاح و اندک تغییر نماید

در اخیر شیخ بنویسند نقل و تحویل کند چنانچه در آیت دیگر فرموده اند فاسئلوا اهل الذکر
 آنکه تم لا تعلمون انتهى بلفظه شاه ولی الله صاحب در کتاب
 جمعات و حال آنکه میفرمایند این کلمه چند است که از صحابیه الیام بر قلب این شیفته مشام
 بنزول فرموده اند تا و مستور باشند و بر افشا بخت ویرا در صراط مستقیم و جان احسان میکنم
 که مقصود از افشای این مقدمات نه محض کمال این نبین است بلکه نفع عام و ملت مستطیر
 علی صاحبها الصلوة والسلامات نیز مقصود است ذلک من فضل الله
 علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون باید دانست که اکثر
 سبحانه تعالی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را برای مردمان مبعوث کرد و
 و غایتی در باب حفظ دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصروف ساخت چون بن محمد بنی
 ظهر است و بطبیحال محاله غایت و مدد الهی در حفظ دین مقصوم شد بدو قسم و چون حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعالم علیمی انبیا فرمود بموجب عده خط و در ازانان حضرت
 صلی الله علیه و سلم ظاهر شد بعد استعداد و جمله دین پس فرقه محب استعداد از
 مرکز غایت الهی گشتند نسبت حفظ ظاهر شرع و ازان فرقه فقها و محدثان و فرقه و فایان
 اند و فرقه دیگر محب استعداد از ازل مرکز غایت الهی گشتند نسبت باطن دین که احسان
 تا این فرقه در هر فرقی مرجع اهل زمان باشند و ایشان را کیفیت تحصیل انوار طاعات
 و وجدان حلاوت در آنها و تحقق باخلاق فاضله و احوال سیمینا ارشاد کنند با جمله و هر
 فرقی فردی پیدا میشود از اولیا الله که عنایت حضرت حق محب قامت و اشیاء
 باطن دین حق آن که احسان است فردی ظهور میفرماید و اینکار از دست دینی انجام
 میدهد و چون این معنی در ولی از اولیا، الله ظاهر شود و از اجتماع طالبان برود

در جریان دمی در منقبات این مقام از ترتیب و تعیین اشغال وادار و غیر آن خانواده
 پیدا شود و مردمان در آن خانواده سلوک میکنند و زود بمطلب رسد بالعمده خانواده
 بسیار اند و بسیار بودند و بسیار خوانند بود و آنچه بعضی گفته اند خانواده با چهار ده نفر
 چون زبیدیان و عیاضیان و ادیبیان و شیرینان و چشتیان و صندیان و گزندیان
 حقیقت حال آنست که هر کسی بحسب قسم و ادراک خود بمشغلی گفته است و بعد از آن
 این خانواده های دیگر پیدا شدند چون جامیه و قادریه و اکبری و دهر و دیو و کبر و دیو و
 و خانواده خواجهان و خانواده معینه که احباب طریقه چشتیه است و در هند و قندهار و
 احرار و دود و سیه منسوب بشیخ عبدالقدوس گنگوئی و غوثیه منسوب بشیخ محمد غوث
 گوالباری و دیو و سیه منسوب بخواجه محمد باقی و احمدیه منسوب بشیخ احمد سهروردی و حسینه
 منسوب بشیخ اوم نور می و علویه منسوب بامیر ابو العلی و سیرین خانواده مانسبتا زانده
 بالجملة از منتقن حضرت عیسی علیه السلام بر این ضعیف است که با جمیع خانواده های گذشته
 یا اکثر آنها بحسب ظاهر و بر ارتباط واقع شده چنانکه فی الجمله میان آن درائست و بعضی
 کرده شده و ارتباط بعض خانواده ها یکدیگر مطلع بر احوال این جماعه باشند از کلام مذکور متبادر
 تواند کرد چنانکه مدار بر بواسطه شیخ حسام الدین ماکپوری که یکی از اصحاب شیخ مدینه العزیز
 مدار است و بحسب باطن از ارواح این جماعه فیضی مندر دانات یکدیگر و روح این تاج
 سبلان نموده مانسبت بر غریب جدا گانه ادراک نمود این فقیر اگر آگاهانده اند
 تغییرات کلبه در طریقی تصوف چهار اند در زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و اصحاب تا زون متعدده غالباً توجیه اهل کمال بقصد اولی مبعوسی ظاهر شیخ بود
 و مراتب دیگر مضمحل در آن بودند پس احسان ایشان آن بود که صلوات و موم و ذکر

و قنات و حج و صدقه و جهاد کند چنانکه از ایشان سماعی برنجیب نظر نمی آید
و نسبت جنس و رایشهای غلبت او کار و اعمال نصب العین و ساختاری متغیر و غیر
و ذکر غلات مناجات می یافتند و در قنات و صدقه متغیر میزد و علی بن القباس چنانکه از ایشان
سمعه و وجد و خرق و یکر و سطح و بگفتند و از تجلی و استار و مثل آن خبر نداشتند و غلبت ایشان
به پشت بود و خوف ایشان از مار و کفت و خواری عادات و مسکون و نبات از ایشان آید
ظاهر شد و آنچه ظاهر شد غالباً بطور اتفاقی است نه مثل امور قصدیه که از آنکه خویش صادر
شوند و از قبیل استحضار آنچه در اصل ایمان بدان چنین آورده اند که افعال
فایده الطیب مرهضی و زبیه است نباتات و فراسات که عوام از اصل
آن متغیر نیستند این بود غالب احوال این طبقه الا ماشاء الله تعالی و در زبان سید الطائفه
و جینه و قبل از آن بعلی رکنی دیگر فایض شد پس علمه منوف ماند و بر آنچه مذکور شد
و خاصه بعد از جهادات بلیغه و نباتات شاد و انقطاع کلی از دنیا و شغال و بی غشای
و دیگر یافتند و آن توجیه است بالاحاطه بسوی وی متوجه شدند و در تربیت آن افتادند
و در نهانتر نجیب مراقبه ماندند و احوال تجلی و استار و انس و حشمت و روشن و ظهور کرد
و از آن احوال نجات و اشارات فخر که در و بسط را غلبه شد و وضعه و خرق و نفس
و ایشان پیداست و کلام بر خواطر و فراسات از ایشان پدید آمد از خلق سبب بر برد
و بحیال و فانی دیگر بخشند و از ماکولات گیاه و از آن اشجار اکتفا می نمودند
و از لباسات برنج و کما یفشی شیطان و غواص و بنامی شناختند و با نفس مجاهد
میکردند و اخلاص ایشان آن بود که خدا را عبادت کنند به طبع حشمت و خوف نازکی است
او درین زبان توجیه بود خاص که عبارت از جسم نفس است بسوی حقیقه الحاقین

تا صفت اند از او گیر و قدیم بر جدوت غالب اند خالص نبود این آن مخلوط باشد و چنانکه
 از ایشان بنویسد که ویران نیست بوجهی نصب الدین شده باشد که پیوسته از آن گوید بسو
 می اشارت کند و در اینجا رسمی نقیض نماید و انوار طاعتی بود و این کالبرق الخاطف
 می آمد در زمان سلطان الطریق شیخ ابو سعید ابی الخیر و شیخ ابو الحسن خرقانی صورتی
 دیگر فایض شد پس عالمه متوقف ماند بر اعمال خاصه بر احوال خاصه الخاصه الخاصه را چندی
 دریافت که بسیار آن مهند می شدند بوجه بوجه خاص خرق حجب و وجه نادانی که بیوم
 است و احتمال بدان و انصباع آن پس باور او دو وظایف چندان مشغول شدند
 و بجا بدات و ریاضات شانه و معرفت کما به نفس و بنا چندان غنا کردند و غنا و کمال
 ایشان تکمیل این فرجه بود و اینها بنهارا حجب نورانی میگفتند و درین زمانه توحید
 شهودی از توحید وجودی منبسط نموده بلکه نفس اصلی شان محسوس کفیه انفعال نفی بود
 نه محسوس خالق نفس الاقریه علی مای علیه بعد از آن و زمان شیخ اکبر محی الدین بن العزیز
 و قبل وی تعلیمی منع شده و همین شان و از کیفیات و بعد از این نقیضه برگشته
 بر تحقیق حقایق نفس الامر علی اسرے علیه که سبب و مقدرات واجب را در یافته بود
 و شناختند که خدا را دل کیت و طریقی صد و هجده و علی القیاس بالجماله این فرجه
 که در اصل سبک اند و در صورت شتی و امداء علم باحوالهم چون هر یک از ایشان از
 عالم انفعال گرد جایکه بجهت کسب بود و در نفس می مستقر ماند و نفس هست
 بسان آینه با حوض آب قابل انطباع شکل آفتاب حقیقت آمد و اسرے را از مبداء البقاء
 فریب گردانید و جوی که در علوبات و غلیات است همه از آثار و انوار شان پر شد
 در رنگ آنکه ابر بر طوبت هواد و جو منشر شود و سبب که بسو آن زمین درگون گردد

و رنگ ارغوانی بر زمین نایض شود بالجمله این چهار راه را قدم الصدق است در بلاد اسلامی
 و واجب آنست که کلام هر طایفه را بر مناسب از و اق و سه حمل کنند و یکی را بر دلق و یکی
 فرود بدارند کسیکه با مناسخ این طریق صحبت داشته باشد با سایل کتب اینطایفه مطالعه
 کرده تشنگ ندارد و که جمیع اصحاب و ارباب را بشناخت و با جمهور ایشان متفق اند بر اصل طریق که هر چه
 مختلف باشد در کیفیت اقامت آن و آن اصل منسوب است به الطایفه جنید بغدادی است
 آنکه مغنی اکثر قوانین است بوده است و وزیران و دیواری است و سبک و نه تحقیقت
 هر سلسله که هست بوسیله راجع است با رخا اما اگر آنکه شخصی او بی باشد و بحسب ظاهر
 از جهت عرقه بقوی منسوب گردد و چنانکه شیخ بیع الدین دارد و احد اعظم پس ایشان
 متفق اند بر آنکه نخست چیز که سالک را باید تصحیح عقاید است بهنج صحابه تابعین و سایر
 سلف صالحین و احوال ارکان اسلام و اجتناب از کبار و در مظالم و سایر آنچه در
 غرایبان فرموده است که اینها اصل کار است بیروی سلوک صحیح نباشد بعد از
 مطلوب از سالک محمود و اشرف او قاری است با ذکر و تلاوت و صلوات و سایر توافل
 طاعات و اکتساب اخلاق محمود و اجتناب از ریا و حسد و غیبت و مثل آن همه است و این
 این وضع مطلوب از سالک آنست که ذکر کند بطور اهل محبت و عشق نه بطور و شیفته
 افضل از کار نزد یک جمهور اهل طریقه نفی و اثبات و اسم ذات است و آنرا شریط و
 آداب مقرر کرده اند و سر در تعین همه آنها آنست که بحسب جمیع خاطر و نفی خطرات
 و بر خاستن گرمی محبت است پس نخست او را انهنافض است و باید که با جمیع جمیع
 عوارض و مشاغل نفسانیه و حار جیه فارغ باشد و در خلوت و در و طهارت کامل و غفلت
 با وجود پس ثبات ظاهر و غیر آن بجا آورد و دل خود را بوجهیکه تواند گرم کند بیاورد

موت یا بلا خله حکایات محبت انگیز و امتناع کلام و اعطاء یا نغمة و لیسب و جزان انکاء بعد و در کشته
 مستقبل قبله بر وضع عیله صلوات پیشند و زبان گوید **لا اله الا الله** که لا از سخت
 شروع کند **الله** در دماغ گوید **الا الله** را تمام فوت بر دل ضرب کند و شد و مد با
 کند و ملاحظه نفی محبت نیز حق بی وجود غیر حق در نظر دارد و باید آنکه بریت مرد و نه اجد که ستر
 دل خود را نتواند پوشید باشد و اگر اخیال بی تکلف بدست نیاید باید که او ماعان حال
 کند و هر صفت خود را بآن کیفیت دهد و باید که بلند گفتن بقدر ظهور و چید باشد هر چند گرمی شود
 بیشتر صوت بلند تر و نواز و شدت ضرب زیاده تر اینچنانکه گفته باید فهمید که آنکه جهیز اول
 طریقه متفق اند بر او ان راس بخاک و متزلزل آن بر دل حد غایت شد و دو سبب آن است
 که این کیفیت سبب انگیز محبت است و سه خطرات دوم آنکه بعضی امتناع سلسله طبع
 نقشند میگردد که حضرت خواب از جبر منع میکردند حقیقت حال آنست که حضرت خواب را
 پیش از حضرت خواب نقشند جبر و خیمه هر دو میکردند بل جبر بر ایشان غالب بود و در رؤ
 دو شبانه و چشم به محبت تمام میکردند حضرت خواب نقشند بهجت آنکه ذکر جبر نه حقیقت
 کرده اند و در خیمه اولی و اوقوسی دیدند آنرا از اعتبار کردند نزدیک ایشان تاثیر محبت بغایت
 قوی بود و آن کفایت میکرد از جبر اما در اکثر احوال و محبت اکثر استعداد است و سبب
 چیز مانع تر از جبر نیست و تشکیک در این معنی مکابره است سبب دوم آنچه مانع
 بدان امر فرمود و بران تخریص کرده دو چیز است یکی ذکر و دیگر فکر و مراد از ذکر آنکه
 است و جبر و خیمه که در حدیث مذکور میشود هر دو قسم زبانی اند و چون نقل مبنی بان از
 ذکر زبانی است که خالص و شوار شد مشایخ ذکر قلبی را که مناسب است هر دو با مقابله
 و کالبرج است که الانجفی اقتضا کرده اند قال النبی صلی الله علیه و سلم

ماداه المسلمون حسنا الله عند الله حسن رواه محمد
فی الموطا تعلیقا انتهى ملتقطا مختصرا و همدان کتاب در وجود

علاج حدیث نفس که خللرات میفرستد و خاطر میگذراند بهتر باشد دوم آنکه بارواج طیب مشایخ
متوجه شود و برای ایشان فاتحه خواند یا زیارت قبر ایشان و دعا را بخواند انچه از اب در

روزه کند و همدان کتاب در بیان نسبت انوار طهارت فرموده اند حقیقت طهارت
منحصرت در غسل وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و زکات

و بزرگاری بخوبی یاد کردن کاریکه نافع بعامة الناس باشد و ایشان بسبب دعا کنند
و خوشدل شوند بجا آوردن و در مواضع منبر که مساجد معظمه مشاهد سلف صالح معتکف

شدن الی آخره در کتاب سباه از غریزیه که اجازت آن از والد خود یافته اند می نویسند
دیگر آنست که صورت مرثیه پیش خود تصور کرده بعد از ذکر گوید التوفیق

فقه الطرایق در حق ایشانست و برای نفی خواستهای تمام دارد بلکه حضرت
سلطان الموحدين برهان العاشقین حجت المتکلمین شیخ جلال الحق و الشرح والبدین

محمد و مولانا قاضی خان بوسف نامحی قدس سره الغریز چنین میفرمودند که صورت مرشد
که ظاهر او دیده میشود مشاهد حق سبحانه تعالی است و در پرده آب گل و اما صورت مرشد

که در خلوت نمودار میشود آن مشاهده حقیقت است بی پرده آب گل که ان شاء الله
خالق ادم علی صورته الرحمن من دانی فقد مرا

الحق در حق او درست شده و اگر بخوبی ذات خوبه صورت حق را بیند
زات حق را آشکارا اندر و خندان بیند و همدان کتاب نقل کرده اند رساله شیخ

فیج الدین و نوشته اند که والد بزرگوار از ابیائیت می پندیدند و طالبان را به بیان

اسلوب ابرشاو میگردند از اینست گفت شیخ ابوعلی دقان قدس سرفراز و کرامت خود
 می رود و فرستای باشد برانی او اگر باشد بی فروختی آمد جاری است بر اینکه از
 سبب فروختن است پس چنانکه نواله و مناسل ظاهری بی مادر و پدر نمی باشد همچنان که
 معجزی حصول آن بی مرشد معتذر است و در رساله که گفته است که نسبت شیخ بر
 او پس شیطان شیخ اوست طریق وصول نجد از طریق مساوات نقشبندیه یا شخص صحبت
 است یا دیگر باین طریق و ذکر این سلسله است که ذکر کند کلمه طیبیه را بحسب دم
 و رعایت عدد و طاق و کینست آن اینست که زبانه پنج پانصد بجام و لب را لب و دندان
 بدندان و جس دم کند کوه را از زمان شروع کرد و بدینسان رساند و الله بجان گفت
 این الله بجان بسیار پس بزنده آثار طلب بزرگ که ظاهر شود و اگر می
 آن در تمام بدن دیگر و اند **محل رسول الله** را از جانب بسیار بومی بهین
 یعنی بیار و در میان هر دو و فرود دارد و نیز بر دل طریق ثالث طریق را بطل است
 بشنخچه رسید به مقام مشاهد و متحقق گردیده است بخیلیات و انبیه و اگر از زنی
 بازمانی پس سزاوار است که گردانی صورت شیخ را بر شانه راست خود و عین
 کنی از شانه خود و ناول خود و امری ممد و بیاری شیخ را بران امر ممد و گردانی
 آزاد در دل خود پس تحقیق شان اینست که امید است براسی تو این شغل حضور
 غیبت و فنا و هم در آنست اگر بیایی وقت خود را و مستمر گرد و تفرقه تو با نویسنده
 کنی در خیال خود صورت شیخ مرئی خود را پس امید است بیکت و تبدیل نفس
 بجمیع انتهی مترجمان ملقطاً واضح باد شاه ولی الله صاحب
 که اجازت نامه های حدیث و سلوک و غیره برادران نوشته داد و از او

خود بیج کرده اند حواله اشغال و اذکار بر این کتاب بنیاد نموده اند چنانچه اجازت
 نامه بنام حافظ عبدالرحمن که در تعلیمات مندرج در آن نوشته اند اجازت و ادم
 اورا بر سبب تقصیر اشغال از ابل طرف مشهوره پس گفتم که دست او مثل دست من
 چنانچه گفت در حق من والد من فو پو شایم ادم اورا خرقه صوفیه و طیفه و نایب کردم
 در ساین طرف مشهوره و بعضی اشغال و اذکار آن مذکور اند در کتاب بنیاد و اجازت
 و ادم اورا در تصیفات بابات و اسماء حسنیه و ادعیه مبارکه که نصیب کند آن
 از روی تلاوت و کتابت بحروف آن بابا و فاق آن چنانچه اجازت و ادم
 والدین و وصیت کردم اورا با آنچه وصیت کرده بودند از مناسخ من از هفتاد
 بر احکام شرعی و آداب صوفیه انتهای ملخصاً مترجم بابات و از هجده
 در بیان اعمال معنی ارباب کمال حضرت شاه ولی الله صاحب در کتاب بنیاد و بیفرایند
 طریقه شطاریه را درین و باره هجده یک جبت است چیت شیخ محمد غوث گوالباری و
 بیجفت پس از شیخ محمد غوث گوالباری چندان این طریقه شهرت داشت
 و او اکل بسکه در هندوستان از وی جاری شد شیخ عبداللطیف شطاریه و اول
 بسکه این طریقه ابتدا کرد شیخ فدا فی الله ما و را الله رب العالمین فی الله
 خرقه از دست شیخ ابوطاهر کردی پوشیده و انبیا عمل آنچه در جوایز است اجازت
 دادند عن ابی الشیخ ابراهیم الکریمی عن الشیخ احمد القشاسی عن الشیخ احمد الشاذلی
 عن السیاحه عن الشیخ وجه الدین علوی الکجراتی عن الشیخ محمد غوث
 الگوالباری و ابیضا البیها الشیخ ابوطاهر عن الشیخ احمد النحلی بنده الی آخر
 و ابیضا فخر در سفر حج چون بلاهور رسید و دستبوس شیخ محمد عبداللطیف لاهوری دریا

ایشان اجازت و مابین داند بل اجازت جمیع اعمال جو هر خسته و سست خود
 بیان کرد و ایشان درین زمانه بکسی از اعیان مناسخ طریق حسیه و شطاریه ندادند
 و چون کسی را اجازت میدادند او را در دعوت و حجت نیند و حجه الله تعالی
 قال الشيخ المغر الشافعي حاجي ^{محل} سجد ما لا هور ^ی
 اخذت الطريقة الشطارية و اعمال الجواهر الخمسة
 من السيفي و غیره عن الشيخ محمد اشرف لاهوری
 عن الشيخ عبد الملك عن الشيخ یزید الثاني عن الشيخ دهمه الدین الکجراتی عن الشيخ
 محمد نوث الکو اباری و در هوائ مع میفرمایند اشعار فومی سیارات در نفوس بشر
 و انساب بعض اشبا و اوقات بعض سیارات پیش جمهور اهل و جان مسلم است
 لهذا در اعمال تصرفیه رعایت آن میکنند هر چند در شریعت فقهی اثباتی برای آن
 حاصل نشده و اصل در انساب مشروبات بگو اگر خوش حکم طیفه کلیه است که لم ولا
 سلم اگر کتابش نیست و بالجملة باعتبار علوم و جدانیه شکل نماید و آنکه چون نفس اظمه
 نفس جزئیة میشود صورت عالم در آن مستتر میگردد و اگر در خارج آن وقت شمس
 در شرف خود بود اینجا نیز شمس در شرف خود است و اگر زهره در بیت خود است
 اینجا زهره در بیت خود است تدبیر الهی یا بر فنی بقدر آنچه در وی مستتر است
 معالیه میکنند و هر معنی منطائفت را مقابلی درست میازند که حکم آن جاری گردد
 شیر را که از نفس عارف فرو میریزد در نفوس خلق و سبب اجتماع ایشان باین
 مبکر و لا بد بر دخی که کبک سستران عارف خواهد بود اگر شمس است غلبه و سبب
 و زمان را در اسس مستتر است علم و شریعت و داناتی و شیخ الاسلام میگوید اگر زهره

موت و محبت و طهارت و اشارت خفیه بجانب غیب و اگر قمر است توسط در میان صاحب امر
و در میان خلق و علی هذا القیاس معامله او با مردم و انوارات و اوقات معلوم و معارف و بهر
زنگبار رنگین خواهد بود و این سخن نفس در راست مساعی بنی آدم در عالم ظلم و اوجاف هم بر نور است
فصل که ناه کنیم شیخ ابو الحسن ذی از خود زهره شست او را بر سعادت زهره آفریده اند طهارت و طهارت
و بجانب غیب سیری پوشیده و بدن و خلق مملای که متصف بودند خلق جلی شیخ بود چون این طایفه
حزب البحر از صف غیب با و متوجه شد قوت زهره آن بسیار کلید را مفتی نمود ما معنه نامه و انواع فروع
از کتاب الله و سنت رسول الله که باطل اند محصل باشد و اینجا ظاهر شود و معنی بطون و اذن و اذیع
سر کلام انصوری و فقهی که باطل اند اعطیه رجل مسلم و اینجا بطور بد و جوه بسیاری از کلمات
صوفیه در اشارت و اعتبارات و اذن عظیم و غیر معنی منطوق و مفهوم که اهل بیان آن عفا کنند و کتب
و رسولان بر امتی آن نمودن سازند معانی دیگر است که اهل اصدان را بکار برند و از آن از لغتی معنی
انتقال کنند که اهل علم ظاهر آنرا ندانند و بجز در مانند یا با نهار خیزند و فی الحقیقت لا انتقال
از چیزی بخبری بمطالعه و آن علامه گاهی وضع باشد و گاهی طبع و گاهی عقل و گاهی مانند انتقال
از خاطری بخاطری و در حدیث نفس باشد که از صورت و سنی بنظر آن انتقال کنیم چنانکه که مذکور
یا و کنیم با جمله ابواب کلیه بیان کنیم و غیر آنرا بنوعی جامع بیاوریم از آن جمله آنست که هر کلامی از کلام
که در نفس مستحکم پیدا شده و حامل بر آن کلام گشته مثل خزن در روح و فطاط و اشعار و جبه
پس عارفان کلام میشوند و باز آنجا انتقال میکنند با آن حالت و از ابطین کلام به نهد و از آن جمله
آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت میکند و اکثرا سه غایب پس حقیقت مثالیه از صلیب
این اسم میجو شده و وضع آن بر نفس تلاوت کننده یا بر نفس سبکه تلاوت به نیت اوست و عظیم
باشد از قبیل حال ملایم نفس و اما از اجالی گویند با فاذان و از آن جمله گویند انصورت متشابه

سرزود که از سلب هم بود به سلب طبیعت عالم مثال جوینده است عرفا بآن اعتبار کنند و آنرا یکی
 از بطون اسم دانست نبند از همین جای که گویند با علی یا بر خیمه آنج و اصل است و جمال تنگ بآن درشت
 قل و جفان نافع خواهد بود آنچه داخل است در جلال از آیات و اذکار و قطع تعلقات فلک ازل
 دارد و اموال نافع مثل یا غافر و البطرش است و در شرط انقطاع بر هر دو طریق اکثر غاوت و اعلی
 و اثنی آن صورت مشابه که از سلب آن اسم می جویند و از آن جمله است که اهل اعیان نفس بر غیبه از
 غوامی آینی بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون نظر در شان نزول معصوم فهم کنند و بنوعی
 از تدریس مانی دعوت ملکیه مدبر ساخته بکار برند و از آنجا است که نفس غارت حاصل کفایت باشد
 از توحید و انس و بیت و مانند آن در لون حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروی الفا کنند از
 میان آن کیفیت فضاویه و ازین آیات یا حدیث خاطری منور شود و از معرفت و نکات انعام
 و آنرا اعتبار کنند شیعیه بآنکه سرانیده قصه بللی و جمنوی سرآید و مستمع احوال اقبال او بار
 محبوب خود با مرآت احوالی ذوق مختصر نیاز و دوای آن فعال میکند و او را وجدی و معنی میگوید
 بحقیقت عدم تا بقدر از مبدی فاض و دشم اندکی نفسی که بغیر سلسله جنبان خاچی بروقی استعداد
 نفس او نازل شده و سبب که از آنرا فی الجمله سلسله جنبان از شنیدن آینی یا حدیثی یا نقلی از ائمه
 سابقه بوده است و هر دو در فیضان از مبدی فاض متما و معاند است اینجا غلطی بخن
 و تصرفات فکر نبینی سر و پا بر تزلزل اعتبارات شیخ اجماع استانی زیرا که اصل فیضان الهام
 است و ذکر آن آیت بیان تقریب فیضان چنانچه گاهی صورت واقعیت بصیانتها ذکر کنند و آنرا
 پس بگویند و الهام ربانی بجا آمده عاشره و حقیقت دعوت ملکیه و اشارت اجمال بشرط اذن
 و از اینجا دانسته شود و سر مبارکی از احوال نفس بر غیبه و کیفیات و شرط آن که اهل ائمه بآن تصریح
 یا تلویح کرده اند دعوت نام حیل است که سبب آن نظام عالم موافق شود با مردم دعوت کنند

و این تدبیر و جلد بطریق قهر و غلبه بر نظام عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را مناسب بکردارند -
بمصلحت کلیه زیرا که اصل نظام عالم وابسته بتدبیر الهی است و معنی تدبیر بر او روشن گردانیدن شایع و خواهر
صور زوایه منبویه در عالم است بخریص مطلق و آنرا فایده هست که بنامها معرفت آن مقدر بر نیست
و لیکن بحسب تجربه و الهام نکته بعد نکته آورده اند که میگویند صاحب دعوت بعضی اعمال و از کار نیست
مخصوصه میکند که آن نیست مناسب دارد و بلا یکم یا قوی افلاک پس تدبیر الهی بعد از این باب
و نیست اقتضا می میکند که بروی غایب که داند بعضی منوبات ملائکه یا قوی افلاک نیست
معنی دعوت علی المعصوم و معنی دعوت ملکیه علی وجه مخصوص نیست که داعی مشتبه میشود بلائکه مستطاب
که باین ارض و سما تصرف کنند بوجهی از وجه مناسبت و داعیه مراد در ظاهر خود میکرد و بوجهیکه
مناسب آید داعی ملکیه و آن تشبیه را تقویت میکند باعمال بسیار که وجود آن بجهت در ملائکه
و استغنی است بواجب و نظیر آن و آن داعیه را تقویت میکند بتلاوت اسماء آیات که بطریق نقل
دلائل میکند بر فروع آن و داعیه بعضی منوبات آن که اگر کسی مراد داعی از منوبات سعادت
اوست بکار میرسد و اوقات اجابت که در شرح بطلب آن تخریص کرده اند مخصوص میکردند
باین اعمال پس بسبب این جمیع محال متاخر میشود بواسطه تدبیر الهی از آن داعیه چنانچه متاخر
میشود از داعی ملائکه و رنگ آن داعیه الهاماً و احاطه در عالم خود میریزد همچنان رنگ داعیه این
داعی در عالم خود میریزد پس گویند دعوت مستجاب شد و عالم را تخریق و تصرف نمود و این تخریق واقع شد
که اگر کان دعوت ملکیه پنج از تشبیه بلائکه در محل داعیه در خاطر خود چشم جمیع مراد و در ضمن تلاوت
اسماء آیات مناسبه کردن و تلمیذ بهیات منوبه بعبادت آن که کتب نمودن و اختصار
اجابت و انتشار روحانیت اعمال تصرفیه از اصحاب دعوت ملکیه منتقل شده است مثل
ابو الحسن غزالی در کتاب سر جلیل و مثل ابو العباس یونی در شمس المعارف همه مشحون و

مفرد است بر عایت این شروط پنجگانه اجتهاد را در استخراج اعمال تصرفیه راه کند است
 مانند استخراج المباحات پنجگانه از این فقیر از معلوم شده است که در وقت طلوع صبح
 صادق ناما سفار متقابل صبح نشستن و چشم را بآن نور و روشن بیاورد اگر گفتن این را
 کیفیت لکبه یا توت مبدد و اما در وقت غروب یا شب نشاندن عالم و در جمله بیس بیایک
 آنست که در بین عبادت شمس منسوب و ضمن عبادت مشتری و خمس عبادت زهره
 و شمس عبادت زهره و بیس بنای عبادت زهره و قریب است و خاک منبر است و بیس
 و بر بطور خوشی مثل کس بر جل نزدیک خون خروس و جل و بیع بر رخ متواضعی نامع
 عشر در بعضی خواص حزب البحر که این فقیر نیز در فو فی در یافته و بیان طریق استعمال
 آن بر وجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تصرفیه جاریست اما طریقه اش آنست که بشا نشاندن
 که مناسب حاجت بادست و شافعی این معنی بشا در صورت مشابه که در خیال عبادت
 کند از اکثر عبادت آن منوط شود و معرفت مناسب او که اگر یک و منوبات آن باشد
 بعد از آن نفویت کند تا باین منبر را تصور در او خود در ضمن عبادت آن نفس
 الی آخره و پاک نیست اگر بعضی منوع نبیند که منبر یا جسم معین است بر حفظ فهم و عدم
 تا اثر از سادس بر اجس و طلب نفقه الغیب و گفت امر آئنده و طلب انواع کرامات مثل
 اشرف بر خواطر و مشی علی الماد و غیر آن در بیس ناما تقدیر برای خواب و یا در ایل نشستن
 از منبر و ندیده خالی بگیرد و سقفی سازد و در یک جانب بنویسد شایسته الوجوه و غیب الوجوه
 و در جانب من جل غلام و در جانب دیگر و نوشتا الطمس الی بر جود و در آن خانه اندازد
 نامع نامی عشر در اسناد حزب البحر و اینجا معین شود که خبر رسانا و ظاهر است طریقه
 دیگر است ابل ابل را در امثال این امور شافعی با اجازه حزب البحر شیخ ابو طاهر الی قائل

تاجه اسما و صحیح نماید و بدست الدنیا منبذ لیکن این تفسیر را در حزب البحر انصافی دیگر است و آنست
 که نامت گردان این تفسیر را در مقام شیخ ابوالحسن ثنائی و بجای که بقدرت شیخ بود منوجه ساختند
 و نسبت شیخ متکلس گردانیدند و بزنج شیخ بر آوردند و مقتضای آن تجلی دان نسبت بر موسط
 نمودند و حزب البحر را نیز که کوه ساختند برای مشابهه قطع اعلی پس یکده علوم بسیار ازین
 مشهور گشت و در وقت تحریر بر هر چه محفوظ ماند بکارش آمد معنی نسخ نشانه از نشانات است
 که از طایفه اعلی الهامات و امالات برای قاضیان این شخص نوشته مراد او در آن نشانه جاری شود
 تا طایع و خواص این نشانات نفس داعی تنافی نکند مثلاً حضرت موسی علی نبینا و السلام اراده
 داشتند که از قوم فرعون خلاص شوند امالات هم طایفه اعلی با دایمی مخاف را در میان اجزا
 در پاد آور و تا هر ناحیه از دریا تا در طوطیسم در این باد و حضرت ابراهیم را در آتش آهنگند بهر طایفه
 اعلی افانند با دمی تند البر و از طبقه زمهر بران بغیر زمین فرمود تا از منطقی شد چند نوع اگر است
 مد از پیچ ولی الا ماشاء الله منفک نشود از انجمله نقصه الغیب است و از انجمله مناسبات
 و کشف و اشراق بهر خاطر و از انجمله ظهور تا خبر در دعای او در حق اعمال تصریفیه او تا عالم
 بغیر نفس او مستفیع شوند اگر ظهور این ولی معنی است که امات او را علانیه باز ندانم
 آری پیوستند و بنشیند و بطیسم محل و معرفت شوند با او محبت بهم رسانند و اگر ظهور معنی شد
 این که امات میدهند اما عوام را بان آشنا نکنند چون عالم نجواص اما آیات میخواهد که
 کلمات جلایه را ملاوت کند و صورت مشابه آن کلمات منخس سازد و او را لایق آنکه بهر
 آن از کلمات جلایه ملاوت نماید تا نشود که نفس داعی از ان اثر پذیرد و در پیش از ان تا بهر
 بنایچه در فقه حضرت صالح علی نبینا و علیه السلام مذکور است اصل درنا جبین عد و اوصاف
 و بیانات خاصه بعضی مناسبات است که معد صفات ملکیه باشند با مو که تا اثر این صورت

شامیه یا انظار سامات زبیه یا بابت یا استحضار وقت مثالی که منع ان بکثیر است بمصر میا
 و از این بر می آید یا بر یاد و انفت ملین میانی است بقاییت طریح سمعی از ابل دعوت گفته اند
 بر که خواب که زبیا الحیر حال شود و اول نیست ادای نصاب با یک بلال افجالی و انکشاف روز
 چهارشنبه و خفته و جمعه روزه دارد و هر روز بعد غسل یکدو گانه یکصد و هشت بار بخواند یا در روز
 ایام از فونی از راه هر روز سی بار بخواند غیر گوچه عقی عنه این حد و در برای آن اعتبار کرده اند
 که در بابت شمس آمد و شمس است در خمر که گفته یا در ضمن دو روز و در براج و آمد و آمد
 که در کتاب هوایع النفات نمود و در وقت اول متعلق به بحث و در فطن شامی به هم انجور
 آن مناسبت نمود و نوشته می شود میزبان کلمات باب حد و در حایین چهار است فوای غیر
 و فوای فکریه بیات پنهانیه و ادویه طاعلی و حر که ملحق باشد با ایشان از افاضل بشریه است
 طلم الی و ما متعلق بذالک فیه مختصر و بعضی جان تشبیه است منحصری شود و در قبول
 و حامای نفوس فیکه پس این جمله مجسم هم خود مطلوبی را طلب کند و حضرت در بعضی
 و بطور هم ایشان تصرف میفرماید و عالم را متعلقان طلب میگرداند قال است و تشبیه
 الذین امنوا و عملوا الصالحات و یورثهم من فضله الباقی من الخیر
 یکی از معجزات روحانیه شیخ ابوالحسن ثانی است نه الهامی از جمله الهامات خبریه البتة فی فهمه
 کالشی فی امیه مقصد شرح کلمات خرب البحر از ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعی متعلق آن
 و تفصیل آنچنین کلمات مختصر نیست بر وفق قول آورد و انقبیه می شود و اما آنکه گفته اند
 را بر محال بسیار نه و نکات متعلق آن از عالم اشارات و حقایق و تعیین معلوف با اعتبار
 اعمال تصرفیه نامیس شود که که ام کلمه صلاحیت که ام مطلب دارد و اما علم بالاصواب این تصرف
 را معلوم شده است که آیه آمد بطبع بجا و الا به عبادت مشتری شبیه تراست

و با بر این تر تکلف شده که آیه فرسیع الدرجات آیه بعبادت خمس نزدیک تر است و نیز
معلوم این تر گشته که ذوالبطش الشدید فعال می آید بعد از پنج
مناسب تر است اشبهی الانعام من البوامع در ابتداء میفرماید طریق ختم خواجگان چنینست
اسراریم که از بعضی اولاد شیخ نظام نازقل رسیده است که چون بهیشت پس آید هر دمان بدو
کرده صفت زده و در عقبه بشینند اول ده مرتبه در دو بخوانند بعد از آن سبده و شصت بار
این دعا را بگوید که **لا اله الا الله** بخواند پس از آن سبده و شصت
مرتبه سوره الم نشرح خواند پستری از دعا را ذکر سبده و شصت بار بخواند پس ده مرتبه در دو
خوانده ختم نام کنند و بر قدری شیرینی فاخته نام خواجگان چست هم بخوانند و حاجت از
خدا تعالی سوال نمایند همین طور هر روز بخوانده باشند ان شاء الله تعالی در ایام معدود و مقصود
بحصول انجامد ایضا فی بعض اصحاب قادریه برای حصول مطالب مهات ختم با بنطوری کنند
اول دو رکعت نفل بخوانند بعد از آن یکصد و یازده بار در دو بعد از آن یکصد و یازده بار یک
نجمد و یکصد و یازده بار **بسم الله الرحمن الرحیم**
و یک مرتبه سوره بقره بخواند اگر ختم کلان خواند سوره الم نشرح یکبار و یازده بار بخواند
و اگر ختم خرد بخواند یکصد و چهل و یکبار بخواند در هر نفل در دو یکصد و یازده بار بخواند نام
میکنند و از خدا تعالی مطلب بخوانند و الله اعلم در تعجبات نوشته اند توجه سری دریافت
امری قبل از وجود آن در خارج بر مکه مرتبه است اول آنکه خالی کنی نفس خود را از هر علم
و بشینش پیش خدا متذکر باشی که بکنایه خدا درین واقعیه پس هرگاه که رود بدو
یعنی اگر چه در بیداری باشد پس بن در دل خود پس هر چه بای مثل یقین بر پی پس حکم
آنکه آن که هست آن مگر الهام دوم اینکه بخوانی سوره شمس و ایل و التین و طه و

او زینت کنی بجز او جزا به در پاک خالی دل اگر سپس بر چه در خواب بینی باقی حکم کن بگویم
 آنکه پاک با نسی پس غیبت کن در این مایه و بکشای مصیبت را و بشمار اسم ذات را در هر دو مصیبت که
 چند اند پس بگردان مجددان اوراق را و در میان کن بر آن سه پیش نشمار کن بطور اربعه و در آن
 هر روزی که بر آید معاف کن آنرا بر دافعه خود و حکم کن بر آن پس اگر حاصل نشود علم بقضی
 باشد طین پس بیا بر بار و با و قال را پس هر گاه که متفق شوند بر امری پس حکم کن بر آن
 متبرع و بعد از آن کتاب تقسیمات نوشته اند مفتوح کرد خدا بر من اصول دعوت شیخ ابوالحسن
 خافانی و شیخ ابوالعباس بونی و غیره و مفتوح کرد بر من اصول بعض علوم غریبه مثل حضور و غیاب
 بدانکه حکما و دیوان و یا بل قبل از مبعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر زبان طول مشغول بودند
 بعلم سحر و طلسمات و بود برای او شان و برین فن قایده ای که ذکر کرده اند آورده اند و در هر
 کل آن خواص بطوری مرتب خواص و تاثیرات که اکست در عالم متغیر و متجه خافانی باشد بگویم
 و اصل کل این اعلی آنست که در این دنیا و در هر حادثه صادر میشد از نفس قوامی که اکاب
 پس طبیعت کلیه که در کتب کلبه بانی الکونست افاضه می نمود بر نفوس مستغذیه از بشر علوی
 که بر این دنیا ازین اصل پس هر گاه که دوره نصف زمین پیدا شدند در خطیره القدر و فرشتگان
 که بر این طلسمات اند که نهاده شده و در آن طلسمات قوامی که اکاب بلکه شد از روی تاثیرات
 طلسمات و مرتفع شدند از زمین نفوسی که لاحق شدند بملایکه آنکه جو منلی گردید از انوار اشیا
 پس نیز بر که و دعوت است و قلب شخص اگر متطلب گردد بصورتی دیگر غیر آنچه سابق بود بر
 تسخیر کرد و نور خدا در تجلی او که است آنجا ازین روحانیات و اوقان روحانیات تسخیر کرد
 روحانیات عالم ارض را که خود مجسده اند هر گاه که الهام کرده شود بکارهای از جانب
 و قافی متوجه میشوند و قیامی امر مطلوب پس در حال واجب شد در هر دو حکمت است الهی

که افاتنه کند بر نفوس متعده از بشر علوی را که بر ایند ازین اصل پس الهام کرده شد نفوس
از بشر که متوجه بشوند بسوی این نوع از علم و ازین است که مقولین بعد از اسم علیه السلام همیشه
نابت میکنند ملائکه و تصرف و آتش ملائکه را در زمین متوجه میشوند بسوی خطیرة القدس
و تحقیق مفتوح کرده اند تعالی بر شیخ ابوالحسن ثنائی و شیخ ابوالعباس بنی و غیره از این حضرت
علمی را که حاصل آن نظر است در طلسمات و ایل تغییر کردن آن با آنچه مناسب است با قلب
اخیر و تحسین نانی پس دور کردند از ان طلسمات چیزها را و باقی داشتند چیزها را و تبدیل کردند
چیزها را پس از آنچه دور کردند از آنچه است بسوی نفس که اکبر بقربانی و صیاط و تصویر
صورت انسان و حیوانات در خواهم و سایر آنچه نمی کرد در شرع از ان و باقی داشتند
نیز حیوانی و ترک منفرات که ندیدند در ان نهی صریح و تبدیل کردند تخمین و غیره و بحجرات
و ملاوات اسما و آیات مناسبه بآن پس اول اصول ایشان داشتند آن نبویس آیه یعنی
اولیا توجه است بسوی نور قائم و در وسط خطیرة القدس فایز بر ملائکه حافظ تدبیر انجات
ملائکه در حوائج بشر و این اصلی است از اصول اعمال ایشان که بر آورده اند از ان اصل
ببازی از اعمال باطنی که اجتهاد کردند در قائم کردن صلوات و انگذات و برانداختن
و ملاوات اسما و آیات برای توجه بسوی خطیرة القدس برای مایل گردانیدن قوه
خطیرة بسوی حاجت مطلوبه و سزاوار نیست گمان کردن آنکه این اعمال منقول اند از نبی
صلی الله علیه و سلم و اصحاب او چنانکه عوام میکنند و لیکن الله تعالی و و دعوت کرد و قلوب
شان ملکه و آفرید و الهامی شان فرست که استیاض میکنند بآن هر چه اراده میکنند
اصل دوم آنکه اختیار کردند اوقاتی را که غالب باشد در ان اوقات روحانیت آن کاتب
که مطلوب منسوب بآن دارد و کرده که و دعوت نهند قوی آن را در خبری تا که بر داشته

شود آن چیز و دور گردند تصویر صورت مادر او بدل گردند مکان او روشن اسما و آیات
 بر جوهر نفس آن گوگب دور گردند تختیم را و بدل گردند ملاقات اسما و آیات بر در قفسه
 فراموشی آن و لاجن گردند آن چیزی از توجیه بیوی خطی و القدس اصل سوم روایت
 گردند از مناجیح پیشین خود او عیبه که ایها نام کرده شده بودند با وقت پیش آمدن مشکلی
 بر کس آن او عیبه امد تعالی حل مشکل نموده بود و همچنان او عیبه که دیند قوم منجلی را بر اثر
 و حاجات در مقام و حکم کرده شدند در مقام نبول آن او عیبه پس برکت آن او عیبه تعالی
 حل مشکل نموده جمع گردند این همه را در رسایل خود و تخریر گردند از افسر ایستند
 چنانچه ذکر کرده شده بود اصل چهارم آنست که حکما و بزرگان و مغرب مطلع شدند
 برین سبب و استعمال گردند از افسر تعالی خود و تحقیق سید بر آنچه مفتوح گردانند
 بر من آنست که امد تعالی پیدا کرد و در عطار و معنی که تفصیل است کل عراض جواهر
 بیات مثل شکل و عدد و وضع و حروف حاصله از تقطیع اصوات و الحان حاصله از تالیف
 نعمات و از خیالات و اختار حاصله از حرکت نفس و توب عاقله آن پس هرگاه که تمام شدند
 این نشانات و تمیز گردید هر واحد از این از دیگر می خواست و اما خود گردیدند شخوص
 شخصیه که دید تفصیل برای معنی مورد که در عطار و در ولایت کرده شده بود پس در ولایت
 کرد امد تعالی بکلمه خود در جوهر عطار و جمیع آنچه تفصیل است برای نفس کلیه پس عدد
 بعضی از این مناسب است شمس و بعضی مناسب است و بعضی مناسب است گوگب و ثواب
 و بعضی مناسب است آدیان و بعضی مناسب است حیوانات و حشر و بعضی مناسب است حیوانات انستیه
 و بعضی مناسب است ملوک و بعضی مناسب است فلاحین و بعضی مناسب است تجار و بعضی مناسب است
 معنای و بعضی مناسب است فراح حار و بعضی مناسب است فراح بار و بعضی مناسب است جمیع اشیاء

و بعضی شایسته صغری و بعضی شایسته اونیاس و ایام و بعضی شایسته نشا و سرور و علی و الهی و
حروف و بیانات قیام و وقوع و اطلالی و اختیای و غیره و عطار و اکثر که اکب است و وجود
ملایکه چرا که در عطار و حوت هوایه است و ملائکه سفلیه از هوا پیدا میشوند پس بعد تعجب است
خود پیدا کرد ملائکه را که الهام کرده شدند اینک خدمت کنند اعداد و حروف و اوضاع و احوال
و مثل آنرا پس این کرده خادمان حروف و اعداد الهام کرده میشوند بلکه سعی کنند در جاری
کردن آنرا در حروف و اعداد در عالم چنانکه برای مشتری جدید است که سعی میکند در
جاری کردن آنرا صورت فوری در عالم پس مطلع شدند بعضی حکما بر خواص حروف و اعداد
و اشکال و ملائکه خادمان پس استنباط کردند بسیار و آن تصریف است در عالم و
این خواص پس آمدند شیخ ابوالحسن و شیخ ابوالعباس و مثل شان پس مطلع شدند بر بعضی
آنچه مطلع شده بودند بر آن حکما قبل از ایشان و گفتند بعضی آنچه گفته بودند حکما که میافند
و احوال مختلف شرع بخالف نام و از باب تصریف در عالم است بخواص اوضاع آنچه گفته
میشود که صاحب قریح و تنبیه بیدار کند گس خوابیده را و بر خیزاند او را و بول کند
در مکان او پس قولنج انتقال میکند بسوی سگ و آن شخص صحیح میگردد از مرض مسکین
اینکه مطلع شدند بر بعضی ساعت که منتشر میشود در آن روحانیت در عالم ارضی مثل بلبله البرق
و بلبله الفدیه یا با اشاره از صاحب شرع علیه الصلوٰه و السّلام یا بدیدن انوار و کلمات
در آن ساعت چنانکه کم کردند اصحاب خود را بافعال از آن انوار و تکلیف آن از نفوس
خود و کما یبغی باز متوجه گردانیدن آن بسوی مفسود و بواسطه توجه نفوس شان که برانداخت
انوار و منفصل اند از آن رنگین اند بنگاشتن پس این اصلی است که بر آورده اند بر آن
بسیاری از دعوات و اختیارات کردند در تکلیف انوار از نفوس خود بلیس بلیس بلیس و صدقات

و خلوات و علول مباحه معظم و بزرگ با جماعات متکلمین با تفرغ بالتحقیق حال و اعتبار کردند
در منزه گردانیدن آن میوی مراد ذکر است با سم مناسب حاجت مطلوبه و کنگار سما و با
مناسبه در احسن کافه با حسن مدا و احسن وضع یا خواندن آن بعضی اشتریه و اطعمه لازم حاجت
مطلوبه یا دم کردن آن بر حیوط و دره داوون بر آن هرگاه که دم کنند و مثل آن اصل ششم
اینکه اکثر ملائکه سفلیه متغیر میشوند از نفوس بشر و فنی که باشند نفوس بشر صاحب است
و غریب قویه تا بکس پیوسته از طهارات و عبادات پس اول حلیت است که محمول باشد
انسان بر بنیت مانیه و غرض نافذ و نیز جمیع آنکه گرد او است از ملائکه و نحو هم و دویم کنگار
چهارم است که قوی کند این حلیت را و بپوشاند او را از افوار و برکات و سوم ناخبره
نفوس ملائکه بمصادمت قویه و فنی باشد این مگر قسم فنی باشد بنیم مگر بجزی که صاحب
دعوت است و او فرو اکثر فضل از آن چیز در نفس خود نماید پس ششم کایه قسم داد
منام این شی و مبالغه کرد در قسم دادن و غریب بینا کند گشت باز خواند ملائکه را با این قسم
و الزام کرد بر ایشان پس ملائکه قادر میشوند آنکه ترک کنند آن داعی و بخند دل پس علم
و ادب نام قسم میدهد با سما و صفات و آیات او و عالی و افوار ظاهر و در شجای حق و کمال
آن از آنهاست یکیکه قسم میدهد بگوالب و ارواح او و لیا و زینب و این اصلی است
کبر بر آورده اند بر آن بسیاری از دعوات و جابل با مران میخوانند دعوت را عالی
پس ناخبر نمیکند و نسبت سزاوار مگر آنکه قصد کند بدعوت خواندن ملائکه و الزام بر ایشان
و اینکه بگوید ای ارواح بکنید چنین بکنید چنین قسم یکیکه او چنین است و چنین است اعتقاد
کنند و اینکه ملائکه عصیان نخواهند کرد و دعوت و خواندن او را پس منت سرگرد
غریب و بودند اهل جا بلایه که قسم میدهند بر جن بسید و او می پس نبی کرد و شایسته

و بل گردانند. از آن با ستاده باشد با غلط بالغه و اعتصام و امداد علم اسل ساینه
 قصد کردند آنجنو بعضی این رسول عیسی تا که اثر و قوت زاید باشد و غلط کردند بغیر غایب
 طبع بعضی خواص استثنایه چنانکه حکم کردند در بعضی اعمال تلذذات و اسما و آیات بر اشهر
 و به تفایر و غلط کردند خواص استثنایه را بنحو خاص و غلط چنانچه امر کردند در اعمال محبت که کرده
 شود بر بقیه شخصی که روشن کرده شده باشد میان زن و مرد و شب زفاف و در اعمال عداوت
 بر خاک قبور منهدم و خانه خراب و فتنه فیهی و این اصول بی شک گناه و فیهی است
 نظیر را بر نظیر و جاری کردی حکم عموماً و در جزئیات توقف نخواهی کرد در فهم پسر خرد
 از اعمال که ذکر کرده اند از شیخ ابوالحسن غازی و ابوالعباس بونی و مثل شان نخواهی
 حق صریح پس منت کسی تا نثر کننده در چیزی مگر بواسطه طبعه کلیه بدانند این را یا ندانند
 منت تصریف در عالم بیرون وجه که باشد از اسباب ظاهر یا خفیه یا الحاج بر تعجلی فایم و وسط
 خیر و القدر مگر موافقت طبعیت کلیه و بهم رسانیدن و نوع از دواج در صورت عالم
 اثر و زنا پیدا شود و آنچه را او کرده است از حادثه برای همین میگویی که خرق مادت تلذذات
 منهدم است و بدانکه کل این اعمال غالب اند و روح آن هست داعی است و صف جذبه بر
 طایفه و سبکه اکتفا کند بر غالب بدون ارواح مانند کسی است که شبنم از صاف و فی که شجاع
 ممکن است که متاثر کند بیفت و عصا پس گمان کند که بیفت و عصا شجاع کفایت میکند
 در دفع دشمن و قید شجاعت و قوت را جعل گذارد و انتهی مطلقاً متبرحاً مولوی بنفعل الدین
 صاحب در آخر شرح جمل کاف نوشته اند رسیده است مرا که تحقیق هر که ترک کند حیوانات
 و نباتات را روز سه شنبه انهدا کند از نصف چهار شنبه بعد غسل و شسته الوضو بر سر
 بگوید یا خیر ایل بحی کاف واجب و اسمع و اطع و منخرمی فی فضا احاجتی و حصول امداد

بامهشته و لا مکت و الف من قلوبنا و من قلوب لامة بحق کفک و ارقی عالم الارواح
 فی نداء الساعة سر بکافک و یک الی اخره و تمام کند آنرا و بنابر باره و بخواند این دعا
 سه مرتبه و ختم کند بر آن و دروزه و از و هفت شب بگذرد و است کند با کثرت سکوت و در
 و نوحه بخواند آنرا و باینکه آنرا به پیشه عجب العجايب باذن الله شاه عبدالعزیز
 صاحب در تفسیر و خواص خود و غیره نوشته اند و از خواص پس بدین سوره که در
 بر آید این بقال که آنرا و چو چاک خوانند و شفیع ما فی ما شکسته این سوره را بخواند و بر
 بخشنه و قفل که خواهند خوانده و کم کند و طفل هم نانشا شکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
 در آن سال چو چاک تیر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسبی با درود لیکن شرط آنست
 که وقت شروع را بتأیید و نیم باشد و باینکه و جغرات بقدر حاجت شخصی از میان مجلس
 بخوردن رسیده آن شخص بخورد و باینکه و طفل بخورد و نبی بلفظ **باسم الله و بسم**
 در بیان عرس مولد و مجلس محرم و غیره باید آنکه حضرت شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره
 در جواب اعتراضات مولوی عبدالحکیم نجابی که در رساله زبده النضاج منطوقه که بنویسم
 موجود در تمام نموده اند قوله عرس بزرگان خود بخورد و مثل زین و آتش مال نیال بر حضرت
 و منحل کرده طعام و شیرینی را بجا تقسیم نموده معاینه را و تا بعد میکنند این طعن می باشد
 بر چهل باحوال مطعون علیه زیرا که خبر از زرافین شرعیه مقرر شده و بچکس فرض نیست اند
 آدمی از بابت دیگر بقبور صالحین امداد ایشان باندازد و ثواب و نازد و آن دعا
 خیر و تقسیم طعام و شیرینی آنچنان خوبست با جمیع علماء و فقیهین و زو عرس برای آنست
 که آنرا در زندگانی انتقال ایشان می باشد و از او العمل بدارالتواتر و بالا هر روز که غسل
 واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که شایسته خود را باین

نوع برداسان نایب چنانچه در احادیث مذکور است که راند صاحب میخواند
 و ملاوت قرآن و اهدای ثواب را عبادت قرار دادند بنی بر کمال بلا دست و از اط
 جهل است آدمی اگر کسی سجده و طواف و دعا بنحو یا فلان فعل کند بعمل آورد البته ^{بهست}
 بعد از اذن آن کرده باشد چون چنین است پس چرا محل طعن باشد و در منشور سوره
 مرقوم است و خرج ابن المنذر و ابن مردودیه عن انس بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یأتی الحداکل عام فاذا القوه الشعب سلّم علی قبور الشهداء
 فقال سلام علیکم بما صبرتم فغم غمی الدار و اخرج ابن جریر
 عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
 یأتی قبور الشهداء علی رأس کل حول فیکول سلام علیکم بما صبرتم
 فغم غمی الدار و ابوبکر و عمر و عثمان انتهى و فی التفسیر
 الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان کان یلک
 قبور الشهداء و رأس کل حول فیکول السلام علیکم بما صبرتم
 فغم غمی الدار و الخلفاء و هكذا یفعلون انتهى اینست
 عبارت حضرت شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره با الفاظ و در دیباچه تفسیر غیری
 مرقوم است بر ای الصّاح معانی سوره فاتحه و دوسیم باره آخرین از حضرت فرامیگوید
 نفحنّا الله بآياته و الدّینا و الاخریم که اکثر مسلمین در صلوات خمس و جمعه
 و جماعات و محاضرات و اح مقیمین و اولیاء زیارت قبور صلوات و عزّ قاتلوات است
 شرف استعادمی نمایند انتهى لفظ الشریف لفظ محاضرات و اح مقیمین
 و اولیاء را باید فهمید و در خط حضرت شاه عبدالعزیز صاحب بنام علی محمد خا نصیب

از مردم بیست مراد بیاورم و در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر منعقد شود مجلس مذکور است
 شریف و مجلس ذکر شهادت حسین اولی که مردم روز عاشورا با یک دور و پیر
 ازین فریب چهارصد پانصد کس بلکه کاهی فریب هزار کس سراییم می آیند و در دو
 بنخوانند بعد از آنکه خبری آید می نیند و ذکر فضایل حسین که در حدیث شریف وارد
 شده در بیان می آید و آنچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگواران و تفصیل بعضی
 حالات بود و مالی تا آنکه ایشان وارد شده نیز مذکور می شود و باین فطریب بعضی از
 که بر حیاط ایشان گذاشته اند و می انداختند معبره بیان کرده میشود و درین ضمن
 بعضی مرتبه بلکه از مردم و غیره یعنی جن و پری حضرت ائمه را و دیگر صحابه پیشینند
 اند نیز مذکور کرده میشود و خوابهای متوحش که حضرت ابن عباس و دیگر صحابه دیده اند
 و دلالت بر فراطه و وحشت و روح مبارک حیات رسالت آیت میکنند مذکور میشود
 و بعد از آن ختم قرآن و تسبیح آیه خوانده بر ما حضرت فاطمه خوانده می آید و درین بین اگر
 شخصی خوش الحانی سلام بخواند یا مرتبه مشروع شروع میکند این تمام اتفاق می شود
 و ظاهر است که درین مابین اکثر حضار مجلس را و این فقیر را هم رفت و بجالاس میشود
 آیت قدریکه بعمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر بهین وضع که مذکور شد جایز
 بنی بود اقدام بر آن اصلاً نمیکرد بعد از آن آنچه امور را مشروع است حاجت
 بیان ندارد و زیاده بجز توفیق حسنت پیر نگار و شعر از امام شافعی شعر
 که کان سر مضیاجال حملاه فلیشهها التقلات الخی و انفس
 انشی لم یلف الشریف جواب استغفار حضرت مولوی نسیم الدین صاحب قدس سره
 زبان اگر چه سبالم غیر فار است اما آنچه باین تقدیر کرده میشود زانرا از شریف روز

واده سال اینها را شیر غا و عرفا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع
 میشود و همین حساب رمضان شهر صوم و ذوالحجه شهر حج و همچنین شهر و دیگر در دوره حکم انجاد
 با نظر اوداده میشود و چنانکه در حدیث است که پیوسته عرض کردند در حضور جناب نبی اکرم صلی الله علیه و آله
 بنحایت حضرت موسی علیه السلام و عمر بن ذر و غیره درین روز کرده است برای روزی یک سال
 جناب نبوت صلی الله علیه و آله فرمودند انا حق من تبع موسی فصام یوم حاشی
 و امور الناس بصیامه و نیز حضرت بنی صلی الله علیه و آله سلم بلال را وصیت کردند بصوم
 روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت و فیه انزل علی و فیه حاجت و فیه
 اموت بنابراین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان
 دین جهان بجا داشت این رسم گذشته اند ایشان را انتظار بسوی دلد یا کسی از انبار
 خود می باشد رفع انتظار آن فایده است معتدیه و بمعاملات مکاشفه دریافت شده
 که در چنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم برزخ هم میشود پس امداد بدعا و ختم و علم
 بدعته میباح است و وجه تسمیه ندارد الی اخره حضرت شاه ولی الله صاحب قدس سره و کاتب
 انقاس العارفين در واقعات والده ماجده خود ارقام فرموده اند میفرمودند در ایام وفات
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سلم چیزی فتوح نشد که نیاز آنحضرت طعامی بخفته
 شود قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم شبی در واقعه دیدم که انواع طعام بحضور
 آنحضرت عرضه میدادند و در آن میان آن نخود و قند نیز معروض شدند بنهایت
 احتیاج و بنهایت اقبال میفرمودند و آنرا طلب میداد و چیزی از آن تناول کردند
 و بانی در اصحاب نسبت کردند که کاتب حروف گوید که مثل این قضیه از بزرگان پیشین
 نیز روایت کرده اند اما این قصه حضرت ایشان است بی اشتباه عجیب است که تواتر

شده باشد انتی بلفظ الشرف و نیز در آن کتب حضرت ابیسان و دیگران بوده
 روز عرس یکی از بزرگان انجارسید فوالان سرور بنیاد کردند بعد با جنتی فرمودند که
 شیخ ابو الفتح ظاهر شده و نفس میکنند و یک است که شنیدیم این معنی در اهل مجلس شریف
 کند نمک نشسته بود که حال اهل مجلس متعجب شده با بر و هوای عجیب غایت انتی در روز
 سفر بایند بودم در که سبطی و مولی صلی الله علیه و سلم یوم ولادت آنحضرت صلعم
 و مردمان در در میخواستند که سبک بردار با صافی را که ظاهر شدند و یوم ولادت نشان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل الغت پس دیدم انواری را که تابیدند و شعله واحدی
 که دیدم آنرا بنظر خود و میگویم که دیدم آنرا بجز روح فقط خداوند چگونه بود و در میان
 دین پس تامل کردم در این انوار پس یافتیم آن انوار را از طرف ملائکه که مملکتی
 با مثال این مکانات و امثال اینچنین دیدم انوار ملائکه را محاط با نور خیمت انتی مخرج
 حضرت شایع العزیز صاحب در تفسیر سوره الشیث بعد آیه والقمر اذا انقسم نظم
 فرموده اند اول حالتی که بحر جدا شدن روح از بدن خوابند که فی الجمله از حیات سابقه
 بالغت نقلی بدان و دیگر معرونان از انبای جنس خود باقی است و از وقت که از روح است
 در میان زندگانی دنیا و استغراق عالم فکر که خبری از این طرف و خبری از آن طرف
 و در بعضی مثال و ثبت بقای شوق است هنوز نصیرات مخلوقات دانه و بنیادها
 منقطع نگردد و جان و دیران همه بیدار و حواس متحرک و در قیاسی اعمال بود
 مشغول در حالت انکشاف و جزایه برخی از تنگها و دیگرها است و بعد از آنکه
 بزرگان درین حالت زود و نرمی میدهند و در میان منتظر لحوق ازین طرف میباشند
 و چنان گمان می برند که هنوز زنده ایم و بعد از آنکه در حدیث شریف در احوال قبرهاست

که هر مسلمان در اینجا میگوید دعوتی اضلی یعنی بگذارد مرا تا نماز بخوانم و نیز در دست
 گرفته و در آن حالت مانند غریبی است که انتظار فریادرسی می برد و صدقات و اوجه و فائده
 درین وقت بسیار آرد می آید و از اینجا است که طوائف نبی آدم تا یکسال علی الخصوص
 یک چله بعد موت و درین نوع امداد و کوشش تمام مینمایند و روح مرده نیز در قریب است
 در خواب و عالم مثل ملاقات بزرگان میکند و مافی الضمیر خود را اظهار می نماید انبیا حضرت
 ولی الله صاحب قدس سره در مهمات و رجال نسبت به اولییه میفرمایند دیگر طبقه ارواح
 مشایخ صوفیه جمله با فردا و صاحب این نسبت را لابد به نسبت آن ارواح محبت
 و عشق حاصل میشود و مافی المشایخ دست دهد و این سر در جمیع احوال می داخل شود
 در رنگ آنکه آب درین نهانی میریزند و تا نگی آن در هر شاخ و برگ و گل و مسوه سبزه
 میکند و در هر کس حالی دیگر و واقعه دیگر ظاهر میشود از اینجا است حفظ اعراض مشایخ
 و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان
 الی این فال از خرافات این نسبت رویت انجاعت و دمنام فایده از ایشان بافتن
 و در مهالک و مضایق صورت انجاعت پیدا آمدن و حل مشکل می باشد صورت منوب
 شدن و آنچه بدان ماند و در انقاس العارضین ارقام فرموده اند در ذکر حضرت خواجه
 خوراز و والد خود خواجه گاهی عرس خواجه بزرگ خواجه محمد باقی میکردند بارها دیده ام
 که پیش ایشان می آید و میگوید برنج پر دهن من و دیگری میگوید گوشت برفه
 من و دیگری میگوید سلاخ فال این می آید و علی بن القیاس خواجه را در میان
 حسین خلیف بنو و در همان کتاب در ذکر شیخ محمد جد ابوام خود نوشته اند
 عبد الهادی نام مردی منکر سماع و وجد در خانقاه ایشان نزول کرد ایشان

آنها فاروزی در مجلس سماع مدعوت شدند اثناء زبانه بود طبیعت با وی فرمودند گاهی و چند
 کرد و گفت فرمودند منجوا بی که در حدیثی است بعد از آنکه در وقت سماع موسیقی نظر کردند
 و در وی تصرف نمودند حرکات مسانه از وی ظاهر شدند گرفت و ساعت بیاعت
 زیاد و بلند و در روز پنجمان خجوه ماند بابت چهار و پنجم در بیان نظیر نماز و
 فائحه بزرگان حضرت شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره در عقیده مشتمل از بیست و یک
 در تحفه اثنا عشریه میفرمایند معنی امامت که مورد اولاد حضرت امیرانی مانده و یک
 مرد دیگری را وی آن بیاعت است همین طبیعت ایشان و منیعت فیض اللبیت بود لهذا
 التزام این امر بر کافه نمایان از انبیه اظهار مروتی نشده بلکه ابرار انجیده و مضاعفان
 برگزیده خود را باین فیض بشارت رسانند و هر یک را اقتدار انبیا و اربابان و اب
 شی خواستند این فرقه بلایم این همه اشارات ایشان را بجز بایست علامه و استخفاف
 تصرف در امور ملک و مال فرود آورده و در ورطه ضلالت افتادند و نیز از این است که حضرت
 اینتر و ذریه ظاهر و در تمام امت پر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
 مکتوبه را با ایشان وابسته میدانند و فائحه و در و دو صدقات و نذر و مست بنام ایشان
 و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیا الله همین معامله است و نام شریف را درین مفادات
 کسی بر زبان نمی آرد و در فائحه و در و دو و نذر و مست عرس مجلس کسی شرکت نمیکند
 و امور بگویند را وابسته با ایشان نمیدانند گوشت کمال و فضیلت ایشان باشند مثال
 اینست مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل
 کمال انبیا مبنی بر کثرت تفصیل معانی است و کمالات اولیا بنده ناشی از وحدت
 جمیع و حبیب اند پس اولیا را مراتب ملاحظه فعل الهی بلکه صوابه اولیا را می دانند

آنکه در دنیا و مافیات کمالات شایسته از جمله سببیت و رسالت و جوارحه ملائکه دیگر و غیر
 هم حاصل نیست و باین جهت آنها را مراتب ملاحظه او تعالی نمی تواند کرد انتهی حضرت شاه
 ولی الله صاحب قدس سره در انقاس العارضین در حال الدخومی نویسد نیز می رسد در ایام
 وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چیزی فرج نشد که نیاز آنحضرت طعامی بجهت خود
 نذری بخود بریان . و قد سیاه نیاز کردم الی آخره البضافیه این فقیر از باران
 که حاضر این واقعه بودند شنیده است که حضرت ایشان در قصبه استنبه زیارت مخدوم
 شیخ الہدیہ رفته بودند و شب بنگام بود در آن محل فرمودند مخدوم ضیافت بایکند میگویند
 چیزی خورده روید و نفق کردند تا آنکه از مردم منقطع شد و ملال بریان غالب آمد
 آنگاه زنی بیاد طبق برنج و شیرینی بر گوشت نذر کرده بودم که اگر رزق من بیاید جان
 ساعت این طعام بخشم نیشندگان درگاه مخدوم الہدیہ رسانم در بوقت آمد البضاف
 نذر کردم و آرزو کردم که کسی آنجا باشد تا تناول کند و البضافیه حضرت ایشان می فرمودند
 که فرمایید یک را شکلی پیش افرازد و نذر کرد که بار خدا یا اگر این شکل بسر آید اینقدر مبلغ بخت
 ایشان بدهم آن شکل منفع شد آن نذر از خاطر او برفت بعد چندی اسپ بیمار
 شد و نزد یک هلاک رسید بر سبب این امر مشرف شدم بدست از خادمان گفته فرمایید
 که این بیماری اسپ عدم و فاسی نذر است اگر اسپ خود را بخورای نذری را اگر نذر
 محل التزام نموده بفرست و نام شد و آن نذر فرستاد همان ساعت اسپ و شفا یافت
 و نیز در آن کتاب در حال میر ابو العلی قاضی سره که باطنی الدخو خلافت آر پسران
 میر ابو العلی و مریدان خلیفه ابو القاسم قتل کرده اند می نویسد نیز از فاضل الانوار
 حضرت خواجہ معین الدینی قدس سره متوجه می بودند و از آنجا میل ربایها یافتند

و بعضیها گفته اند استماع افتاد که خانگیان نشان حبیب کسی که عارض میرزا علی علیه السلام
بود بان نزار یک روپیه و یک چادر نیاز فرستاده بودند حضرت امیر را اطلاع نمودند
بان نزار منوجه بود که از درون ندانند که اینقدر نیاز از خانه شما آمده و برای صحت
فرزند شما و خواهرش فرزند دیگر انما سگر و اندو آن ملتزمین دل است انهمی و بعد از
کتاب است این فقیر از حضرت ایشان اجمالاً و بعضی باران فضا شایسته که بعد
غلام محی الدین و پدر او در مهم چادر بیمار شدند و مرض ایشان شهنشاد و امند او گشت
نبی حضرت غوث الاعظم را بجا آورد که میگفت باید چراغ شیخ خود جوئی نیکی چون بپا
شد قدری نیاز حضرت ایشان مقرر کرد و بقل النجا تمام نمود بعد سکه و در بخوابید
که حضرت ایشان شربت آوردند و نزدیک او نشسته بشارت صحت دادند و فرمودند
روز پنجم ازین شب قطعه سیاه بود از طرف مور حال غازی الدین خان شیخ خواهد شد
اگر لشکر خان گداه وی هسته او را زلفت کند این فتح بنام او باشد و ما جمیع
کرد و انگاه چادر سفید داد او را پوشانیدند و رفتند علی الصباح و الله و دانات یافت
و او بصحت آمد و لشکر خان را صورت حال رسانید و وی بغازی الدین خان زلفت کرد
و همان روز فتح واقع شد و باعث جمیع او گردید و حضرت ایشان نقشه مرئی و
دانات دفع و دانات همه اینجا بحضور باران نفر بر فرمودند بعد مدتی کسایت رسید
موافق فرموده ایشان حضرت مولوی رفیع الدین صاحب قدس سره را رساله ایست
نجاس در نزد مررات اولیا دران مرقوم سکه اول آنکه مذکور اینجا منعمل میشود
نه بر معنی شرعی است چه عرف است که آنچه پیش بزرگان می برند نزد و نیاز سبکبند
آری اندر شرعی قسمی از ان کاهی می باشد و حکم آن نذر نیست که اگر بختی مختار

برای ادب و احترام است که وارد شده است غیر الله بر قسای حاجت با مسئول
 از کسی از استحقاق و ادراک مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک است و اگر کسی
 در واقع سبکی از سلسله و جبهه مباح است و جهاد اول آنکه خالص برای خدا تعالی است ایشان
 سرفتن شخص اندک و یا میگوید الهی این مرا حاصل شود نذر تو میز خدمت انصالح رسانم دوم
 آنکه ایشان را شایسته سازد و گویند یا حضرت در جناب الهی برای این شکل دعا میکنند
 اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی برای این شکل این قدر طبایع یافتند
 رسانم تا ثواب آن عاید بشود و این معنی جواز دارد و چه اگر جناب نبوت صلی الله علیه
 و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام را وصیت فرمودند که نذر زنده باشی
 از طرف من سرباز کرده باشی و معین عباد را فرمودند چاهی بنان کن و بگویند
 الا سعد سیوم ان بزرگ را در جناب الهی و سید سازد و گویند الهی بزرگ فلان
 بزرگ و بجن غنایات و سرباز خود را که عمر خود در دنیا جوئی تو گذرانیده اگر
 مشکل من انسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن نخواه روح آن بزرگ
 سازم تا از بر و حسن بآن بزرگ خوش شود و نوی در این قسم است که مذمب خفیه
 که لا انسان ان یجمل ثواب فافلتنه لمن شاء مسئله دوم آنکه او را
 بنام او بیاورد که اسم یکی از عفو و از مرمت زمین و روشنی و مصرف خدام و خدمت ایشان
 و سراج تمام مجلس مقرر کند حکم این قسم آنکه وقت است برای مصارف مذکوره
 قسم دیگر آنکه حاکم یا زمیندار بطور صلح و پیر بار و روح میت و بیست خوشنودی و رضای
 و دیگر علی التبعین بدو یا بطریق سالانه و فصلانه بنام آن مقرر سازد این قسم نیز جایز است
 بنا بر جمیع اینها که بنام سالانه صلی الله علیه و سلم از طعام و لحم نزد صحنه این خدا بجهت

رضی الله عنهما بنفر سنانند و این همه به بخش صفت دیگر بر او و در شرکشی نیست
 قسم سوم آنکه مردم بر عزارات اولیا چیزی نهاده می رودند و نفیج کے منظورند از آن
 موافق بار او ایشان خواهد یکی از مسلمان ایشان بگیرد و خواه همه تقسیم کنند خواه
 اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل ذیاباحت است مانند آنکه خم آبی بر سر او بینند
 هر که خواهد بنوشد یا خوشه خرما در مسجد می آویزند هر که خواهد بخورد و اشهی مفسد از آنجا
 برای فساد علوم و اتمام الزام ایراد چیزی از کلام مولوی اسحاق و مولوی
 عبدالحی هم مناسب مقام نمود که نفرین کلمه مسلمانان درین بیان منسبت است
 ایشان مولوی اسحاق در رساله که مندرج زیده الضلح است نوشته اند در قاضیه که
 است که جانور را برای گوشت ذبح میکنند و طعام آن خسته میخورند و ذواب آن طعام
 بر وجه برساند و نبوت حیوان ذبح حلال است هرگز در آن شبه نیست مگر در گوشت خسته میخورند
 بر گوشت واقع است آن گوشت حلال است یا نه آنکه مثلا اگر شخصی ذبح کند اگر ذبح بر آب یا بر
 کبریکند و این عظم نیاز ایشان مردم بخورند اگر چه درین نذر انگشت است لیکن
 طعام حلال است و همچنین است حکم گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که درین گوشت نذر خسته
 سید کبر بعد بر آدن حاجت خود خواهم خورایند گوشت حلال است و اگر گوشت
 که گوشت گاوها را خورایند نیز درست است و اگر چنین قصد گاواند زکند نیز درست
 چرا که مقصودش گوشت است و پس همچنین اگر گاواند زکند بنام احمد کبر کسی را یا بدین که
 نقد میدهند نیز درست و گوشت آن حلال است عرض از کمالیست و اگر مقصود
 ذبح برای میت بود پس با البصا ذواب ذبح باشد یا تقرب ذبح بیوی میت
 و همچنین صورت است متعارض فیها و صور مشبهه درین مقام چهار است اول آنکه مقصود

نذر و نیاز کردن گوشت باشد و نظر غیر آنند مطلقاً ممنوع است الی این فال دادن بر
 نذایتعالی اغیث که تعظیم و خوشنودمی و محبتی باشد و چونکه او تعالی مستغنی است
 تعظیم و خوشنودمی در دادن مال بجا جان است و بس چنانچه شخصی نذر کند که یک پیله
 نذر بخت حاجی خواهم داد یا بیدمی صحیح است یا بدرویشی منوکل و امثال ذلک باید
 و در ویش گو محتاج نباشد بلکه غنی مالک ملک باشد و نادر محتاج باشد تا ما خوب
 ایشان نظر بعبادت یا فوکل است نذر برای خدا تعالی است و مصرف آن باید منوکل است
 اگر بهین طور نذر برای او یا اگر نشتگان قدس الله سر ابریم کند رواست اینقدر در
 است که سبب انتقال از عالم دنیا به عالم برزخ منتفع بقصد و حسن طعام نمی تواند شد
 بلکه ذواب صرف آن الله تعالی بار و ارج مطهر ایشان می رساند پس احوال ایشان در
 حیات و بعد ممات برابر است بهین قدر فرق است که آنچه بایشان می رسد بدل می
 الی این فال بهینست حال تمام عبادات از نماز و روزه و تلاوت و ذکر و تسبیح و در و دو
 غیره تا این طریقه صحیح است و طریقه تفسیر این است که در عبادات تعظیم شان قصد کند
 الی این فال گفتگو درینست که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اما طریق قبیح و افسوس
 بانه داخل بیان مسئله نیست باقی ماند آنکه طریق حسن دل باشد اما از زبان لفظ نذر گویند
 خلی در آن هست بانه نظر باین که این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مختص
 بخداست باید که شایسته از ممنوعات شرعی در آن باشد و اذمای آن بزرگ اولی است
 اما حرام نمی توان گفت و قصه مسلمانان که بجهای مسلمانان ضایع گفتند شاید آنست
 و چونکه مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند مغذور شدند و اگر از الفاظ مشرک
 که بسبب استعمال عرف این و باید اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست الی این فال

پس اگر شخصی از بی را خانه بردارد کند تا گوشت او خوب شود و او را فنج کرده و بچند تاقیم
 حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه خوانده بخوراند غلظت بنشاید آفت که برای
 بزرگ معیطم زنده این چنین عمل کند و اگر تذکر کند که بشروط بر آمدن حاجت خود گداو
 دو ساله فرزند باز حضرت غوث الاعظم خواهیم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر
 بطریق حسن است پس غلظت ندارد و اگر فحش است فحش حرام است و جبران حلال الی آخره
 و بعد از آنست صورتی بود که عوام این زمانه و این ملک از آن غافلند که بقصد تقرب
 خدا می بخورند و ثواب عبادت فنج بدیگری رسانند و این مهم رواست و جائز
 حلال طیب بلکه برای البصا ثواب است باجی این صورت بشخص النعین و در حدیث
 وارد است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قربانی کرده فرمودند تقبل خنی و ممن
 شهد لك بالوحدانية ولی بالکلاخ و برای اضحیه از طرف خود حضرت علی
 کرم الله وجهه را وصیت فرمودند این صورت الشبهه الصور با صورت تمنای فیها است
 لیکن سبب بخیری عوام اهل از همه صورت سبب اول ظاهر است زیرا که در اضحیه عبادت صرف
 فنج است و نه گوشت را لکن بالکل خود خور دنیا اضعاف کند ثواب اضحیه بسیار
 از خوراندن دیگری ثوابی دیگر حاصل میشود مثل تسبیح بعد نماز و همین نوع را بدیگری
 می رسانند بخیری عوام از این صورت پس غنیمت است اگر چه برای نفع مونی باشد که بهتر
 از او صلاح دیگر باشد چرا که همه اوصاف از قرآن خوانی و فاتحه خوانی و طعام خواندن
 بنوعی کشدن چاه و انما له و دعا و استغفار و اضحیه بدست آگود عت حسنه بخیر
 است مثل معافه زور عید و مصافحه بعد نماز صبح یا عصر و ایضا فی صورت چهارم آنکه
 تقرب بغیر الله فنج منظور و مقصود باشد و همین است صورت تمنای فیها الی آخره و برای

بعد از حاج می نویسد نذر بنام بزرگان مقرر کردن باینطور که صد طعام خواهم داد
 و ثواب آن از طرف خود بروح فلان خواهم رسانید مثلاً آنکه صد طعام بساحب کمال
 زنده بخوراند چنان قدر بقاد است که زنده آن طعام را بخورد و وفات یافته را بدل آن
 طعام که نامش فراموش خواهد رسید اینطور نذر بزرگان رواست طور دوم آنکه این
 طعام و دادن نقد و جنس را بیک نفر بدهد بلکه چنان بدهد که دادن و خوردن صرف بنام
 ایشان موجب خوشی ایشان نه آنکه اولاً این عمل برای خدای تعالی باشد و ثانیاً
 بکرم خود جزای نیکساز هر قسم که باشد و عده فرموده پس ثانیاً آن ثواب بروح بر سر
 رساند و اینطور نذر دوم نذر درست نیست لیکن آن طعام حرام نیست و طعام خود حلال است
 و چون بر هر جنس اینچنین نذر واقع میشود حال هر جنس همین است که حلال است گوشت را
 بنامند پس اگر شخصی گوید که اگر حاجت من بر آید نذر حضرت سید احمد کبر قدس سره و من
 گوشت گاو و بز بچند نفر بخورم و بعد بر آمدن حاجت بعمل آورد گوشت حلال است
 و اگر همین نذر گوید که یک گاو بخورم و یا یک گاو و بچ کنم بشرطیکه معنی سابق منظور باشد
 گاو حلال است در صورتیکه گفت یک گاو و بچ کنم گویا اندازه گوشت من داد من نکرد
 بلکه این اندازه را بگاو و غیره کرد و این حکم عام است برای هر که نذر کند مثلاً شخصی را
 برای بهبودی در چورا به نهادن دل جگر و پسر و غیره گوشت می منظور است و در دهان
 بناخت گوشت را بچ کرد و دل و جگر و غیره بر آورد و دستور او نادره و چورا به نهادن
 نوشتند و اینهم الله گفته بچ کرده بود گوشت آن گوشت حلال است بلکه اگر آن را بچ
 را هم بخورد مضائقه نیست و بر خوردن هم نه پس صورتیکه گفتگو در آن می رود آنست
 که بچ کردن نذر منظور باشد اتمی نیست تحقیق مولوی اسماعیل صاحب دوسو و سی و پنج

بعد مباحثه و مناظره اهل علم درین مطالب ایضا ایشان از ایشان آن عجایب اگر چه خبری
مخالفت آن مشرب آنجا جان بجای می بینند باز کسی شنوند باید که مادل و اندیشه
مردود اینکارند چه حکم کفر و شرک و دوست نذر و نیاز و منت بنام او یار الله علی الاطلاق
بلا تفصیل قطع نظر از آنکه اسلاف کرام و شیوخ عظام این هر دو صاحبان و کافر و
شرک و معال و فصل میگردد و سلسله دین هر دو صاحبان از منقطع میبازد و دامن عام
این هر دو صاحبان از نیز از چیست این تحریر میگرد و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب
در جواب استغاثی مشهور میفرماید طعنا بیکه نوابان نیاز حضرت ابیمن نمایند
و بران فائحه و فل درود خوانند بزرگ می شود و خوردن آن بسیار خوب است حضرت شاه
ولی الله متنا در انباء بعد ذکر یکب ختم خواجگان فرمشتند از ختم تمام کنند و بر قدری
شیرینی فائحه بنام خواجگان چشت عمو میخوانند و حاجت خدا تعالی شوال می پذیرد
طور هر روز میخوانند باشند انشا الله تعالی در ایام معدود و مقصود و بکمال انجامد
باب پانزدهم در بیان برکت و عظمت آثار شریفه و تبرکات بیفنه
حضرات انبیاء و اولیاء و علیهم الصلوات و التحیات حضرت شاه ولی ابد صاحب در
انفاس العارفين بعد بیان آن واقعه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دومی مبارک
لحیه شریفه خود بوالدشان عنایت فرمودند و در مابین آنرا انقل کرده ام میفرمایند
در ذیل این کلمات میفرمودند که از خواص آن دومی سبکه است که اولایا هم
بپیچیده می باشند چون درود خوانده میشود هر یک جدای می آیند و دیگر آنکه یک سبکه است
کس از منکران امتحان خواستند من باین بی او بی شایسته ام چون منافق و باستند
انجامید آن عزیزان آن هر دو مورد را در آفتاب بردند همان ساعت ابر باره ظاهر شد

پانزدهم

حال که آفتاب بسیار گرم بود و موسم این هرگز نه یکی توبه کرد و دیگران گفتند قضیه اتفاقی است
 دیگر بار برآوردند و دیگر بار برآوردند و هر بار ظاهر شد و دیگر توبه کرده سیومی گفت این نیز قضیه
 اتفاقی است بوم بار آفتاب برآوردند و دیگر بار برآوردند و ظاهر شد سیومی نیز در سنگ
 نایاب این سنگ گشت و دیگر آنکه برای زیارت برآوردیم و مجمع عظیم بود و هر چند کجید بقتل
 بخادم سعی کردم مفتوح نمی شد بدل خود متوجه شدم معلوم شد که فلان جنب است
 بنامت جناب است او زیارت بستر نمی آید عیب پوشی کردم و همه را بتجدید طهارت نمودم
 جنب از آن مجمع بیرون رفت و آنگاه بهسولت مفتوح گشت زیارت کردیم حضرت ایشان
 در آخر ستر تبرکات تقسیم میفرمودند یکی از آن دو موی بکتاب حروف غایت نموده
 الحمد لله رب العالمین انشی حضرت شاه عبدالرحیم صاحب خطی نوشته اند شیخ فضل الله
 صاحب که در مکتوبات شان مسمی بانفاس رحیمه صریح کرده حضرت شاه ولی الله صاحب
 موجود از آنست ای برادر من الله گاه میرسد اما بر دل گاه میرسد وانی که دل آگاه
 کیست ولی که متاداب باشد با داب ادب بر ستم است ادب خدا و ادب بنوع خدا
 و ادب خلق خدا من حافظ الاحد ببلغ ابلغ الرحال امام مالک
 رضی الله عنه در کوچه های مدینه گاهی سوار شد زیر اچه جای که محبوب ابوالعزیز
 عسید المرسلین علیه افضل التجات و اکمل النبلات پیاده رفته باشند آنجا سوار می
 شود ادب آن امام هر جا که عمارت قدیم میدید با بوب تمام بوسه میداد و بامید
 شاید که آن ظل بوستان نبوت و آن ثمره باغ رسالت بوی دوستی رسانیده باشد
 ای آخره حضرت شاه ولی الله صاحب در کتاب انشاء جای که سند و اجازت سلسله
 کامل محقق الصمدانی علی الشافعی امیر سید هدانی قدس الله سره العزیز نوشته اند

بفرمایند نقل است از ابن حضرت که در مناسبات خود نوشته اند که در آنوقت که بسر اندرین
 زیارت قدم گاه دوم صفی الله علیه السلام رفتم چون نزدیک آنقدم گاه رسیدم
 حجر گاه و ائمه عظیم دیده شدند که جمیع کتیر از مشایخ که باریک بدن این درویش آمدند و یکی از آنها
 شیخ نجم الدین کبری بود و قدس سره العزیز و در آن حالت از شیخ سوال کردم از آنکه کلام
 فاضل شست که بمواظبت آن فرقت بنده سخن بیشتر از پیشتر فرمود که در جمله اجبار دارد
 و اما و بیست صحیح نظر کردم آن عظمتی که در این صبیح با نفهم در هیچ کدام نیافتم الی آخره و در
 کتاب فیوض الحرمین نوشته اند کسیکه اراده کند اینکه حاصل شود برای او آنچه برای ملا
 سافلی است از ملائکه پس بسبب نیست بوی این مگر اختصاص بطلارات و ملوک مساجد که
 نماز خوانده اند و در آن جماعات از اولیاء و انصار صلوٰۃ و ذکر خدا با سعادتی با جهل اسم
 از آنچه مشهور است پس این یکدیگر نیست اتمی مترجمان و هم در آن کتاب است
 ما بین فیروز میرا حضرت صلی الله علیه و سلم روضه ایست از ریاض خبث چنانچه دارد شد
 در حدیث صحیح اما وجود آن پس آنچه مشاهده کردیم از انوار و اینکه هر که نماز خواند آنجا
 مستغرق شود و در بحر نور اگر چه انفات نکند و اما سبب آن پس اینکه تحقیق انسان
 هرگاه که گردید محبوب یعنی فاضل شد در جوهر روح او این برزه منالیه با این نقطه تدبیر بود
 گردید منظور برای حق و برای ملا و اعلیٰ عروج جیل پس هر مکانیکه حلول کند در آن مینها
 اعلیٰ متعلق میشوند بآن مکان کشته میشوند بآن مکان افواج ملائکه و امواج نور حضور و صافیک
 همبست و متعلق گردید باین مکان و برای عادت کامل در معرفت و حال میترس است که حلول
 میکنند در آن نظر نمیکنند میباشند همبست و باطل او مال او و خانه او و نسل او و فرزند
 و اصحاب او و نائل میباشند مال جاه و غیره را را اصلاح میکنند از این پس از همین است

نمیشدند اما رکاعین از آثار غیر کالین انبی مترجم در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه
 و قولوا حطة الا تیره نوشته اند فایده سیوم آنکه بعضی مواضع متبرکه که مورد لغت
 رحمت الهی گشته اند یا بعضی فاذا عظمی قدم اهل صلاح و تقوی تا جستی پیدا کنند
 که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن موجب سرعت قبول مغفرت است
 می باشد و از همین جا است که این دو یه را ابو سعید خدری حکایت کرده که ما روزی همراه
 آنجناب شب هنگام در غره یا در سفری نمیشیم چون آخر شب شد در پشت کوهی
 گذشتیم که آنرا دار الحنظل میگفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند ما مثل هذا
 الثنية الا کتمل الباب الذی قال الله تعالی لبني اسرائيل
 ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة تغفر لكم خطاياکم و ابو جبر
 من ابی شیه بر و این صحیح از حضرت مرضی علی کرم الله وجهه آورده که انما
 مثلنا فی هذا لامة کسفية نوح و اکباب حطة فی نبی اسرائیل
 یعنی مثال ائمه اعلیست نبوی که تخم خاندان نبوت و حال اسرار ولایت معرفت اندوخته
 است مثال سفینه و باب خطه است زیرا که نجابت از طوفان نفس و شیطان تصحیح شود و کفیر
 گناهان بسبب دخول در سلال اولیاء الله درین امته و ائمه و منتهی باین بزرگواران
 است چنانچه درین زمان ظاهر و باهر است که سلال سلوک راه خدا و بیعت توبه و انابت
 بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد و تیر در آن تفسیر است و اتخذوا من مقام
 ابراهیم یعنی یکبریا جای استادن ابراهیم را که نکی است معین بر آن سنگ
 حضرت ابراهیم استاده بنامی کعبه میفرمودند بعد از آن بر همان سنگ استاده
 ازان حج در مردم دادند و هر دو قدم مبارک حضرت ابراهیم در آن سنگ منقش گشته

در احادیث صحیح و در حدیث کنگ آسود و این کنگ هر دو از هیئت آمده اند هر
 حضرت آدم و در قربانت هر دو را چنان بیان و بیان خواهند داد تا با و از بلند
 برای کسی که سخن زیارت ایشان کرد و گوایی و بکشد مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف
 کعبه در کعبت تحفه الطوائف عقب این کنگ استاده گذاردن مضر است اما است حضرت
 ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر جهان کنگ استاده و از
 حج داده بودند پس بعد ملت حضرت ابراهیم نزد آن کنگ تاه شدن عیادت بجای آوردن
 اگر باز ایشان میفرستند بجنور ایشان حاجت خدا بجای آوردن است و در ذیل تفسیر است که بعد
 دوست نوشته اند و آنست که نماز طواف را بطریق استجاب سو که متصل آن کنگ
 بود چنانکه آن کنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بمنزله نمند می باید گذارد و قریب
 مکان از آن مکان گفتن مجاز متعارف است قریب بحقیقت پس ظاهر این آیه معقول است
 هر چند اصل این نماز واجب است بر مذہب امام عظیم روح و عند الشافعی و حنبلات
 علیه و و قول است یکی آنکه سنت است و دوم آنکه فرض است لیکن گذاردن این نماز
 باین وضع که عقب آن کنگ باشد بالا جماع مستحب است با استجاب سو که حتی المقدور از
 دست نیاید و در تفسیر آن الصفا و الرق من شعائر الله مذکور
 بالجمله صفا و مرده را از شعائر الله بودن محض برکت جبر حضرت حاجر حاصل گشته
 که بیعت خاصه حضرت حق جل و علی در میان همین دو کوه باشد و در حق ایشان
 گزشت و حل شکل ایشان فرمود از آن باز معنی شعائر الله بودن درین هر دو کوه
 جوهر ذاتی آنها گشته زیرا که سعی در میان آنها هیئت بار مسرت بخش صفات
 سببه آیه است بعد از تعلق بان صفات هیئت شوط طواف و در حق کاین و نشانی

در حق قاصران و ناقصان و انمعنی بخواهش ظاهر از آن هر دو متفک نشود چنانچه
 بسبب آنکه چند روز در غلبه کفاریت الاضنام و تجانیه شده بود از قبله و مشاف بودن
 اهل جهان معزول گشت از آن مهالذات که یزول بصال العید یحسان
 این دو کوه باصفای سبب آنکه جابلان که ساف و نالدار بر آنها نهاده پرستش میکردند
 از شعایر آمدن معزول سافا نمکشته اند **فَصَحَّحَ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ بِهِ** که
 قصد کند چ یا عمره را **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ** یعنی پس هیچ خطرویت بر روی این جهت
 مشابیهت کفار و بت پرستان **أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا** یعنی در آنکه طواف کند
 باین هر دو کوه **فَصَحَّحَ طَوَّعَ حَيْثُ أَرَادَ** یعنی هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک
فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ یعنی پس تحقیق خدا تعالی قدر دانست عمل او را اگر گمان
 نیکند گویند بظاهر مشابیهت با کفار پیدا شده باشد مانند روزه عاشوره زیرا که او تعالی
 علیه السلام یعنی داناست بر نیات عمل کنندگان پس هر که درین مکانات بنیت تعظیم بجا
 میبرد و عمل او را بر وجهی نماید و هر که بر بنیت او ای مناسک می رود و عمل او را قبول میکند
 الی ان قال و اگر مطلق مشابیهت کفار گوید در احوال مرضیه الهی باشد موجب حرمت منبت
 لازم می آید که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی و تعظیم شهر حرم و تعظیم
 بدی و قلابه و دیگر بقایا ملت ابراهیمی که در کفار آنوقت رائج بود یا نماز کسوف و خسوف
 و صدقه دادن در آنوقت و آزاد کردن برده و ضیافت جهانمان و مهیاداشتن
 آب بر سر راهبها برای مسافران که معمول هندوست نیز حرام میگشت انتهی **ملقطاً**

تمام شد کتاب مستطاب
 فیوض ارواح قدس

بسم الله الرحمن الرحيم
 ویتعلی وعلی صلی الله تعالی علی خیر
 خلقه محمد وآله واتباعه اجمعین

فانده بیاید شاه ولی الله صاحب حمته الله در کتاب قضایات الهیه نوشته اند که افاضه
 ایجا دیه بدیه چنانکه اقتضا میکند شخص منافع را باین شیت که مشارکت دیگری و این
 ممکن نباشد همچنان افاضه تکبیه خودیه اقتضا میکند شخص کمال و شخص منافع علیه واجب
 این کمال نیز را می بینیم که ممکن نیست وجود نبی بعد سید المرسلین خاتم الانبیا و در راه
 انتهای منحصراً مترجماً دانسته شاه ولی الله صاحب حمته الله مذکور است
 باسلف صالح از مکلفین و فقهاء و محدثین و مخرج در کتابان علامه نور چشمی در کتاب
 العقد نوشته و نه انگس که گوید که بعد از وی نبی دیگر بود یا نیست یا خواهد بود و اگر نبی
 که گوید که امکان دارد که باشد کافر است اینست شرط درستی ایمان بخاتم الانبیا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم علامه خاجی در شرح شفاء قاضی عیاض نوشته
 و من ادعی النبوة لنفسه بعد نبی صلی الله علیه و سلم کالتحارب بن عبیده الثقفی و غیره
 قال ابن حجر و یظهر کفر من طلب منه معجزة لانه یطلب منه معجزة اللحد مع استحالة المعجزة

من الذين بالضرورة نعم ان اراد بذلك تبعه وكنهه فلا كفر به ملا علی قاری در شرح
 شفا نوشته و یکس جمله علی بن ابی جوز کون بنی مرسل بطهر بعد دنیا علیه الصلوة والسلام
 فیکون امره انشد و لهذا قال بعض علی بنان من ادعی النبوة فقال له ذایل ظهر المعجز و کفر
 علامه شبلی در تحفه شرح شبهات در کتاب الروة نوشته او کذب رسول او نبینا او
 جوز نبوة احد بعد وجود نبینا صلی الله علیه وسلم و عیسی علیه السلام بنی قبل ظایر و منه
 تنسی النبوة بعد وجود نبینا صلی الله علیه وسلم کتمی کفر مسلم بقصد الرضایه لا التشدید
 علیه و منه ایضا لو کان علان نبیا امت او امت بآین جوز و ذلك علی الا وجه
 و در زو ابر نوشته کما لو جوز بعثه بنی بعده صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح
 شفا در ذیل قول قاضی بیان خصایصه النبی لم یجتمع فی مخلوق قبله نوشته و من العلوم
 استحالته وجود منله بعده و محمد بوسری علیه الرحمة در قصیده برده نوشته منزه عن شریک
 فی محاسنه فخر الحسن فیه غیر منقسم و حال قصیده برده و دیگر قصاید بوسری علیه الرحمة
 اینکه جمهور محدثین لاجلین مثل قسطلانی و شبلی و شیخی و ربلی و عراقی و بلقینی و غیرهم
 اسناد و اجازت آن روایت کرده اند و مشک بترک بیان نموده اند شاه ولی الله
 صاحب در اقباه نوشته اند انما قصیده الروة فاخره انما " من شایع محمد علی
 الی آخره بالجمله این عیده بهین الوب دیگر کتب هم مکتوب بر مولوی اسماعیل که
 در طبع حدیثی تام و در بطور کتب فلتی بنجام داشتند باخباران و ادعای امکان آن
 برداشتند و در طبعیان بیان برخاستند که کذب است سبحانه و اصفان و باین قصیده
 محال بالذات نیست چه عتد قضیه غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا
 خارج از قدرت الهیه نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی زیاده تر از قدرت

ربانی باشد الی آخره و درین تحریر برج اوضاع خیرانات مانا بنده انات پرسیدند و در
 همان زمان اعان و متبان آن ندان و غیر اینان بدافت آن برخاستند و تحریر
 و تحریر مولوی اسماعیل اعاجز و ساکت ساختند و در ساله تحقیق الفتوی فی رد اهل الطغوه
 برنگاشتند بعد از آن در از مولوی حیدر علی رام پوری جواب آن نوشته خود را در مضحک
 انداختند که یکی از ملانده مولوی فضل حق خیر آبادی رد آن نوشته که مولوی حیدر علی
 رام پوری بدین تشکیک گفته پس در معرکه انداختند از آن بعد که مولوی عبدالساز
 چند کلمات از آن الفاظ نموده استغفای مرتب ساختند مولوی حیدر علی رام پوری
 جواب آن نوشته آن رساله را کلام الفاضل الکبیر علی اهل التکفیر نام نهادند که مولوی
 معین الحق رد آن نوشته آن رساله را بنیک البجیدی البشیر نام داشتند فقه کونه
 مولوی اسماعیل و مولوی حیدر علی را منقول بودند این مسئله از سلف از عده مقالات
 بود که در تحریرات خود بدان مشک نمودند و با آنچه مذکور شد ظاهر گردید که متشاور و سوسه
 عدم نقل نیست مگر قلت نظر بر کتب و تفسیر و استجاب بر آنچه در یاد ازین چه خواهد بود که از
 کتب جدا مجده و تفسیری السندیم اطلاعی نیست و این مسلحان معانی و جواب ذاتی و امکان
 ذاتی بکند استند به سید محمد و علامه پوری و در کلام الفاضل الکبیر در جواب
 رابع عشر بر صغیر شصت و سه از نسخه مطبوعه نوشته شد مراد از آن اگر احتمال مساوات
 مذکور با امکان وقوعی است یعنی سلب ضرورت ذاتی از طرفین و سلب ضرورت غیرتی
 از جانب عدم یعنی سلب امتناع بالغیر پس این امر از غیبت و تبسبب امواتی غایت
 نفیس البسبب چه احتمال امکان مذکور را مادر هر قول خود نفی میکنم انتهی و در صفحه
 لایحه بلا فصل نوشتند پس در امکان ذاتی بلکه استنادی بر کون مساوات

مذکور الی آخره در صفحه هشتاد و سه نوشته شد و از جواز بلوغ در حکام کرامیه امکان وقوعی
 و انکس میگوید که در امکان ذاتی و استعدادی که صحیح تعلیق قدرت است الی آخره با جمله
 بعین مقدمه ندارد جمله جوابات متعلقه این نیست است که جایجا بار بار می آید و قطعاً و یقیناً
 معانی این الفاظ نمی دانستند و خود را ناحق رسوا ساختند علاقه تو شیخی در شرح تحریر نوشته
 و الاستعداد و بسمی لا مکان الاستعداد می و الا مکان الوقعی البقاء و هو عبایة عن
 البنیو للکمال تحقیق بغض الاسباب و ارتفاع الموانع قابل للشد و الصقف الی آخره
 در اینجا صاف ظاهر که معنی امکان و نوعی و امکان استعدادی و غیر همانند نیستند
 و نه نفی یکی و اثبات دیگری معنی ندارد و همین است حال جمله تحریر مولوی جید علی که
 از تکیست التجیدی البقیه ظاهر بهر حال این بر دوگان یعنی مولوی اسمعیل و مولوی جید علی
 را در اشتغال بالغیر کلامی بنور بلکه بران اصرار داشتند حال آنکه هوای نجدیت با نقضای
 طبعی باطل یا خضر اع جدید گردیده نفعتن موجود بودن بسیار کسان بر ابرقائم الکبر پس
 در جمیع کمالات در عالم دنیا شایع و ذائع گردیده و مشک بعضی روایات شاذه که در
 غیر صحاح واقع و محدثین در کتب موفیهات نسبت بآن روایات کلامها کرده و خضر
 صوفیه آن روایات را که در کتب خود ذکر میکنند تصریح می نمایند معنی مراد آن
 نبیجکه اصلاً مفیده نیست مثل حدیث الارضون سبع فی کل ارض نبی کینکم و
 امثال ذلک لا علی قاری و در مختصر معنوع فی معرفه الموضوع نوشته حدیث النبیه
 سبع فی کل ارض نبی کینکم می رود عن ابن عباس قال ابن کثیر بعد غزوه لابن جبر
 و هو مجهول ان صح نقله عن ابن عباس انه اخذ من الاسریلیات و ذلک امثال
 اذالم یصح سنده الی محصوم فهو سر و علی قایل شاه عبدالعزیز صاحب رساله مختصر

رد یا نرسیده اند و الصوفیه فاطمیه مجموعی غلی آفتاب ند العالم یعنی عالم المثال نال
 اشیخ اکبر فی الباب الثانی من الفتوحات فی کلام له وحق الله تعالی من جمله
 عوالمها حالها علی صورتها اذا البصر بالعبارة بنفاذ فیها نفسه و قد اشار الی ذکر عبارت
 من علی بن ربه فیها برومی عنه من حدیث الکعبه و انها یستند واحد من رعبه غیر
 وان فی کل ارض من البیع الارضین خلقا مثلنا حتی ان فیها اربعین مثل و حدیث
 هذه الروایة عند اصحاب الکشف و کل ما قبلها حی ناطق و هی باقیته لانفی و لا تبدل
 و اذا ادخلها العارنون فانما یدخلون بار و اجم لا باجساد هم میترکون هبیا کلهم فی
 هذه الارض الدنیا و یجبرون منها الی اخره و اول آن عبارت اینست و فی کل نفس
 خلق الله فیها امی فی ارض الحقیقه عوالم بعون اللیل و النهار لا یفترون و یمیز جملة
 عوالمها راجع است بوی نفس و بر این نظر بر ظاهر که دعوی تجدید بی اصل محض است

من الفائدة الجلیله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد
واضح باد رساله عليه صولة القادرية كه ماش منجست از سال انجاش جاوى برقع
ودفع او نام دوساوس مولوى نذير حسين در بحث ورد شيخ عبدالقادر جيلانى شين
كه محتاج محمد سراج برامى دور كردن خالذ راه اولاً از معرفت حضرت بابركت شاه
احمد سعيد صاحب زاد بر كا تهم خاض خدمت مولوى نذير حسين صاحب خسته وبعد رسيدن
حضرت بابركت شاه احمد سعيد صاحب زاد بر كا تهم متضمن رسانيدن رساله بولونى نذير
و بجزواستفاض مولوى نذير حسين از جواب يا شاعست آن پرداخته حالاً متبعان مولانا
مولوى نذير حسين صاحب راصلا ميده بايد كه با مولوى نذير حسين دست و گريان مگر ديد-
يد دن احد الامر بن دامن نشان مگذارند يا جواب و يا شاعست توبه از بر فعل ناموا بكن
ناكيد براعلان حق و تشديد پراخه انان معلوم بكنان است و اگر بوس صاحب ممدوح روبر
نماز مبره رالا نكر كه از دشان تيرى نمايند و اصلا بر قهر و تحير نشان انفات سازند

چه مای استمداد ما علینا الله ببلای قبل از شروع در مفسود و مناسب نمود و توفیق اصل ملام
 و توفیق بحصل کلام با خضار تمام نمیداد الا انهم باید دانست که اصل این عمل ثابت است
 بطریق معتد هستند از غوث الشفیعین قطب الکونین مولانا شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 تعالی عنه و در کتاب بجهت الاسرار هم منقول شیخ عبد الحق دهلوی علیه الرحمته در زبدة الاسرار
 نوشته این کتاب بجهت الاسرار کتابی عظیم و شریف مشهور است و مصنف آن از علماء
 قزوت مشهور و معروف و احوال شریف و می در کتب مذکوره از دهری که از مشایخ بزرگ
 و نقاد من اسماء الرجال است تعریف مصنف نقل نموده و از جذری صاحب حصن
 حصین خواندن او این کتاب را بر شیخ خود و اجازت دادن شیخ او را بدین واسطه
 در میان صاحب بجهت الاسرار حضرت غوث الاعظم قدس سره نقل نموده و بجهت
 مرقوم است که زود حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه هر که نهفته کند بمن
 عیبی گشاده خواهد شد آن محبت او و هر که نه کند بنام من در شدنی آسان کرده
 خواهد شد و هر که نوسل کند بمن بوی خدا و حاجتی فضا کرده خواهد شد حاجت او و هر که
 دور گشت ناز کند او و بخواند در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بجهت
 در دو سلام بر حضرت رسول الله صلی الله علی و سلم فرستاده آنحضرت را ذکر کند
 زان بعد یا زده قدم بوی طراوت بر دو نام مرا ذکر کند مذکر کند حاجت خود را بر
 آن حاجت فضا کرده خواهد شد بفضل و کرم او تعالی شایسته این است ترجمه آن عبادت
 شیخ عبد الحق دهلوی علیه الرحمته در کتاب اخبار الاجرام این نقل کرده است
 و در آخر زبدة الاسرار در آداب طریقه فادیه که اجازت آن از شیخ خود ذکر کرده
 می نویسند و ملازمیت صلوة الاسرار که بعد از آن یا زده قدم و نقل است

و شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی علیہ الرحمۃ و کتاب اختیار ختم قادر بہ نقل نموده اند
 در آن مرقوم و یکصد و یازده بار شینا شد با شیخ عبدالقادر جیلانی را جازت نامه میرزا
 دستخطی شد عبد العزیز صاحب محدث دہلوی علیہ الرحمۃ تبریکت خاص تخریج اینکه
 اجازت این عمل مبارک بطریق متعدد و تکرار کتب متنوعہ رسیده است اما آنچه معمول است
 و در استعمال فقیر است این پنج ترمودمان موجود چنانچه آن اجازت نامه در برائی وارد
 کرده شده بود بر مولوی حیدر علی صاحب رام پوری و آخر این کہ در جواب آن جناب مضطرب
 و مضطرب گردیدند و این ماجرا بتفصیل در رسالہ شمس الایمان مطبوعہ دہلی موجود است
 از آنچہ مذکور شد ظاهر و باہر گردید کہ ہمہ آنچه مذکور است در فتویٰ منسوب بمفتی محمد سعید الدین
 بہادر صدر الصدور دہلی و در کتب فروزہ مندرجہ آن و در فتویٰ منسوب باحمد الدین بکری
 و دیگر مخاریر و رسائل این قدر از انکار نیست ان بیشانچہ کبار ناشی است از تکرار کتب
 و کمال بیباکی و منافقت و اما اصل مثال این اعمال و عقین اوضاع و بیانات و غیرہ پس
 بدانکہ شاه ولی الله صاحب علیہ الرحمۃ در کتاب ہوامع نوشتہ اند چند نوع از کرامت
 از پیچ ولی الامانہ منفک نمی شود و در تفصیل آن نوشتہ اند و از آنجملہ ظهور
 تاثر در دعای او و در فی و اعمال تصرفیہ او اما عالمی بغیر او منتفع شود و ہمدان کتاب
 است اجتہاد را در اخراج اعمال تصرفیہ راہ کثرت مانند استخراج اطباء اجتہاد
 قرابادین را و ہمدان کتاب است اصل و عقین عدد و اوضاع و بیانات خاصہ
 مناسبات است کہ محذورات بلکہ میباشد با موکہ تاثر این صورت منالہ بہ اختیار
 ساعات فریہ با جابت یا استحضار قوت منالہ کہ منع آن تاثر است بخصوصا
 و تاثر اغراض میباشد مابرو یا و لغت و این معنی است طویل الذیل و ہمدان کتاب است

این نذر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مغال صبح نخستین
 در چشم را بآن نور دوختن و یا نور را که در گفتن تا نذر را بار گرفت مکتبه را فوّه مبدد را چنان
 نفس را می نشاند آتشی شاه عبد العزیز صاحب علیه السلام فرموده اند و بعد نماز عشاء در
 بهر مینه که باشد صد بار منوجه بیست و نه نوره نوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر
 صلی الله علیه و آله نموده باید خواند در رساله سی نفیض عالم مطبوعه مکتبه در لکهنو موسس
 حالایانی نماید که در سوسه شرک فی العلم و شرک فی النصف در اطلاع انبیا و اولیا بجلال
 و بجلال ما و اعدا دشان با و این و سوا این قسم ناشی است از کمال سوء فهم و نادانگی انفلو
 کب و فیه باید دانست که نیست شرک مگر اثبات علم ذاتی و تصرف استقلال مطلع
 ساختن هر نبی را بر اعمال مستبسان او که فلانی امر و چنین میکند و فلانی چنان اطلاع
 آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین و دشمنان آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم اعمال نیک و بد ما را و اخلاص نقان ما را و بودن لی را و خدین و حمایت کل شیئی از
 طریقه او و مذہب مسئله او و نسب و قرابت او و آنچه مذہب است بآن و الله جبار مجید
 و ارشاد آفرین انسان گردانیدن بعضی اص اولیا الله را و دادن تصرف در دنیا و کلاما
 حاجات حل مشکلات خود از آنها بطلبند و می باید و زمان حال آتیا در آن وقت
 حسن مترجم این مقال است بحسن آیم بجان گردانشی بدین و غیر ذلک الکلمات
 العالمه و الحالات الاسامیه التي اعطاها الله تعالى في عالم البرزخ ثابت است در دین و
 معراج در کتب انبیاء مسلمین چنانکه شرک باشد بلکه شرک است و گفتن چیزی را که در دفع
 شرک نیست و در شرع ثابت است بهم چه شرک کردین است در جهالت و ضلالت اگر حرفیان
 را بیکدیگر کتب و مترس نیست اینهمه که گفتیم در کتب مندا و له مصنفه شاه ولی الله صاحب

و شاه عبدالعزیز صاحب رحمتہ اللہ علیہما نیز فرمود کہ چندی از ان درین رسالہ مصمم می آید
 و السلام علی من اتبع الهدی و ترک الہوی بسم اللہ الرحمن الرحیم و سلام علی عبادہ
 الذین اصطفی اما بعد در آخر ہفتہ المکہ کہ حالش قبل ازین شکارش بافت یک فتوی
 منسوب بہ لوی نذر حسین صاحب کہ لفظ فقیہ مصمم با نام مشتم از نظر گذشت در آن مرقوم کہ از
 خواندن با شیخ عبد القادر شینا لندہ و یا ہیک کہ ندایا است بافت شرک بچی وجہ
 لازم می آید اول اشراک فی العلم دوم اشراک فی الشرف الی آخرہ از ملاحظہ تمام جواب
 ظاہر است بر امل الباب کہ بچارہ مجب از غناہت لغوی ہم بیاضیب نہ معنی اشراک
 فی العلم و اشراک فی الشرف میدانند و معنی لغوی و عبارتی کہ در جواب نقل میکنہ معنی
 آن ہم نمی نمود و نتیجہ دلیل از دعوی بیگانہ و از حوالہ حکم سورت خاصہ مسلمہ سئلہ کہ مکین
 معتبرہ کہ فائدہ افنای معتقدین است و ہم مطلوب باین غافل و اہل مدار تفریط و افراتہ است
 ہر از اخلاط کاش بحث رسم المقتی از در النیار و حاشیہ اش کہ در جواب ناویدہ ولی تہجد
 بان منک منودہ و بدی و تہجد ہی بشنو کہ مدار اشراک فی العلم و اشراک فی الشرف
 بر علم ذاتی و شرف استقلال است کہ در فوز الکبیر و فتح العزیز مصمم جا بجا مصرح گو جا
 ذکر فیودہ نمودہ باشد کہ محول است بر تصریحات قطع نظر از ان سہمہ در ہمین جواب
 نقل میکنہ و بطرم من کون غیرہ غیر مشرف فی ملکہ بوجہ من الوجہ الابارہ کہ نہ عالم
 بالکل د کون غیرہ غیر عالم بالکل الا باعلامہ و معنی آن نمیداند و نہ جانیکہ گفتنی الجمالہ
 ہر کہ باین اعتقاد از مسافت بعیدہ اولیاء اللہ را ندانند کہ از احوال ما مطلع میشوند و
 ادواح ایشان بر ندای ما علم میدارند و کتابش زرق و زراخی آن و دفع بلا و نقصان
 و دفع تنگی میکنند الی ان قال بیشک از زمرہ متبرکین استہی قیدی اعلام خلدی

از خدا ذکر میکرد و طلب اینکه با وجود عدم ذکر قید هم آخر کلام با دانش و ذلیل بعربی
 مرتبط نیست و دعوی بلفظه همین است که از خواندن یا شیخ عبد القادر شنبه یا هر یک
 که ندانیم است قیامت شرک بخند و چه لازم می آید در آخر کلام محصل دلیل اینکه هر
 باین اعتقاد از حرافت بعبه او یا الله یا الله که از احوال باطل منع شوند و ادوات ایشان
 عبارتست از عالم میدارند و کثایش رند و زانی آن الی آخره از اینجا ظاهر که مدار شرک بر
 اعتقاد است پس لزوم شرک از خواندن یا شیخ عبد القادر شنبه است که اصل دعوی
 بود بر نفی گردید اگر باین اعتقاد بخواند شرک گردد بلکه بنفس اعتقاد اگر شرک است
 شرک گردد و بخواند و اگر بخواند و این اعتقاد بخواند شرک نباشد و از اینجا ظاهر که معنی
 لزوم نمیداند و قاعده کلیه که وجه لزوم بدون لازم محال است و در جواب بی محل
 نوشته است معنی آن بهم نفی نه حالا باید شنید که حاصل تمام تطویل و فطایل آن است
 که خود نوشته که عالم غیب بخلق ثابت گردان است و از این شرک فی العلم می شود
 انهمی از اینجا هم ظاهر که معنی عالم غیب نمیداند و از اقسام او دانسته که اقسام خاصه
 نیست اطلاع ندارد از فتح العزیز عبارت تفسیر سوره منزل فعل نموده از آخر آن باین
 عبارت ترک کرده اما مطروعه می یابند و در حقیقت در شبهه واقع شده اند که بیان
 آن شبهه در بین مقام اجنبی است و عبارت دیگر از تفسیر فلا تجعلوه اند و او چه نام
 فرقه پیر پرستان الخ بر میسندگان نهیده از آن مقام ظاهر که حکم شرک در اینجا
 رعایت است که بعد ذکر آنچه فرقه مرفوم است اینست تفصیل که آنکه در عبارت
 دیگران را با خدا همسر میکنند و در اول مشهور که به چکس در عالم نیست که برای خدا
 شیرینی در وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت اعتقاد کند عجیب عبارت

تفسیر عزیزی بیکانه از بحث نقل نموده از جهان کتاب در تفسیر سوره جن میگوید که غیب
خاص و لغز علی غیب مطلق است نه غیب اضافی و بر غیب خاص خود مطلع میکند و اظهار
بر غیب مبدی کسی را که پسند میکند و انگیز رسول می باشد و او را اگر چه اظهار غیب
حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است از مرقاه ملا علی قاری که عبارت
خارج از بحث نقل نموده در جهان مرقا است در شرح حدیث صلواتکم بلغنی حث
کنتم قال القاضی و ذالک ان النفوس الزکیة العذیبة اذا تجردت عن العلائق
البدنیة عرجت و اتصلت بالمالا الالهی و لم یبق لها حجاب فترى کل کلک بدنیة
او باخبار الملک لها و فیہ یطلع علیه من سیر له و در جهان کتاب است لغیب مبادی
و لواحق زبا و یها لا یطلع علیه ملک مقرب و لانی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالى
على بعض اجابته لوجه علیه و خرج به الک عن الغیب المطلق و صار غیبا اضافیا و ذالک
اذا تنور الروح العذیبة و ازاد نور تها و اشرفها بالاعراض عن طلبه عالم المحسوس
و تجلیه ذات القلب مع صداء الطبیعة و المواظبة علی العلم و العمل و بعضان الانوار
الالهیة حتی یقوی النور و ینبسط فی فضاء قلبه فتعکس فیہ النقوش المرتقمة فی اللوح
المحفوظ و یطلع علی المعبیات و یتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تجلی جنبه القیام
الافدس بمعرفته التي هی اشرف العطا یا یخف بغيره قاضی عیاض در مقام نوشته
و هذه المعجزة یعنی اطلاع صلی الله علیه و سلم علی الغیب من جملة معجزاته العلوثة علی
الواصل البنا جزا علی التواتر لکثرة مدائها و اتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب
علامه خواجه و شرح نوشته و هذا الایمانی الایات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله
توله و کنت اعلم الغیب لا سکنتم من الخیر فان المنفی علمه من غیر واسطه و اما اطلاع

علیه باعلام الله فامر متخف لقوله تعالى فلا يظهر على غيبه احدا ممن ارقتى من سجل
 قال بن عطاء الله في لطائف المنين اطلاع العبد على الغيب من عيوب الله بنور منه
 بدليل قوله انقوا قلوبكم من النجاسة فان من ينظر بنور الله لا يتعرب وهو معنى قوله كنت
 بعينه الذي يبصره من كان الحق بعينه اطلعه على غيبه غير مستغرب وقال الحسن العافري
 الامن ارقتى من رسول لا بناني قول الرسي في تفسيره الا رسول وصدقين ولي لا
 زباده فيه على النفس فان السلطان اذا قال لا يدخل على اليوم الا الوزير لا بناني في دخول
 ابتاع الوزير معه فذلك الولي اذا اطلعه الله على غيبه لم يره بنور نفسه وانما زده بنور موهبه
 ولم يخفنا الله الايمان بالغيب الا وقد فتح لنا باب غيبه والى هذا اشار الغزالي في الغيبه
 على الاحياء الحاصل از آنچه مذکور شد ظاهر گردید که علم غیب خاص باو نشانۀ علم است
 مطلق است و منی از غیر خدا غیب است نه باعلام خدا ای غرور جل آنچه از بحر انبی
 نقل نموده بجز اعتقاد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب مراد بان علم غیب است
 و در تارخائیه موجود لا یقدر لان بعض الاشياء تعرض علی روح صلی الله علیه وسلم
 بعرف بعض الغیب قال الله تعالى عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارقتی من سجل
 در طحاوی مذکور با از بعضاوی یک فقره اما عباد مسخر و مستغنون با حلال
 من علی آیه کریمه و من افضل ممن بدعون الله ذکر نموده بذبان سرای آغاز کرده
 که پس ازین آیت بیستم مذکور در بغایب از دور اصلا جایز نیست و هم از نزدیک الخ
 در همان تفسیر موجود الخ را اینکه احد افضل من المشرکین چیست تر که عباد السبع
 المحجب العا در الخیر الی عبادۀ من لا یسجد له و سمع و عای بهم فضلا ان یعلم سرارهم
 در اعنی مصالحهم اگر ازین عبارت نفهم نیاید که این حال بزرگان نیست و نه

على العموم است بما در تفسیر المدبرات امر آنور نماید وصفات النفوس الفاضلة حال
 المفارقة الى ان قال فمفسر شرها وقوتها من المدبرات در تفسیر آیه کریمه لا تقولوا لمن
 نفلس فی سبیل الله انما الایة نوشته فیها دلالة الى ان الارواح جواهر قائمه بقوى
 بعد الموت در آنکه و علیه جنود الصحابة و التابعین و بعد نطقت بالآیات و السنن و
 على هذا فتخصيص الشهداء لا يختص بهم بالقرب من الله تعالى و برب البرية و الكرامته و
 اگر ازین نیز تسلسل نمود در رتبه الله البالغة تصنیف جدا مجد و منتهی السند مولوی اسماعیل
 انچه اعنی شاه ولی الله صاحب علیه الرحمة ببیند که چگونه تصریح میفرماید بلا حق گویند
 ارواح کائنات بعد مفارقت بفرشتگان و سعی کردن شان در آنچه سعی میکنند
 در آن فرشتگان و داخل گردیدن ارواح کامله در ملائکه اعلی و غیر ذلک الکلمات
 الالهی لا تخصی و رباب ذکر الملائکه الا اعلی می نویسند اعلم انه قد استفاض من الشیخ
 ان الله تعالى عباد اتم افاضل الملائکه و مقرروا الحشرت لا یزالون بدعون لمن اصلح
 و یزید و سعی فی اصلاح الناس فیکون دعائهم ذلک سبب نزول البرکات علیهم
 و یلعنون من عصى الله فی الفسا و فیکون لعنهم سببا لوجود حسرة و مذامته فی نفس
 العاقل و الهامات فی صدور الملائکة الساطع ان یمضوا هذا المسبب لیسبوا الیه
 انما فی الدنیا و جین سحیف عنة جلیاب بدن بالموت الطبعی و انهم کونون سفره من الله
 و عباد و انهم لم یهون فی قلوب منی آدم خیر ای کونون اسبابا لحدوث خواطر الخیر
 بهم بوجه من وجود السبب و ان لهم اجما عاتفت ثلثه الله حیث شاء الله بعبادتهم باعتبار ذلک
 بالرفیق الا علی و الملائکة اعلی و المذمی الا علی و ان لا ارواح افاضل الا ذمیمین و خلا
 فیهم و لحوقا بهم کما قال الله تعالی لیسبوا النفس اللطمیة ارجی الی ربک ما فیها من شر

فادخلني عبادي وادخلني جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رابث جعفر بن
 ابي طالب ملكا يطير في الجنة مع الملائكة يحييهم وان هناك ينزل النصارى
 وسبعين الابرشار اليه يقولون تعالى فيها يفرق كل امر حكيم وان هناك يفر الشرايع
 بوجه من الوجه واسلم ان الملائكة على ثلاثة اقسام الى ان قال تسبهم هم نفوسنا
 ورمية الماخذ من الملائكة على ما زالت تعمل اعمالا تنجيهم فبعد الحق بهم حتى طرحت
 عن اهلها ابي ابا عاتق في سلمهم وعدت منهم والملائكة على ما فيها انها تخرج
 الى بارئها فوجهها لا يصد عن ذلك الثقات الى شيء وهو معنى قوله تعالى
 سبحون محمد ربهم ويؤمنون به وسئلني من ربهما استخنان النظام اليسار
 واكتسبان خلافة فيقرع ذلك بابا من ابواب الجود الالهية وهو معنى قوله تعالى
 استغفرون للذين امنوا اذا ضلوا فاضلهم فسمعوا اذ ارحم وتدخل فيها بيننا بعد الروح
 الذي وصفه النبي صلى الله عليه وسلم كبره الوجه واللسان فخير هناك كشي واحد
 وتسمى خيرة القدس ودرجها حصل في خيرة القدس اجماع على ان فاته ميمنة نجاته
 بنى آدم من الدواهي المعاشية والمعاوية الى ان قال ليسى اجماعهم
 بان يد روح القدس ودرجها خلافة احوال الناس في البرزخ فوشية انه
 فاذا مات انقطع العلاقات ورجع الى منزله فحق بالملائكة وصار منهم والهم كالملائكة
 وسعى فيما يسعون فيه وفي الحديث رابث جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة
 ويجعلهم ودرجها اشغل هؤلاء بابلاء كلمة الله وفخر خرب الله ودرجها كان جسم
 منه خربا بن آدم ودرجها اشغاف بعضهم الى صورة جدية استبانها شديدا استبانها
 من اصل جبلية فخرج ذلك بابا من المثال واختلطت قوة منه بالشمسة الهوائية

واما كذا في النوراني وربما استضاف بعضهم الى مطعوم ونحوه فانه فيها اشتباهي فصار
 لشوقه اليه الاشارة في قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
 ربهم يرزقون فحين با اشتهم تدين من فضله لا يشبه دور باب ذكر شي من اسرار الوفايع
 المحمدية مي نوليسند اعلم ان للارواح البشرية حضرة تجذب اليها انجذاب مدبه
 الى المقاطيس وتلك الحضرة هي خيرة القدس محل اجماع النفوس المنجودة ومن يطلب
 الايمان بالروح اعظم الذي وصفه النبي صلى الله عليه وسلم بكثرة الوجه والاسن
 واللغات وكتاب فيوض البحرين مي نوليسند لما كان وجهه صلى الله عليه وسلم
 الى الخلق كان قريبا جدا من ان يرتفع انسان اليه بجمهته فبعينه في نايته او بغض عليه
 من بركاته حتى يتجمل انه ذوار اذات متجدة كمثل الذي يهيم افاشه الملهو من اعانه
 الخبايا من وهم در همان مشهد ان كتابها فاذ له به اليه انسان بجمهته ولا اريد
 الانسان العالي اليه قط بل كل ذي كبد يشاق الى شي ويوجه اليه بفضده شوقه
 فانه يندلي اليه به يبيد لفظ اذا راكه در اين كلام واقع وقصه لزوم راكه عدد زبان راكه
 بي فهم معني ان يادارند ودينجوب اجاري سازند واز كسيكه بهر از عقل ودين ودين
 باشد استفسار نمائند كه اگر فتوى تدبير حزين است است چيست حال حضرت شافعي است
 صاحب قدم سره العزيز و در احوال المحرمه بافتد مي نوليسند ومنها ان تام المعرفة
 لروحه كدين وعناية بكل شي من طريفة وذهبية وسلسلة ونسبه وقرابته وكل ما اليه
 ونسب اليه وعناية به تملط بها عناية الحق وذلك لان نفسه اذا تجردت عن
 كدورات الجسد ولصفت بالملاء الاعلى وتجلي بها لك الحق وانما يكون التجلي بحسب
 التجلي له وهذه النكتة هو الذي قصدنا له في ضرب المثل الهولي والصورة تكون تلك

النفس بكون الحق وتصير كانهات على من تدلها اليه الى خلقه لذلك الانصباغ
 الامتزاج ولا اختلاط المشار اليه فقد ذلك ينعج توجه نفسه الى هذه الامور معدة لانها
 جناب القدس اليه الى اخره ودر حال فرد نوشته اند ومن خواصه في البرزخ انه اذا
 انتقل من هذا البدن نام الى الطبيعة الغامضة التي نعم كل موجود بهمان النفس الناطقة
 الى بدنها الا ان بهمانها بهمان تدبر وبهمان بهمان عشق فحينئذ يسرى في اجزاء
 العالم بهمنه ففى الحجر حجر وفى الشجر شجر وفى الفلك فلك وفى الملك ملك لا يبعد ظهور
 علم كنهه الطبيعية المطلقة وحينئذ ربما كان من هذا الفرد انما رجسية واحكام غريبة
 الى ان قال ومنها ان هذا الحقيقة ربما صارت معدة لبعض التدبير الحكيم ليزيد فردا
 فى بعض المواطن ويكون سببا لافاضة البركات ودر همان كتاب در بيان سبب
 قلت علوم وحكم نيل از محمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وكثرت ان دون محمد
 بعد تهديد مقدمه نوشته اند اذا تمهد هذا عالم انه لقد را عدا والاعداء لظهور
 السقطة وانما را وكلما كان الاعداد اتم واوفر كان ظهورها اوضح واكثر من المعينات
 السلام الا على ذلك اعنى بهم الملايكة فخطب بل انهم قد شبهوا نفوس الكل من جنس
 عنها جلالت ابدانها الكشافة لكل من مات لمن كمل فخل الى العاكمة انه قد من العالم
 والا واليه ما فخل بجبر ودفى لكل بيد من سادات الملأ الا على بوقى لغة الحجت
 المزاك والوصول الى هذا الدلى فيدخل مخرج من هذا الدلى الى شجرة هذا النفس فتمتلى النفس
 بمعرفة اليه ثم يعود المخرج الى هذا الدلى فيحقق بهذا الدلى تدلى اخر الى ما الى النفس
 البشرية المجبوسه في جهادها وليد العالم لتقريب افاضة المعرفة على ذلك النفس
 وبهذا انزلكم انوار الملأ الا على وتشر اعدادها بعضها الى الا على وبعضها الى الا على

و بعضیها بمن نداد و ذلک حتی استلاء الجواز الذی من ارض فی النفوس من سهار ذلک
المعرفته فلذلک یكون معرفتهم فی آخر الزمان اسرع ما یكون و اصرح ما یكون بالجملة لکن
استیعاب این گونه مطالب از تصانیف شاه ولی الله صاحب نموده آید کسانی
خجیر گردود و رانجه ذکر کردیم کفایت است برای تنبیک مخالفین بر همین قدر قضا
سے رود و اما برای تنبیه جماعه بی پیران مریدان شیطان چنانچه حضرت شاه ولی الله
صاحب در کتاب انبیا نقل کرده اند رساله یکی از کبرای خویش نوشته اند که حضرت
والد بزرگوار از انبیا علی پسندیدند و طالبان را بهمان اسلوب ارشاد میفرمودند
در آن رساله مرقوم است قال فی الرسالة المکیة من الشيخ له فان شیطان شیخه مناسب
بنما بند خیر می شرح حال خاص حضرت غوث الثقلین قطب الکونین قدسنا الله سره و الا
از کلام شاه ولی الله صاحب علیه الرحمة بداند و در تفهیمات الهیه نوشته اند فاعادتم
فرسته من الا و بسته و الروحانیة و النکان التعلیم من الشيخ الظاهر و لها قدم فی الایمان
بالشیوخ و توبه المشایخ الی الطالب لمیت بغیر ما و ذلک لان الشیخ عبد القادر
له شعبه من السربان فی العالم و ذلک انه لما مات صار بیئته الممار الا علی و الطبع
فی الوجود الساری فی العالم کله فحصل من هذا الوجه روح فیہ طریقه و در همعات شیخ
اند امر و اگر کسی را مناسب روح خاص پیدا شود و از انجمله فیض بر دارد غالباً
بر بدن مینبت از انچه این معنی بنسبت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم باشد
یا بنسبت حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه یا بنسبت حضرت غوث جمالی
برای اختصار بر همین دو کلمه نقل اکتفا می رود و خواهد و امثال آن هم در کتب
شاه ولی الله صاحب بسیار اند شاه عبد الغزیز صاحب علیه الرحمة در تفسیر و کون

از رسول علیکم شهبه ایمن را بنده یعنی و باشد رسول بر شما گوازی که او مطلع است
 بنور نبوت بر رتبه بر مشدین بدین خود که در کدام درجه از دین من رسیده و حقیقت
 ایمان و صیبت و عجا بیکه بدان از ترقی بحجوب مانده است کدام است پس اوست شناسد
 گمان آن شمارا و درجات ایمان شمارا و اعمال تنگ و بد شمارا و اخلاص و نفاق بشمارا
 الی این فال دانین است که در رد و ایات آمده که هر نیمی را بر اعمال متنبیان خود مطلع می سازند
 که فغانی امروز چنین میکند و مشکلی چنان الخ و در تفسیر علین نوشته اند تمام طین
 بالامی هفت آسمان است و با این آن متصل سبده الهی است و بالامی متصل بجای
 سرش مجبیه و ارواح بجان بعد از قبض در انجائی رسد و مقبران یعنی انبیا و
 اولیا و آن مستغرمی مانند دعوا و صلوات را بعد از بایندن و رسیدن تا مهاک اعمال
 بر حسب مراتب و آسمان دنیا یا در میان آسمان دوزخ یا در جهنم قرار میدهند
 و غلطی بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب دیگر
 درستان بر قبر مطلع و سنانس میگردد زیرا که روح را قریب و بعد نکالنه مانع
 این ادراک نمی شود انهی واضح باد که انجا و الجدا از جهاد با جمعیهم من اولهم الی آخرهم
 میگویند که جهادات را روحی و حیاتی و شعوری و ادراکی نیست و از غایت جهاد
 بیند انند که این بخشی است مفروضه که معتزله و غیره متبذره اجداد انجا و این مذموب
 جنبه بارهاخته اهل سنت بر و آن برداخته اند و در کتب مبسوط تفسیر و علم کلام
 این همه ماجر را مرقوم چونکه رسائی خصم این طایفه بان کتب علی العموم و بالخصوص
 مخاطب خاص لمولوی اندر حسین صاحب معلوم بر نقل عبارت تفسیر عزیزی
 کفایت می رود و در ذیل ایه کریمه و آن منها لما یبیدا من خشیه الله نوشته اند

از اهل سنت و جماعت هر یک از حیوانات و حیوانات روحی است مجرد که نمیرد از آن
 بلکوت کل نمی درایه مسیحیان اندکی بیده ملکوت کل شئی فرموده اند و آن روح مجردی
 و ساعده و ذرات است و صلوات و تسبیح هر چادر و حیوان که منطوق علام الهی است در آب است بسیار
 مثل کل زند نام صلوات و تسبیح و آن من شئی لا یسبح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم بهمان شئی است
 لیکن آن روح را علاقه تدبیر و تصرف در ابدان آنها نیست و نیز از آن روح بشود در بدن
 حیوانی می رسد بلکه در رنگ و احوال و ملائکه که در ابدان خود بدون توسط روح حیوان تصرف
 بینا بید این روح تیر بر نو و شعشان بر جسم خاص خود می اندازد و در نفوس از اجزای فعال
 شعور داده تیر سر بر می اندازد و این لعش و اسیر نیست تا مورد تکلیف و ذرات مفاسد
 شتر و در عالم آخرت ظهور نماید این ارواح در ابدان خود و لیس می خواهند شد و همین سبب
 شهادت خواهند داد و نطق خواهند نمود و احضان و شمار بهشت اجابت ندای ایشان
 خواهند کرد و درس نشاءت که حکم ارواح در آن غالب نیست بقوت نفس قدس به
 آن تعلق بر توفیق اندازد و باز مسطور و محبت میگرد و ازین است که اشجاء و احیاء و حیوانات
 بحسب با انبیا و بفرموده انبیا تکلم و نطق و ادای شهادت و اجابت و امتثال او
 امر نموده اند و قدر متواتر از آن از حضرت انبیا منقول و مروی شده الی ان قال کریم
 کردن سنون و سکوت او چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را در برگرفتند صریح دلالت
 بر شهود حیات او میکند و ای لوانزلنا به القرآن علی جبل الراءیه فاشکب متصدعا
 من خشیه الله اصرح ایات است درین باب و بعد از تاویل الی غیر ذلک الی ان قال
 الواضحه الباهره انتهی اگر حجاب مولوی نذیر حسین را ازین تسلی نشود و عبارت
 تفسیر تریز می ازین جهت که فارسی است اینهم نیاید تا در طعنه جلیل مزجه

حصین حسین کہ ہندی است و ساختہ برادر زردشان مولوی قطب الدین پند
 و ترجمہ حدیث ان الجبل بادی الجبل بمسجد امی فلان ترکیب احد ذکر اللہ غلام
 قال نعم استغفر اللہ ربی و بعد ترجمہ اش بر قوم حضرت انس سر وایت ہے
 کہ اس طرح ہر صبح و شام ایک ٹکڑا زمین کا دوسری ٹکڑی زمین سے پوچھنا کہ کیا نتیجہ پر
 کہنے نماز پڑھی یا ذکر کیا ہے جب وہ ٹکڑا کہتا ہے ہاں بزرگ جانتا ہے وہ ٹکڑا
 اسکو اپنے پر اور جو بندہ ایک ٹکڑی زمین پر نماز پڑھتا ہے یا ذکر کرتا ہے وہ ٹکڑا اسکو
 لئے گواہی دے گا و پھر دہرہ و درگاہ اسکو کہے اور رونا ہے اس پر حسین قرابت ہے
 کہ اذکر اللہ ایں است بیان شعور و ادراک جہاد کہ در حق اول مولوی نذیر حسین جانا
 را از ترجمہ حصین حصین می باید خواند حالا اطلاع و علم جاد را از مسافت بعید و کہ در
 دین نوابین مولوی نذیر حسین صاحب ثابت کردن علم غیب است بخلافی و افسر اک
 فی العلم و پس معتقدان نماز با جزیرہ بینند صاف و میرج در حدیث صحیح موجود اجزا
 قبیلہ قال اخبرنا ابو الاحوص عن ابی اسحق عن مریم عن انس بن مالک قال مرسل انہ
 الجنة ثلث مرات قال الجنة و الجنة و الجنة و من استجار من النار ثلث مرات قال
 النار اللهم اجره من النار اخرجه النار عنی مولوی نذیر حسین صاحب میاید کہ در سبت
 دوم معنی ایں حدیث از ترجمہ حصین حصین دریافت نمایند و اگر اشد فتوہ من الجہاد بنامند
 پر بینند کہ شرک ساختہ شان از کجسایگی رسد لاحول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم
 و بدو یا تنکہ از ان علم و اطلاع جنت بعد سوال سائل ان و علم و اطلاع بار بعد ہم استیجار
 مسخر از ان ظاہر و دیگر بار اجادیت بقسم بدان سبب ذکر نکردند کہ ترجمہ
 ان در نظر جلیل نسبت مولوی نذیر حسین صاحب را معانی ان دریافت کردن مشکل

خواهند شد که دیگر بسیار عبارات غریبه درین رساله خواندن می هستند و این قسم آنچه
 ذکر کردیم کافست که ترجمه آن در هندست با این همه تیره مدعی اگر کنند فهم سخن کج
 سر و خشت باز موقوفی نزد محسن صاحب بعد استنباط از عبارات بیضاد می نویسد
 و لهذا بآل العلامة القناری فی شرح المقاصد و لا نزاع ان الميت لا یسمع انتهی لجهت
 و مقامت بحجب مدعی ندارد و شایع مقاصد و دلائل منکرین عذاب نقل نموده از انجمه
 و قوله تعالی و اما انت یسمع من فی القبور و لو کان فی القبر احیا یسمع اسمع در جواب این
 و اما فی قوله تعالی و اما انت یسمع من فی القبور فتمثل حال الکفره بجال الموتی و لا نزاع فی
 ان الميت لا یسمع مطلب اینست که سما عینکه منفی است از کفره منفی است از موتی
 و مخصوص و محصور است در مومنین که کفره مثل موتی هستند در نفی این اسمع پس
 از نفی این اسمع که در آن نزاع نیست نفی احیاء لازم نمی آید و بر آنچه محبت کلمه ای
 او نویسم کرده اند تمسک کفره بجال موتی راست نمی شنید اما کفره او از آنحضرت
 نمی شنیدند و تفریب جواب منکرین عذاب القبر تمام می شود و بدین و فهمیدن بحسب
 شرح مقاصد را که معلوم آن پنجاره کشف الغطا را هم با وجود حواله ندیده و فهمیده
 اگر همین مقام از کشف الغطا دیده و فهمیده بودی از نام گرفتن شرح مقاصد
 خود را رسالت اختری چه در کشف الغطا در همین مجتبی موجود در شرح مقاصد
 ذکر کرده نفع یافته می شود بزیارت قبور نفوس احیاء از اموات بدرستی که نفوس
 مفارقه را تعلقی است به بدن و به تربیتی که دفن کرده شده است پس چون بایست
 میکند آن تربیت را و متوجه می شود بسوی نفس میست حاصل میشود میان هر دو نفس
 ملاقات و اضافات انتهی من کشف الغطا و چونکه اصل عبارت شرح مقاصد

و برخی گوی تجو و قیبه مجده انم و اکمل است ذکرش مناسب نمرد بعد ذکر خلاف
 ظاهره فوسسه علی الطاهرین قواعد الاسلام انه يكون للنفس بعد المفاضة ادراكا
 متجددة غیر متیته و اطلاع علی بعض خیر نیات احوال الاحیاء سببا الذین کان بهمهم
 من الميت تعارف فی الدنیا و لهذا یشفع بزیارة القصور والاستعانة بموس
 الاحیاء من الاموات فی انزال الحسرة و استئذان الملمات فان للنفس السالفة
 تعلنا بالبدن و بالترتبه التي و انت فيها فاذا ازال الحی تلك الترتبه و توجهت لغفار
 نفس الميت حصل من النفس ملاقات و اصناف از اینجا ظاهر که مذموب محبت
 حسب تصریح شارح مقاصد مخالف قواعد اسلام است حضرت امیر که این همه
 بیچارگان چه مذموب حسین چه قطب الدین چه بشیر الدین چه محمد تقی و امثالهم
 از مغذرت رجوع بکتب متداوله سهله و فهمیه مطالبان محض بی بهره نیایند
 ایشان که آنها نیز از نظر بر کتب قدیمه و دقیقه و از ادراک مطالب غامضه معروض
 از فقرات و تحریفات و انبساطات و اقترافات نباید درین جذب پرده است
 اند این مجرب ارگان همان تعلیل کبرای خویش را قبله است خود ساخته و از
 غایت و قاضی تفصیحات کبرای خویش را در خصوص بیان اغلوطات که از نحویر
 و تفسیر بر علماء اهل سنت بدرجه نهایت شهرت رسیده کان لم یسمع میکنند
 لاجل و بلا فیه الا بامده مقدمات مجوده مقدمه مردوده را اما وجود عجب
 از جواب در تقریر و تحسیر بر آوردن و بران خورند گردیدن کدام این عقل و دین
 است جز و سه را از این بعضی و امانت بمسمع من فی القبور و اما لا یسمع
 الموتی و اسطوره فوسسه عام ساخته اند حال آنکه تمام القرآن ایت کافی است

برای رد جمله اولیم این مقام است ^{بسم الله الرحمن الرحيم} الحمد لله رب العالمین و ما انت بسیر من انسی
انت لا تدیر و انین ایه کریمه ظاهر که الله تعالی نفی اسماع از مخاطب نموده ثابت مبرور
از برای خود و میفرماید برای مخاطب که نیستی تو که تدبیر جهان که در آیه کریمه انک لا تبدی
من احببت و مکن الله بهدی من یسئ و آیه ثانیه ایست انک لا تسمع المونی و لا یسمع

الصم الدعاء اذا دعوهم برین و ما انت یها وی العمی عن خلا لهنم ان یسمع الا من یؤمن بالله
فهم مسلمون درین ایه کریمه نفی اسماع مونی از مخاطب نموده احسن اسماع مخاطب
در مسلمین فرموده پس حمل که در این آیات بر ذلت و تشدید ادراج مفاد و محسن
بی ربط و نیز اسماع چیزی دیگر و اسماع چیزی دیگر و مراد از اسماع اسلام و اقیانوس
قل انما انذرکم بالوحی لا تسمع الصم الدعاء اما یتدرون نه اینکه کافران و از انحضرت
نمی شنیدند باز در بخشش تجربه می نویسد و از ترکیب عبارت فارسی حم آشنا
ندارد و در نسخ القذیر و کافی و کفایه و غایه و غنی و غیره کتب فقه از اینکه مبت
نمی شود مشحون اند پس نزدیک قبر رفته مذکر دن بدخواست دعا مفید و جایزند
درین سبب بسیاری از فقها طلب دعا را از میت انکار کرده اند چنانچه در کشف
الغطایخ الاسلام نوشته است و انتهی تا بینندگان بدانند که مجیب این کتب را داده و
فهمیده است حال آنکه چنان نیست اگر همچنان بود که مذسب بخد بر اختیار کرد
در کتب فقه این امر در کتب الایمان مذکور و این قسم در اینجا موجود که نبی یاز
نزد خزینه بر عرفت است و همان فتح القذیر در آخر باب مذکور لانا نقول بینه لا یبعد
الا علی الحی لان المتعارف هو الکلام معه و همداران موجود و اختلاف فیه انکان
بناء علی انکار عذاب القبر مکن و الا فلا یصور من عاقل القول باعذاب مع عدم حاسر

و در کتاب خیابان از کتاب مجاز و منع تعقیب در گفت ثابت کرده شده است بمقتضای
 در آن موجود است که بردفت زیارت فیه از طرف پائین رود و از طرف سر تابت
 را در بعد تعقیب نباشد این همه امور در دو اسبختیاتی ظنی گردیده و در اینجا خبری
 بقدر فهم محیب از کلام او مذکور میگردد و بیبندگی از همین کلام ظاهر که بسیار فقهای
 منکرین طلب دعا از بیت منکر سماع است اند و استناد بکشف الغطا همان گفت
 الغطا را چه ببندد و بفهمد که آن بسیار فقها گمانند و جهان اند و آنجا موجود و ظاهر است
 که از فقهای آنانکه قایل بسماع و ادراک است اند قایل بجزا اند و آنانکه منکر اند از آنجا
 این را نیز انکار کنند و در همان گفت الغطا است شیخ در شرح مشکوٰۃ مسئله علم و سماع
 است متصل فاشته و بعد گفتگوی از تعقیب جمیع احسن و جود ثابت کرده از آنجا باید
 است انتهی و آنجا اگر چه ببندد یا باند که می نویسد با بطلان کتاب دست مملو و مشهور
 اند باخبار و آثار که دلالت میکند بر وجود علم مرئونی را بدنی و اهل و بیابان منکر نشود
 آنرا اگر جابل باخبار و منکر بدین رسم در آنجا است که کلام درین مقام بحد اخطا و نظیر
 رسید برغم منکران که در قریب این زمان این خرقه پیدا شده منکر اند استبداد
 و استعانت را از او بیامد که فعل کرده شده و از این در دار فانی بدار البقا انسخ
 و در کشف الغطا هم بر انکار استناد نمیکند نموده است پس از کشف الغطا مستند
 در خصوص همین مسئله بهین محبت ثابت که آن بسیار فقها جابل باخبار و منکر بدین خرقه
 نویسد استند بر لفظ بسیار فقها خوردند گردیدن و از حال شان چشم پوشیدند
 و خود را در از ناب مقطوعه معتزله که انکار علم و سماع مرئونی شعار شان است و در
 اتباع شقی این تمیبه و اقل کردن و در اقرار مخالفت خود از جمهور اهل سنت

نال کردن از عقل و دیانت که بسیار بعید است بر خد که لازمه بخت است ملائکه بن
 حجر درج هر ششم نوشته من خرافات ابن تیمیة النبی لم یلقها عالم قبله و صایر بها منکر
 بن الانام انه انکر الاستعانت والتوسل بصلی الله علیه وسلم و لیس کما انفری الخ
 فتوی مشهوره مندا و له صاحب فتح الغریز علیه الرحمة پیسیند که در آن مرقوم باین
 انکار ادراک و شعور اموات اگر کفر نیاید در الحاد بودن او شبهه نیست در تحفه
 اساعشره موجود پس حال ارواح در قبر حال ملائکه است که بتوسط سخی و دینی کار میکند و
 مصدر انفعال حیوانی و انسانی میگرداند یعنی باز از برای نقل نموده من قال ان ارواح المائمه

حاضره فعلم بکبراه و فهمید که نفس مراد است ورنه چه خواهد گفت در حق صاحب تفسیر
 غزالی که در خطبه در تفسیر شخص تفسیر سوره بقره دوباره آخرین نوشته اند که اکثر
 مسلمین در صلوات خمس و جمعه و جماعات و محضر ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زبانت
 بنور صلوات عرفا بنیاد است این سوره با شرف و استعداد می نمایند و چه خواهد گفت
 در حق ملا علی که در شرح شفا در ذیل قول ان لم یکن فی البیت احد فقل السلام

علی البنی و رحمة الله و بركاته می نویسد لان روح علیه السلام حاضر بچون شهادت السلام
 و شیخ عبدالحق در جامع البرکات نوشته و می صلی الله علیه وسلم بر احوال و اعمال
 امت مطلع است و بر مقربان و خاصان درگاه خود ممد و منیف و حاضر و ناظر است
 باز نقل نموده عبارت بحر رائق و من ظن ان المیت یتصرف فی الامور و ان الله
 و اعنفه بذلک مراد تفسیر و استقلال است ورنه چه خواهد گفت در حق ملا علی
 مسند خود که کلامش بالا مذکور شد و در حق صاحب تفسیر غزالی که در ذیل
 ای که می و القمرا اذا شفق در سوره انفک میفرمایند بعضی از خود

اولیا الله را که اله جابر و تکمیل و ارشاد نبی نفع خود کرد و اینده اند و درین حالت
 محسوس نفرت و در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها
 مانع قوه باین سمت دیگر در او و ایشان تخیل کمالات باطنی از آنها میسازد
 و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و می یابند و در این
 حال آنها در آنوقت هم مترجم باین مقال است مع من آیم بجان گز نو آئی بر تن
 و چه میفرمایند و در حق صاحب تفسیر غزیری از جهت آنچه در تفسیر بطول الناس
 السحر ارقام فرموده و در بیان خفیت سحر بر تاثیر نفوس مفارقه و بدون آن
 از اسباب خفیه در عالم تصریح نموده و در بیان اسام سحر بدون ارواح خفیه
 از ان قسم فضلا عن الارواح الطیبه ثابت فرموده نیست اول فرشته اند قسم سوم
 از ان پیدا کردن برست و درین مسخره و درمی افتد که اهل انسانی را که توبه
 القلب و التوبه مرده باشد نفیض نمایند و بعد از ان بروح او را بخوانند بعضی الفاظ
 که مشتمل بر ذکر کبرای میباشند یا باشد و بظلم مفرط نسبت بآنها و آن جان
 میبکند و بخود منجذب میبازند و بقوت آن الفاظ و نهادن نذ و در بدایا آن
 روح را در حکم و قابوی خود کنند بحدیکه مانند غلام یا نوکر بهر چه امور فرمانها را انجام
 دهد پس این عمل محسوس با مستلزم کفر است یا قریب میرسد آن میرساند و نامایب
 این قسم ارواح که بدو گاری امور شهویه و غفیه متوجه می شوند نمی باشند
 الا از جنس خفیت مثل هندو یا ساق پس محال است جانشان نیز درین عمل لازم آید
 انتهی مولوی تدبیر حسن صاحب پیدند لفظ مددگاری را از جادیت خود برز
 آیند و نسبت دوم فرموده اند اکثر اسام سحر را از کلمات مصطفی علیه السلام

الصلوات والسلام اصلاح نموده و کفر و شرک را ازان دور کرده استعمال کرده اند
 اصلاح قسم سوم تحصیل ربط با روح لطیفه صلیا و ادلیا است که اکثر پیشه بان بعضی آنند
 و در جواب خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
 غلات و ارسال ثواب صدقات بر اسمی آن ارواح منظور میدارند انتهی و همچنین
 هر دو حال تفسیر نمائیم فایده موجود میسر یابند چون بدن آدمی را بعد از موت
 با تشبیه سوزن ارواح لطیفه او با دو و آتش آمیزش نموده مشابهت نام با تشبیه
 و ضعیفان پیدا کنند و این است که اکثر ارواح کسانکه سوخته می شوند بعد از موت
 حکم شباطین میگیرند و با دمیان می چسبند و اندامها میسوزند و بعد ذکر فوائد
 و فن میسر یابند تا بر این است که از ادلیا مد فوین و دیگر صلیای مومنین منتفاع
 و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز منتظر انتهی باز نوشته
 و استعانت بفرای زرق و دفع بلا و طلب ولد و غیره ازین کلمه ازان بزرگان
 هرگز روا نیست چه استعانت از غیر خدا درین امور جاریست و ذکر نموده حدیث
 اذا استعنت فاستعن بالله و دخل خود در معقول و منقول ظاهر ساخته نوشت
 که اباب نقبه و اباب شعیب هم شعر این معنی است و تقریر بسید در این باب اینجاست
 محالست در تحقیق استعانت رساله جداگانه نوشته شد و اینجا اشارت را از آن
 کرده شد انتهی حال تقاضاست که از عنوان جواب معلوم بود الا طالع صاحب گردید
 که رساله دار هم هست فتوی هم نوشته و در تحقیق استعانت رساله نوشته که
 معنی استعانت نفیحه و نه اینکه استعانت باشد چه مراد است و از استعانت
 بزرگان چه مقصود اگر فهمیده بودی قید در این امور ذکر نه نمودی

بتفید در این امور قاعده منفرده اهل معقول و منقول برهم نزدیکی دادا هستند
 فاسخن با صده وایک تنقین بر زبان نیاروی طرفه تماشاست
 که اول از همه این وسوسه فصل شفی این بتبیه کرده که در علاج او امام سبکی غفر
 خبر شانی و تقریر و تحریر کافی فرمودند بعد از مدتی که در انت این قیاسیه شیخ نجفی
 رسید و آن فتنه خوابیده بیدار گردید بدفع آن علماء حرمین و همین دست انحراف
 نمودند من بعد که بخدیت در چند شیوع یافت و مولوی اسماعیل و مولوی
 اسحق نرجان آن شدند درویشان تبریز از پیش تحسیر و تقریر شایع و ذالیع
 گردید و همه را از جواب عاجز گردانید با این همه حضرات نجفیه استخوان غالبانند
 بر جا که همان سخنان مردود نامعقول را پیش می آرند گفته گفته می شناسم
 بسیار گویند و زشتایک نمی باشد اسرار جود باز نشوند استعانت از خدا
 طلب عون است با بجا دیان بقول اشعی کن فیکون و مبت مزاج در اختصاص
 آن نجف ای تعالی و عدم جواز آن از غیر او سبحانه و استعانت از بزرگان طلب
 عون است بدعا که شان از خدای تعالی که از مباب او تعالی در خواسته است حاج
 گمانند و همین است متنازع فیه و ظاهر است که استعانت باین معنی از خدا است
 معنی ندارد پس حدیث اذا استعنت فاستغن با صده و آیه کرمیه وایک تنقین
 با بحث جلالت ندارد علاوه بر حجج و در جوهر تنظیم تفصیل نوشته است و حال امور
 مذکوره اینکه شاه ولی الله صاحب در رساله عقاید مندرجه تفهیمات نوشته اند
 لا یشتفی من عبثا و بر زرق مرزوقا و لا یکتف حرا الا هو یعنی ان بقول اشعی
 کن فیکون لا بمعنی الثب العاومی الظاهری که انبیا شفی الطیب المرئوس و

رزق الامیر انجید فهدا غیره وان اشتبهه فی اللفظ در تفسیر عزیزی در ذیل آیه
 کریمه یعلیٰ الناس السجود مرقوم افعال عادی الٰهی را مثل انجیدن فرزند و توسیع
 رزق و شغای مرتضیٰ و امثال ذالک را منکران نسبت با رواع خبیثه و اسامی
 و کافر میشوند و مردان از تأثیر اسمانی الٰهی با خواص مخلوقات و مبداء از دوی
 و عاقبت با دعای صلحای سبندگان او که هم از جناب او درخواست انجام مطالب
 میکنند می فهمند و در ایمان شایسته نمی افتد باز نوشته و اگر کسی گوید که او قائل
 مفتاح علم همه اشیا و کلیه و جزئی در هر آن از صافت بعیده از دنیا است را داده و
 حواله ایشان کرده بنا بر آن میدانند و میشوند پس این در تفسیرش پورنحت
 بهمن آیه کریمه و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو آیه نوشته و لایکن این

بگویند هذه المفاتيح عن شئ المكنات لان المحاط لا يحيط بمحيطه الى ان قال فلا يكون مفاتيح
 العلم بجميع المعلومات الا عنده انتهى و واضح باد که خبر از انجید کسی نیست که می تواند
 و بی حاجت و حسب منفعت چیزی بگوید که مخالف کتاب دست باشد و بیشتر
 و شنیدن بزرگان شنید راجع حاجت است بعلم همه اشیا و کلیه و جزئی تا که جز
 استمداد بگوید آنچه مولوی نذیر حسین فرمودند بشنو که جنس حیوان از همه اشیا و کلیه
 و جزئی در چه مرتبه قلت است و نوع انسان از دیگر انواع آن و صنف انسانی محمد
 از اصناف نوع انسان و اهل سنت و جماعت از ان است علم همه اشیاء
 نداده باشند بلکه علم بعض اشخاص بعد داده که بآن بزرگ علاقه و رابطه و
 معرفت بواسطه یا لاد اسطر دارند انحصار نه در هر آن بلکه در انات خاصه
 یاد کردن شان آن بزرگ را که از کل انات در چه مرتبه قلت و انحصار

و نسبت به جهت صاحب باشد الله تعالی روح آن بزرگ را که قرب و بعد
 مکانی مانع او را که روح مطهر بگرداند مثل دیگر اعمال احوال و با و
 کردن هم علی است از اعمال و مسافت آن عالم که با یقین مسافت با و نیست
 هر گونه که باشد از همان قبل است که با این جور و جبت همیشه و حفظ آن این
 مصلحت و خواهند جور و جبت و سنجید از جهنم است بنا بر آن مبداء و می شوند
 حالا مولوی نذیر حسین صاحب بیای ساحتی از کس استعاره عقل و هوش نموده
 دریافت فرماید که لان الحاط لا یحیط بحیطه و لا یکن فیصل العلم بحجم المعلومات لا
 عنده راجع مسافت است بدانستن و شنیدن بزرگان اندک است مستدرا
 و از ذکرش چه حاصل این قدر باید فهمید که آنچه سبب بعد مسافت مادی عادت
 خارج است از ادراک قوه ساعیه مادی و عادی غیب است به نسبت قوه ساعیه
 عادی و بطریق خرق عادت در دنیا هم خارج نیست بلکه قطعاً و یقیناً و انهم
 قوه مذکوره مجرد و روحیه و ملکیه و این غیب اضافی است نه غیب مطلق و هیچ غیب را
 غیب مطلق و خاص غیب و دانستن و حکم کفر نیست آن برای غیر خدا نمودن و این
 که جاهل غنی کور مادر زاد ندان صاحب بصران نموده حکم کنند که ادراک احوال
 علم غیب است و ثابت کنند آن برای غیر خدا کافر است استنباط
 معناد و قیاس امور بر نرخ بر امور دنیا اصلی است عظیم از اصول ضلال که بسیار
 از مغترله و ملاحظه راه زده است اینهمه که گفته شد بحث نفی و سوسه اطفال
 جلال بود چون خواهی که بحث اثبات اصلی مسئله از شیخ کرام و مشایخ عظام
 دریایی بس بدانکه شاه عبدالعزیز صاحب تفسیر و بکون الرسول علیکم تسبیح

نوشته اند که او مطلع است بر ثبوت بر رتبه هر تدبیر بدین خودالی استخره دهم
در این کتاب نوشته اند بعضی از خواص اولیا الله را که اله جبار صمد کمال و ارشاد فی غیبه
خود گردانیده اند الخ مولوی تاجیر حسین صاحب معنی لفظ اله جبار صمد یعنی نوع چند سال
محنت و مشقت گوارا ساخته از کسی دریافت نمایند شاه ولی امر صاحب در فیوض

الوین نوشته اند ما کان وجهه صلی الله علیه وسلم الی الخلق قریبا جدا من ان یخ
انسان الیه بجهده فیه فی ناسبه الی آخره و هم نوشته اند فاذا توجه الیه انسان
الی آخره و آنچه در حال نام المعرفه و فرد و حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نوشته اند
عبارات آن کتاب و دیگر کتب شان متعلقه این بحث در مابقی مذکور و همچنین
آنچه از ملا علی قاری نقل کرده ایم مولوی تاجیر حسین صاحب را لازم که بعد فهمیدن
از کسی فهمیده بنویسند که قومی نوشته شان مخالف است بحجرات این کتاب
که رسیدن مولوی تاجیر حسین صاحب بتمام مطالب آگاهان ان بعید و محال عادی است
افزای کند بجهالت و ضلالت خود در نحو بر این قومی کمال الطغوس و نوبه نصوح
از احاده بسچو شنیعه کبری باز بر سر بیان اشراک فی العادت آمد در بیان
از دم او شرک فی العلم و اشراک فی النصف که چند عبارات بی محل ذکر نمود
در اشراک فی العادت آنهم میسر نبوده خود شارع و بر ابتداء و خسترا خوف
فانگ گردیده چونکه در صورت مفروضه قطع نظر از مذکور و قطع نظر از شنیدن
در استن باخوذ است بآن بخشی نداریم و از سند و دلیل که اثری نیست در آن
کلام کرده آید باز قصه گفتن اعرابی بشتنغ باسد ایک باتباع تقویته الایمان
بکمال عرض طولی پیش نموده با آنکه نقض آن کمال توضیح کرات و مرآت کرده است

مختصرش اینکه از معنوی یا شیخ عبدالقادر اعطی شیئا بعد کجا است که خدا را بخشن
 می آیم نزد تو یا شیخ عبدالقادر اگر از لفظ الله استغفار می بیند سخت
 سفیه اند اما بر حکم بوجه الله فلیخبره قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعطی الله
 والبعض اعطی الله ومنع منه فقد استكمل الايمان فطایر این بسیار اند باز
 نقل نموده از قاضی سنه پانی بقی دعا از اولیا و مردمان یازندگان و از
 انبیا جایز نیست الخ میگوئیم که مسلم است که دعا از اولیا و انبیا است و شیخ
 فیه طلب و ما را انبیا و اولیا است از خدای عز و جل که بیهیاب است و
 جماعت از مرده و زنده جایز و در دین جدید تجدید اتباع این تیمیه از زنده جایز
 و از مرده جایز که ایستاد و رسایل شان ظاهر پس آوردن این عبارت کمال الهی است
 باطله فریبی که از ما نحن فیه خارج است و بالغرض اگر مراد از ان محل نزاع باشد
 تا هم آوردن آن بجای دیگران که مخالف جانشین است و نزدیک به هر از هم
 است شک نیست که مراد قاضی ما نحن فیه که مناسبت است که در دلیل حدیث شریف
 الدعاء هو العباده و ای که می خال در یکم ادعوی استجب علم ان الذین یستکبرون عن
 عبادتی سبطلون چشم و آخرین آوردن است و ظاهر که عرض کردن کسی
 در خدمت انبیا و اولیا که دعا کنند از خدا بر اے ما عبادت نیست و دعا خواندن
 از خدا که عبادت است و از غیر خدا ناجایز خیری دیگر است یعنی با اعتقاد خلق
 و ایجاد قدرت استغاثی بر حاجت براری که مجوزین استغاثت هم فاطمه
 بتخصیض آن بر اے خدا و عدم جواز آن برای غیر خدای تعالی تصریح میکنند
 و تبیین جهت دلیل نهی از جلال ذکر نموده میفرماید چنانچه جلال گویند

یا شیخ عبد القادر شیبانی علیه السلام بنو اجماع شمس الدین نرگ پانی پنی جایز نیست و اگر
گویند آتی بحرمست بنو اجماع شمس الدین مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید والدین
نمونه من دون الله عباد امثالکم یعنی از یکدیگر شما دعا میخواهید سوای خدای اینها
بندگان مثل شما اند اینها را چه قدرت است که حاجت کسی برآرد آتش بی خیال
آباد دهیم معنی ما جایز میگویند و اعتقاد قدرت استقلالی اولیا بر حاجت بزرگ
میدارند اگر بحرمست گویند جایز است و ظاهر که گفتن علما کالین و کبرای عارفین
که در علم و تقوی و حکم و فتوی مشهور و معمول علیه جمهور و در آن داخل نیست که
اعتقاد حاجت براری نسبتاً و گویا با اولیا دارند شیخ عبد الحی که از مشغرفین
نخجریز استند است هم فعل و اعتقاد جاہلان را ممتنع و حرام نوشته و قاضی
سنانیه مرحوم در تذکرۃ الموتی فرموده و اروع البیان یعنی اولیا از زمین
و آسمان و بهشت هر جا که خواهند روند و دستان و مستقدان را در دنیا
و آخرت مددگاری میفرمایند و دشمنان را مایک می سازند و از ارواح بطریق
اولیست فیض باطنی می رسد پس موافقت قاضی مرحوم با اهل سنت و مخالفت
با تجدیدیه ظاهر نشاء تعلیق تجدیدیه شتباه لغظی و ترک اعتقاد بقیود که در اکثر مسائل
راه نشان زده است و این همه بر تقدیر صحت نقل است که اعتماد آن از این ^{طایفه}
مرتفع همین نذیر حسین صاحب از محمد تقی در رساله نشر نوید بنده قال فی شرح
العقاید استحال المعصية التي ثبت بديل قطعی کفر و اصرار کفر انتہی ^{منحصراً}
که مفسح آن در طرد الطغوی موجود و در رساله افضل البصائر نام نوشته
در کتب عقاید و فقه نوین که الاصرار بالصغیر کبیره و الاصرار بالکبیر

رشتد البسته کفر باز در آخر کتابت نهایت خود در تلبیس سفایت ظاهر نموده
 فرمودند و باین اشاره در در الخمار از و نهامیده آورده من قال شیئا منه
 بعض کفر و بعض علیه الکفر بعضه بفر رانتهی با فیه و حاشیه انتهی حال آنکه
 در در الخمار چنین است که اقول شیئ من قبل کفر و دنیا حاضر و با ناظر مبسوط
 سر در ذکر کردن مضرغ نانی پرده داری نجدت است که اطلاق حاضر
 و حاضر را خاص نمیدارد اگر بند و بر غیر خدا کفر اهل سنت اعتراض کردند که اسماء
 الهی تونیستی اند و حاضر و ناظر در ان میت تخصیص یعنی چه کلام در جواب است
 غایبه الامر اینکه محققین فقها نوشته اند که کفر نیست تلبیس دیگر اینکه نام حاشیه
 ذکر نکرد طحاوی که موجود بود و دیدیم از همان شرح و هبابیه نقل نموده است
 لعل وجه انه طلب ثبوت الله غنی عن کل شیء و الکل مقترنون محذورون الیه
 و یعنی ان در حج فیها عدم التکفر لان لها ما و یافانه یکن ان بقول اردت ان
 شیا اگر آمده من شرح الوهبانیه طاهر از نام بدون حاشیه طحاوی
 برخلاف طریقه خود شرم آمد که در ان ترجیح عدم کفر نوشته است هر چند این
 کلام باصل مدعا یعنی شرک بودن ندامت اساسی ندارد و اما بتصریح حاشیه
 در الخمار نقل از الوهبانیه قول مرجوح است و فتوی بقول مرجوح جعل و خور
 اجماع است کما فی الدر المختار حالا ما رواه ابی نعص در اصل مدعا و راغ
 این و هم از کتاب معتبر که موافق قاعده افتای اهل حق کافی دوانی است
 براسه جواب سوالیکه در صدر این فتوای مرقوم سیعنه چه میفرمایند
 گروه حق پرده علما و رشتة الانبیا در معنی این عبارت یا شیخ عبد القادر

جیلا فی شیا به جواب بشود که در قیامی چیزی که منقش است از صاحب الحار
 منقش در اول در الحار و اسفاد آن جایجا در در الحار موجودی نویسد و اما
 قولهم یا شیخ حسب العاد فیهذا و اذا اضعف الیه شبار اند فیهو طلبی الی الله
 فالوجوب بجز مرتبه و لا یجوز الاختیار بمانی فی البسراید و نظم الغراید و من قال شانه
 بعض کفیر او لا وجه لذلك و کيف ذلك مع قولهم لا یخرج المؤمن الا جمودا و دخله قولهم
 الکفر شی عظیم فلا یکفر المسلم اذا اختلف فیه و لو بروایه ضعیفه و معاذ الله ان
 يوجد الکفر بذلک و قد قال شایخ دینی ان یرجح فیها عدم الکفر و وجه الکفر الیه مطلب
 شی مدد و بدل علی غنی عن کل شیء و الکل تلحج الیه و بذلک یجلی فی غایب احد فان
 ذکره لتعظیم کما فی قوله تعالی فان الله حمده و منله کثیر و اوضح باد که استنباط از حدیث
 و احتیاط محض بی بنیاد انهم از امثال محیب که از فهم معانی عبارات نقل کرده
 خودش نیز بی نصب بکار نمی آید و گری از کار نمی کشند مدار کار دین و دیگر
 بر نقل معتد و سند مستند است حالا محیب اگر چیزی هم از دین و حائض دارد
 و محض مغلوب شیطان و نفسانیت نباشد برو لازم و واجب که از نوشتن جواب
 بی سند و معتد و کاتب ناوم و تأیید کرد و در اظهار خطا و اعتراف انشاعت
 آن بجمع و غیره جمعی غایب نماید و ما علینا الا البلاغ کلام بر فتوی تمام شد
 و تمام آنگاه شود که بنظر مولوی نذیر حسین صاحب فقیه رسیده بر روی قبول استعدا کرد
 انحضرت الناس انیکه در انشراک فی العلم و اشتراک فی النصف قید ذاتی و استقلال
 نزد فقیه صاحب معتبر است یا نه اگر نیست پس حکم اعتبار کنندگان این قید
 نیست و خاص بنده غرض و جل مطلق غیب است یا غیب مطلق نه انسانی

و اطلاع ارواح بحال که در عقده اهل سنت حال شان مثل حال ملائکه است
بر بعض احوال یعنی یا کردن و ندان کردن شان که عملی است از اعمال که بعض
احیا معتقدین که مع و دمی باشند از اهل سنت که یک فیه است از زنی که
امت محمدیه که صنفی است از فوج انسانی و نسبت تمام این نوع هم اگر از همه است
نصیر نمایند قلت در مراتب تسری و تافص این مرتبت رسد که تعبیر از ان بعد
توان کرد و همین نسبت است. انات ذکر و اطلاع را با همه انات و این اطلاع هم
بخش و ایجاد خدا علم غیب مطلق است که خاص باشد بانه بنوا تو جبر و اد سواسله
دیگر نسبت بخدا مورد در ذیل است بخوابش نیز ممتاز فرمایند لعل اینکه در حصن حصین
نوشته من کانت له ضرورة فليتبونا الحديث و ناداران موجود یا محمد انی جنب
بک الی ربی فی حاجتی فیه لیتغنی لی ملا علی فارسی در شرح نوشته یا محمد النعائات

الیه و تصرع لیده لیتوجه روحه الی الله و یعنی السایل عما سواه و عن التوسل الی غیر
و لاه و تیرمی نوید ولی نسخه تقضی بعبثه الفاعل الی تقضی الحاجه الی
و المعنی بتکون سببا لحصول حاجتی و وصول برادی فالاسناد حجازی فحاج
در شرح شفا نوشته و نه الحدیث من ذیسمم اخرجه الترمذی و الحاکم و غیره با و کلا
ابن حیف و بنوه یعلمونه الناس و قد حکوه حکایات فیها اجابة دعاء من دعاه
من غیر تأخیر و قد اخرجه البرهان الجلیسی من طرق متعده فلم یبق فیه شبهه
فاخذه علامه ابن حجر و رجوه بر منظم نوشته علیه صلی الله علیه و سلم ذلک
و لم یبع له لانه اراد ان یحصل فیه التوجه و بذل الاقمار و الاکسار و الا منظر اب
سعیان به صلی الله علیه و سلم لیحصل له کمال مقصوده و نه المعنی حاصل فی حیاته

و بعد وفات صلی الله علیه وسلم من ثم استعمل السلف ثم الله تعالى حاجا بهم
 بعد موت صلی الله علیه وسلم فقد علمه عثمان بن حنیف الصحابی راوی لمن کان له حاجة
 عند عثمان بن عثمان ربه زمن امارته عشر عليه قضاء ما منه فغلبه فقضا ما رده
 الطبرانی والبيهقي طالب الحسين مولود محمد نذير حسين فقيه كاتب فقه در یافت
 که بهر چه افتاسه شان لازم می شود مشرک و مزوج شرک بودن عثمان بن
 حنیف صحابی و انبای شان و سلف مستعملین و ابن حجر و علامه خاچی و علی
 قاری و طبرانی و بیهقی و صاحب حصن حصین و سببه کاینکه داخل اند و سلسله
 و اجازت و استجازات آن از عثمان بن حنیف تا اصحاب کتب و در سلسله
 روایت و اجازت و استجازات حصن حصین و غیره کتب از اصحاب کتب تا
 عبد العزیز صاحب و غیره نهایت طرف لاحق فقیه صاحب حال بحیث حواس
 بر عایت عقل و دین ارشاد فرمایند که ما مردم کدام شق افتادیم
 غلطی این فتوی با مشرک بودن جمایه اهل لاسل حدیث ازین عهد تا صحابه
 رضی الله تعالی عنهم و تیم اینکه در شفا قاضی عیاض مردیت آن عبدالله
 بن عمر خذرت رجله فقیل که اذکر احب الناس ایاک ضاح یا محمداه فاشتر
 علی قاری در شرح نوشته و کانه رضی الله تعالی عنه قصد به اظهار المجتبی
 ضمن الاستعانة خاچی نوشته و قد روی انه وقع مثله لابن عباس
 رضا و ذکره النودی فی الاذکار و روی البضا عن غیرهما و همدراست و بهد اما
 تعاده اهل الدین و السوال السوال تسبیوم در استیجاب مرویست که نابو عبده
 صحابه رضا و حکام ابتلائی شان بخمنه در بصره ایام حکومت ابوموسی اشعری

رعد فرمودند: قیام قبر البنی و صاحبیه: الایام عتالوت سمعنا: و السوال
 السوال واضح باد که شواهد بدو و مخالفات و استغاثت از ارواح طلیبات ائمه
 از جمله صحابه یا شیوخ و استاذ و نبوی و سمعیل طریح این خرافات بسیار اند
 بنظر تحقیق تصدیق مولوی تدبیر حسن صاحب بر بندگی از طرف اعلیٰ انکشاف داده
 شد قدری طرف اولی هم باید شنید حضرت مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
 اسرار المحبت فرماید المحبت مع الاحباء الخاطرين نافعه علیها واجب الاداء
 مع الاموات فنافعه فی الاجل البتة بشرط الایمان والایمان و امانی العاقل
 بشرط دوام التوجه و تخلیه القلب مع فی الخلو و مداومت ذکر و کثرة التذکر
 له و البر معه بار سال الثواب الیه و الاحسان الی الیه فذلک کثیر ما یفتح باب الایمان
 و یعطی منفعة العجمة فقیه صاحب چه میفرماید در حق صاحب اسرار المحبة و در حق
 شایه ولی المد صاحب و اساد و اساتذ الاستاد ایشان که در امتباه میفرمایند
 اجری الشیخ ابوطاهر بن القشاشی انه کتب الی البنی صلی الله علیه و سلم فی بعض
 حاجاته صورته یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انک انت اقرب منی ام یزید منی فربک
 منی و ان بعدت الا ما شفعت فی و فی قتلا و حاجاتی کتبا الذنوب و الاخریة
 و من احب امین الی اخر القصة و هم در اقتباء در همان طریقه شطاریه نوشتند
 ان این تفسیر خرقة از دست شیخ ابوطاهر گروی پوشید و ایشان بعل آنچه
 در جواهر خرمه است اجازت دادند عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی عن النجم
 احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشافعی الی اخره السند و ایضا بسببها
 الشیخ ابوطاهر عن النجم احمد النخعی الی اخر السند و ایضا بغير در سفر حج کلاهور

رسیده و دستبردش شیخ محمد سعید لاهوری دریافت ایشان اجازت و عا دیشی دادند بل
اجازت جمیع اعمال جواهر خسته دادند و خود بیان کردند و ایشان درین زمانه یکی
از اعیان مشایخ طریقه اخسینه بودند چون کسی را اجازت میدادند او را در دعوت

رجعت نمی شد رحمه الله تعالی قال الشيخ النعمان الثقة حاجي محمد سعيد لاهوري اخذنا

الطريقة النظارية واعمال الجواهر الخمسة من السيفي وغيره عن الشيخ محمد اشرف الى اخر
السنه در همان جواهر خسته در ترکیب خواندن همان سیفی نوشته است ^{عالم}
بهجت بار با سه بار یا یکبار بخواند و آن نیست ناد علیا مظهر العجايب تجده غوناک

فی التوازیب کل هم و غم سینجلی بولایتیک یاس علی یاس علی انتهی چه میفرمود

مولوی نذیر حسین صاحب در حق اجازت دهندگان و اجازت گیرندگان چند چیز

اشاره و اجازت دهندگان آنچه در اشاره است بدیگران چنانچه در اجازت نامهها

شاه ولی الله صاحب مرقوم واضح باد که مابقی فبا یح منوبه محیب در خواندن شیخ

عبد القادر رتبه نامه که مانیغی بر خستیم و ثانیاً با نبات ندای اموات بهجت

کتابت حالا بگوئیم که قاعده محققین اهل عقل و دین را غلبه و غوايت الی این است

که هرگاه بحث تفتیش در امری پیش آید اول از همه متوجه می شوند باصل آن که

از کیست و از کجاست و عالمان و حاطان آن کیانند و چنانند اصل این را

که تجسس کردیم ثابت شد که ارشاد خاص حضرت عوث الثقلیین قدس سره

که باقرار منهی اند بخدیه در مانه السائل منکر دلائل و کرامت شان باید

که خاطی باشد زیرا که در انکار کرامت شان تخلیص و تغلیل بباری از علی است

انتهی حالا بحیب صاحب ارشاد فرماید که ولایت و کرامت یا شرک جمیع میگردد

یا نه اگر نمی شود پس از حکم شرک بودن خواندن با شیخ عبدالقادر توبه نمایند
 باقی ماند اینکه ارشاد حضرت اغوث الثقلین چگونه ثابت شد میگوئیم شیخ عبدالحق
 در زیادة الانار می نویسد که این کتاب بجهت الاسرار کتابی عظیم و شریف و
 مشهور است مصنف آن از علما و قزاق است مشهور و معروف است و احوال شریف
 و در کتب مذکوره از فقهی غیر مصنف نقل نموده و از حیدری صاحب
 حدیث خواندن او آن کتاب را بر شیخ او و اجازت دادن شیخ او را و بودن
 دو واسطه در میان صاحب بجهت الاسرار و اغوث اعظم قدس سره نقل نموده
 در آن موجود قال رضی الله عنه من استغاث بی فی کربة کشف عنه و من تأدب
 باسمی فی شدة قربة عنه و من توسل بی الی الله عزوجل فی حاجته قضیت له
 و من صلی رکعتین بقرآنی کل رکعة بعد الفاتحة سورة الانعلاص احدى عشر
 مرة ثم یصلی و سلم علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و یدکره ثم یخطو سبعة اجته
 العراق احدى عشر خط و یدکر حاجته فانها تقضى بفضله و یدکر شیخ عبدالحق
 در اخبار الاخیار هم این عبارت نقل نموده است و امام یافعی و غیر حکایات
 استعمال اصحاب حضرت اغوث الاعظم رضی الله تعالی عنه از نقل نموده اند
 و شیخ عبدالحق در آخر زیادة الاسرار در او ابسط سرفیه فادریه که اجازت آن از
 شیخ خود ذکر کرده می نویسد و ملازمة سلوة الاسرار التي بعد ما التخطی احدى عشر
 خط و خلف الممدق حضرت خواجہ باقی بامد صاحب قدس سره در طبقات حلیه
 نوشته اند و خود زیاده ازین چه منقبت خواجہ بود که عوام و خواص ازین منقبت
 یا و می راعبت یا و پیغمبر صلی الله علیه و سلم میدادند و پیش آمد مهم و هر کار

بعد از التجا بدرگاه رسول الله از هیبت تعانت جویند و هر که در آن مقامین است
 به شیخ الاسلام یا شیخ عبدالقادر متزفر فرم و مترجم است و شاه ولی الله صاحب کتاب
 امتباه که وضع آن براسه ذکر سلاسل اولیا الله و بیان اقتساب و استناد
 خود با مختصر است می نویسند بعضی اصحاب طریقه قادریه براسه حصول مطالب
 باین طور ختم کنند اول دو رکعت نفل بعد از آن یکصد و یازده بار کلمه تحمید بگویند
 و یازده بار شیخ الاسلام یا شیخ عبدالقادر جیلانی را آخره و اجازت نامه هر
 دو دستخطی شاه عبدالعزیز صاحب تبرکات خاص تبصریح اینک اجازت این عمل
 مبارک بطریق متعدده و تراکیب متنوعه رسیده است اما آنچه معمول خاندان
 و در استعمال فقیر است اینست نزد مردمان موجود چنانچه آن اجازت نامه
 در بریلی وارد کرده شد بر مولوی حیدر علی رامپوری و غیره که در جواب آن
 سیخه مضطر و مضطرب گردیدند و آن ماجرا بتفصیل در رساله شمس الاعیان
 مطبوعه دہلی بتفصیل موجود هر چند مستعملین آن اعلا اسلام مقبول نام
 مقتدای خاص و عام بآن کثرت اند که ضبط و احصای آن دشوار و غیر
 اختصار بر همین بسند را اقتصار نموده سوال میکند از مولوی نذیر حسین صاحب
 که در حق مذکورین چه میفرمایند

والسلام علی من

اتبع الهدی

و ترک الهدی

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد واضح باد که طبع و تشبیه
رساله مسمی بسیف الموحیدین بسبب است ظاہر و حجتی است باسیر بر غایت معلولی
و نہایت محترولی کا فہم نجد میں چه صاحب باریق و غیرہ کتب و رسائل کثیر و معجز
و کبیرہ در رد مذہب نجدیہ تحریر ساختہ و با بطلان مخترعات شان اصول و فروع
و اثبات مخالفت آنان باہل سنت و تحریف و خیانت و رد نقل و روایت
مفسد و مشر و حاکم و داخندہ کہ بواسطہ طبع و غیرہ شیوع نام و شہرت تمام یافتند
و بنظر خاص عام این طائفہ رسیدند و قصد اعدا نجد مت گرامی شان نمایند
شدند بلکہ طبع بعضی مثل ہرہ اثنا عشریہ و تحقیق الحقیقت و نحوہا بعد مباحثہ
و مطالعہ پس از اسکاٹ و تکیب و اتمام حجت بطہور رسیدہ و آن ماجرا

در آن رسایل مندرج گردیده نسبت اکثری که متغی ازین طایفه بر سر جواب ننهادند
 و نسبت بعضی اگر کسی اتمام نموده نیست که مثلاً فاصله میر عیاد بنیاده اعم طما
 ابن طایفه مولوی حیدر علی صاحب امپوری و مولوی محمد تقی و مولوی بشیر الدین
 که بجز جواب پرداخته و در دفع یک یک مخالفت عقیدت با اهل سنت و تصرف
 و خیانت در روایت اقسام آن شاعت از مخالفت و خیانت اختیار نموده خود
 پیش و مخالف رسوا ساختند و بدین رد جواب هوش و حواس در باختند و هر
 در معرکه انداختند حاصل از شیوع تلخیص الحق و طرد الطغوی و افهام الغافل که
 تکه لکنه البحت باشند و دیگری بسیاری از رسایل مخالفت نجدیه در عقاید با اهل سنت
 و خالی بودن کدام تحریرشان از تحریف و خیانت و عاجز گردیدن همه آنان از
 جواب در هر باب ظاهر و با هر مثل آفتاب گردیده با اینهمه از جعل چند سوال نیند
 جواب بر آن منوال و نسبت کردن آن مطالب بدعی غالب که کذب صریح و
 تمسب تشبیح باشد حاصل نیست بجز تصحیح دعوی صاحب تصحیح که کدام بیان نجدیه
 خالی از کذب و خیانت نمیباشد مرتبه و قاحت باین غایت رسیده که نسبت و لمبه
 قبل العقد هم در غلط و اکاذیب تصرفات تصحیح المسائل داخل حال آنکه صدای
 نسخ آن مطبوعه و مکتوبه در اطراف و کفاف مشهور و منتشر حاشا که نثری و نشانی
 ازین صلبه در آن کتاب باشد از اینجا پی توان برد و بحال حضرات نجدیه که غایت
 سعی و کوشش و نهایت تکاپو و دوا و دوش در عرصه مباحثه و معرکه مناظره همان
 سرحد افتراف و تبلیس و سرزمین کذب و تدلیس است از وضع شتایع مخالفت و خیانت
 نابت کرده مخالفین چار سکوت گوارا و افساد بر مغالطه به پشت پناه و سبجو

نفیس و افراجه دین است و چه عقل و این الخیالین طایفه را نه خوف خداست و نه اطمینان
 و شرم و حیا و حال باقی شکوک بشتگان اینک قبل ازین بدیهه است و در از صاحب
 بر ابرق و غیره مرفع آن اودام علی الوجه الباسم بر و خسته اند و زبان بجمیده و اسبند
 ساخته اند باز همان و سادس بر دوده را در نظر عوام جلوه دادن و جوابات شایسته
 معلومه شهوره را بر طاق زبان نهادن و آنرا بطبع رسانیدن و از قضیت
 خویش نه زبیدن اگر و قاحت نیست چیست واضح باد که سایل در ساختن سایل
 مختار غیر مجبور و محیب و تحریر جواب مافی السوال معذور و ماحوذ بحریمه نفیس و افراجه
 کس است که نسبت آن اودام را بر ابرق و تخیل افشا و الا ساخته و نوشته که
 احکام آن در برابرین مفوده بود و در نصیح السایل واضح گردیده محل مواخذه همین
 دو فقره است و بس و از عنون طبع تشخص تشخص نامشخص است و ظاهر کمال
 آن رساله بحسب ارشاد شیخ سر لایحه صاحب ایتام سید عبدالعزیز صاحب
 در مطیع قادری گردیده است و اینکه طبع این دو فقره در عنون از انشاء طبع
 این دو صاحبان است باز از اعلام ایمانی دیگر می بایست که مندر و غیره نقد و اظهار
 حال کذب نفیس آن دو بهر دو صاحبان با مقتضای حق محبت اخوت
 ایمان مناسب بلکه واجب نمود که انشاء نفیس و بهمان و ارشاد ایتام آن
 بر دو در معیت یکسان اگر انشاء آن صاحبان است تا بسبب از آن و اگر ایمانی
 دیگر است با دوست و گریبان گردیده ساعی در عملان بطلان آن شوند
 و از نام شسته فقیر تن هم اعلام نمایند و اول حال آن اودام معلوم فرمایند
 فقط سوال اول فصل شخص که گوید از انباء غیب خاصه خدای تعالی پرسد

مخلوقی شرک نیست و ذومعبر در توحید و شرک الوهیت است و بس خلاف جمهور است
 است یا نه و در عنوان طبع مرقوم انکار آن در بوارق نموده بود فقط مجمل کلام بهین
 تبیین و اتهام است و جواب بمقتل از بحث و خطاب حال آنکه صاحب بوارق نوشته
 که لفظ شرک بر شرک فی الصفات و الافعال اطلاق نمی یابد و در آن مستعمل نیست
 در همان بوارق بر صفت هشتاد و چهار و هفتاد و پنج می نویسد که نبش شرک
 فی العلم مگر ثابت کردن علم ذاتی پرستی غیر خدا نیست شرک فی التصرف مگر
 باستقلال و کفر بودن آن نیز از کلام او در تصحیح تبصره و در بوارق بلفظ اعتقاد
 باطل و مخالف شرع ظاهر و ماه و تبیین تحریف لفظی و معنوی در عبارات ترجمه شده
 هدایت یکیه است که در بوارق منقول و در قرب زمان طبع و شیوع آن اول
 سیکه را از موافقین اشتباهی پیش آمده عبارت بصفا و مغرزی در شرح
 فقه اکبر و خزانة المفتین درج سوال کرده طالب تحقیق گردیده صاحب بوارق
 جواب شافی نوشته تسلیم او پرداخت زان بعد که آن تحریر بدست بخندید
 افتاد و باغراض از جواب در سوال چسبیده تصرف نموده چند عبارات دیگر از کتب
 که اطلاق شرک بر شرک فی الصفات و الافعال و حکم کفر از آن مستفاد می شود
 ساخته هر یک باندک تغییری نسبت بخود نموده غوغا مایه برپا ساختند و مرتبه ثانیه
 هم جواب تحریر یافته حالا از همه آن چشم پوشی نموده بحال چشم در بدست
 باز همان ندیان سرای آغاز نمودند و حاصل جواب اینکه کلام در شرک شرعی است
 و مراد صاحب هدایت یکیه از شرک شرعی شرک کبیر عرب و زهد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند یعنی تعدد الهیه که اصنام خود را داشت

اعتقاد میکرد و اقرار می نمودند که بر سبب زوان قرآن مجید نازل گردیده
 بَلْ لَوْ كَانَتْ فِيهَا آهَةٌ إِلَّا اللَّهُ كَمَا يَقُولُونَ أَجْعَلُ الْإِلَٰهَةَ -
 الْهَاتَا أَجْنَادًا وَاصْبِرْ وَاعْلَى الْهَيْكَلِ وَاعْتَدِ شُرَكَاءَ فِي الصَّفَاتِ الْاَفْعَالِ
 نداشتند که نفس قرآن مسنت ثابت قل من بیده ملکوت کل شیء و هیچ
 و لایحای مر علیه سید قولین الله قل فانی فتخرون لئن مسا التهم
 من خلق السموات والارض الا لله بر این بنا میگویند که شرک شرعی بقضا
 صفات و افعال نیست و نبودن شرک فی الصفات و الافعال اعتقاد و شرکین
 آن جهت که مخصوص نفوس است در عاده کتب سیر و عقاید مالا مال بحث
 و شک در آن محض جهل و ضلال و تفسیر بیضاوی است و تسمیه ما بعبد الشکر
 من دون الله انداد و باز بگو اینها است او بی فی ذاته و الا فی صفاته و لا اله الا
 الله فی انفس الالهیم لما ترکوا عبادته الی عبادتها و سموها الهه مشابیه علم
 حال من یعتقد انها ذوات واجبه بالذات قادر علی ان یدفع عنهم باس الله
 و یجهم بالهم بر دهنده بهم من خیر فیهکم هم شیع علیهم بان جعلوا انداد الرحمن
 بمنشع ان یکون له ند و شیخ عبد الحق در جامع البرکات نوشته بالجمله اشراک
 بر سه قسم است در وجود و در خلیف و در عبادت کفار و فریش مشرک و عبادت
 بودند و اعتقاد و شعاعت بر سنگها معقولیت ندارد و اگر آن جماعه را که از
 تباران را بصورت آنها ساخته اند شیعیان دانستند با وجود آن عبادت کردند پسند
 صورت ایشان را کفر است بحکم شرع چنانکه ما انبیا و اولیا را شفیع میدانیم
 و صورت ما را یثنا ترا نمی پرستیم و معبود نمیدانیم در کثر القوا بد شرع

بحر العقاید نوشته لایق الوثیقه لایق قولون بوجود الهی و واجب الوجود و لا یصغرون الاذن
 بیغاث اللو هیته و ان اطلقوا علیها اسمها بل اتخذوها علی انبیا تمایل لاینبیا
 و الزام و التالیف و الکتوب و اشتغال و استعظمها علی وجه العباد و توسل الاله
 و صاحب تفسیر عزیزی ازین بالاتر فرموده که هیچکس در عالم نیست که بر سر خدا
 شرکی در وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت اعتقاد کند صاحب حجت بالغه فرمود
 اعلم ان التوحید اربع مراتب احدها حصر وجوب الوجود فی نفسه فلا یکن
 غیره و اوجا و الثانیة حصر خلق العرش و السموات و الارض و سایر الجواهر فی نفسه
 و اما ان المرء یان لم یحش الکتب الالهیه عندها لم یحالف فیها مشرک و العشر ثلث
 الیهود و لا النصارى بل القرآن العظیم ناص علی انهم من المقدمات المسئلة
 عندهم و در فوذا الکبیر جا یکده مرقوم شرک آنست که غیر خدا را اسعادت منحصه خدا
 انبات نماید از آخر عبارت همان مقام هم این مدعا ظاهر و در شرح مبرأ
 و غیره هم موجود و مومن و کافر و مشرک و امثال این الفاظ را در عرف شرع معانی
 خاصه اند و رای معانی لغویه که آنرا معانی شرعیه گویند گویند بجا استعمال آن
 الفاظ بمعانی لغویه هم آید مثلاً ایمان که در لغت بمعنی مطلق تصدیق و در شرع
 عبارت است از تصدیق خاص مع شئی اخر که او شرط و همین است ایمان شرعی
 و بمعنی اول هم آید چنانچه در آئینه کریمه و مایه مومن اکثر هم بالله
 الا و هم مشرکون و تفصیل آن در فصل اسماء احکام از کتب کلام مذکور
 همچنان شرک شرعی که قسمیت از کفر عبارت است از قول بحد و احد که مشرکین
 انفسه بان قایل بودند و اطلاق شرک بر یا و غیره که کفر نیست باین معنی

صورت نمی بندد و بسبحان اطلاق آن شرک فی الصفات و الافعال اگر چه
 کفر است باین معنی نیست که مشرکین اعیان آنحضرت صلی الله علیه و سلم قابل آن
 نبوده اند از شرح مقاصد که در تقریر شبهه این فقره مذکور التوحید عبارت عین عدم
 اعتقاد الشریک فی الوهیه و خواصها حال آنکه عبارت کتاب مذکور بدینطور است
 حقیقه التوحید اعتقاد عدم الشریک فی الالهیه و خواصها در همان شرح صد
 در فصل اسماء احکام موجود و آن قایل بالهین او اکثر حضرات باشم المشرک
 لا یشانه الشریک فی الالهیه و تفسره و تفسیر نکردن و معنی لغوی و شرعی
 و حقیقه و محراز و در معنی شرعی لغوی و آمدن آن لفظ بکدام معنی در کتاب و
 سنت و کلام علماء شریعت و در موارد استعمال و تفسیر قبضه و حیثیات باعث
 انواع مقاصد و فساد عقاید گردیده است و از همین فساد است اشتباه چنانچه
 دعوا می در این مقام استعمال شرک بمعانی در کتب دیده همه را معنی شرعی دانسته
 یا به قید شرعی التفات نمودند ورنه از ایراد آن عبارات چه حاصل صاحب
 بوارق نوشته که لفظ شرک بر شرک فی الصفات و الافعال اطلاق نمی باید
 لما مر از استعمال شرک بمعنی مطلق کفر چنانچه در آیه کریمه ان الله لا
 یغفر ان یشرب و بمعنی اثبات صفات مختصه خدا بر غیر خدا که کفر است و بمعنی طیر و غیره که کفر است
 و بمنزله طاعت و امثال ذلک این همه معانی معنی شرعی نگردیدند و بود اعتقاد و تفسیر و الهیه
 معنی شرعی مانع از استعمال شرک در آن معانی نیست و صاحب یائیت
 تمییز نفی شرکی خاص نموده است که در مشرکان اعیان آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بود و روی بحث او با آنکه سبب بعضی افعال با وجود عدم اعتقاد

الوهیت حکم مشرک گردیدن مسلمین میکنند بشریکه در مشرکان عهد انحراف
 صلی الله علیه و آله وسلم بود و میگویند که آن مشرکان معتقد الوهیت بتان نبود
 اینست محل محل ومن ثناء التفصیل فلیرجع الی التحریر الاول الحاصل مطابق مطلب
 هدایت یکیه بانصوص شرعیه و موافقت با جمهور اهل سنت ظاهر و سائل
 جاعل لفظ شرع را که دافع و سواس بود از راه تبس حذف کرده صاحب معنی آن
 هم بر آن بنا و عامی انکار آن مطلقاً در بوارق که مانا با فقر است بر پا کرد
 از حضرات اصحاب مواهیر استفتای این امر ضروریست که حذف بهنجو
 بقدی از قول مخفف و نسبت کردن مطلق آن با و داخل است در تبس و تحریف
 یا نه سوال ثانی در اصطلاح اصول فقه مقابل محسب ملین است یا مفصل حاضر
 اینکه در نسخ سابقه مائه المسائل مقابل محسب تعیین بود که صاحب تصحیح المسائل
 بر آن اعتراض کرد با اتصال شیوع آن بنجدیه مائه المسائل امجد و اطمینان نمود
 بقصد اصلاح جایگاه گرفت و مواخذه چیزی تغییر و تصرف نمودند و بجز
 اینکه سعادت اتباع کبرای خویش حاصل سازند بصاحب مائه المسائل مقتدر
 عاید نگردیده و کلامش تحریف و تصرف هم از خطای مخالفت و خیانت
 بیرون نیامده از انجمله درین بحث هم بجای معین مبین فاسد گردند در
 قرب همان زمان رساله نافعه که وضع آن بر لیس اظهار تحریفات اطلال
 است مطبوع گردیده و در آن مرقوم که مبین هم مقابل محسب نیست بلکه مفسر
 و کاتب تصحیح المسائل از غلطی بجای مفسر مفصل نوشته است از این جهت
 که ساد نفیهم المسائل بنویسد صفحه کاغذ خود را رسوا ساخت غلطی کاتب تصحیح کرد

مفصل بجای مفسر از رساله نافع دیده آنرا اعتراض بر تصحیح المسائل قائم نمودار
 تعرض لفظ مبین اعراض کرده آنرا همچنان برقرار داشت که در آنها هم العاقل باز
 قنیه بر آن عمل آمده با این همه جرات و حاجت این طایفه نباید دید که بجلل سوال
 مجمل مبین است یا مفصل برخاستند و صاحب عنوان آنرا داخل نموده در اعلاط
 و اکاذب و تصرفات مولف در تصحیح المسائل از حضرت اصحاب موابیست
 این امری باید که غلطی کاتب را با وجود تصریح مولف کتاب بآن غلط و اخطای
 صحیح است داخل کردن در اعلاط و اکاذب و تصرفات مولف از اعلاط و اکاذب
 و تصرفات این نسبت کننده هست یا نه لطف اینکه در قوی ثابته متمسک با خبر الفاظ
 مقابل مجمل مفسر نوشته است نه مبین طالا صاحب عنوان بدل خود غور نماید که غلط
 و کذب و تصرف نماید بکیت سوال ثالث در اطلاق نذر آمده و نذر غیر امد اعتبار
 لفظ مد و لفظان است یا اعتبار شرطی که نذر بر آن معلق باشد فقط حالش اینکه این همان
 و سوسه و سوسه تقییم المسائل است که معترض را نذر بر شرط فیه و فحش در اتمام
 العاقل موجود تفصیلش اینکه این اعتراض معترض است برانه المسائل نه آنکه معترض
 مدبر بر شرط فیه و صاحب تقییم ادعای بیعتی میکند پس بعد از آنکه از طرف مخالف
 تصریح انکار امری موجود و معلوم حرفان باشد باز همان امر را نسبت کردن
 اعلاط و اکاذب و تصرفات او با وجود عجز از دفع اصل اعتراض که ام آئین عقل و
 دین است و همچنان آنچه در سوال رابع است از بودن و نبودن لفظ بعضی عبارت
 استباه که قطع نظر از اختلاف نسخ جوابش در اتمام العاقل موجود که بالفرض اگر
 لفظ بعضی در اصل استباه نباشد تا هم مطلب آن از اول و آخر عبارت استباه

ظاهر و اعتراض متعرض بر باب المسائل قایم از جمله جواب آن نه بر آردن تعلیقات
 یعنی پرداختن به معنی و علی هذا القیاس در سوال حذف گردیدن لفظ عدم اللاحه
 و لفظ علی الدیاحه که مذکور محض لغو که بودن و نبودن آنرا در مطلب متنازع فیه دخلی
 نیست در افهام مذکور نمی بینید که در فتوی ثانیه بسنده مندرج بهین سائله
 صفحه پنجم در سطر دوم لفظ علی عدم الدیاحه مخدوف تحریف و تصرف آنست که چیزی
 مخالف مدعی از مابین با اول و آخر حذف کنند چنانچه دیدن صاحب باب المسائل
 و سایر بخدییه است که صاحب بوارق دفتر و فرائز آن گونه تحریفات در کلام شان
 آنچنان ثابت کرده که بخدییه در آن دم زدن نتوانستند و چاره کار در مقابلش
 بجز این تسبیح عناک و لعب الثعالب نیافند از کتاب اینگونه حرکات خفیه گویند
 ملت بخدییه را چیزی سودمند باشد مگر تردعلا موجب ریشخند است و انقش
 از آن حال سوال سادس در تعلیم نوشته که متعرض میگویی که ملا علی قاری بعضی
 نقل کلام قاضی چنین بنویسد و حال آنکه اینهمه کلام قاضی است و جوابش در افهام موجود
 که در کلام متعرض بهم تحریف و تصرف نمود لفظیکه ولالت میگرد و بدون آن کلام
 قاضی با وجه نقل کردن آن در عبارت متعرض در تقریر اعتراض نیافزاید یعنی
 بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصارى گذشت می نویسد
 و در ان مقام تیر بعد نقل کلام نا تمام قاضی الی آخره نوشته است سوال سابع از جمله
 بالاز که همه عبارت عالمگیری در باب زیارة قبر البقی صلی الله علیه و سلم این است
 یا آنست توجیه این ال بر تصحیح المسائل در انصورت گنجایش داشت که در آن مرتوم
 می بود که همه عبارت عالمگیری در باب زیارة قبر البقی صلی الله علیه و سلم است

حال آنکه چنان نیست پس عدم تعلق سوال خایه علی تصحیح المسائل از نفس سوال سائل
ظاهر معیند آنچه مناسب مقام مذکور و مخدوف بخلاف و منافی مذکور نیست و نیز یکی
او را در دعا و نه ترکش نافع و ضار برای کسی با جمله ازان قسم نیست که شعار دونه
نجدیه است سوال نهم در کتاب ایمان و در مختار عبارت لوند العبد الخ موجود است
بمانه حالش اینکه در تصحیح المسائل زنه لفظ کتاب ایمان مذکور نیست و اشاره بطرف
کتاب الصوم بلفظ اینجا موجود پس نیست کردن آن تصحیح المسائل از غایت نیست و
سهاست است سوال نایع که خانه الباب فهمیدن سنت و لبه قبل العقد از
عبارت مذکوره با آنکه اثر می و نشانی ازان در تصحیح المسائل نیست تمام شد جواب
دانه اعلم بالصواب التماس است بخدمت شیخ صاحب کرم و معظّم شیخ مولانا نجف صاحب
بانی پشی که ارشاد نمایند بید محمد عبد القادر صاحب بید صاحب مدوح بانتظام
تمام اتمام الاکلام این غنمه بخدمت همه اهل مواهیر الاقل خدمت حاضرین و بلی پر
نموده حال صحت و غلط بیان عنوان و التماس این بهچندان نویساند و سبیل مواهیر
ایمان صاحبان گنایده معرفت حضرت بابرکت شاه احمد سعید صاحب زاد بر کاتبهم

بفقر لطف فرمایند
که حق از باطل راست

از دروغ ممتاز
کرد و اولام
بخر ختام

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال چیست معنی حدیث لا تشد الرجال الا ثلثة مساجد مسجد می برد و مسجد الحرام
و مسجد الانبیاء نزد جمهور علماء جواب معنی حدیث نزد جمهور علماء اینست که نیست
فضیلة در سفر بسوی مسجدی سوا سه این مساجد ثلثة امام نوادی در باب فضل
مساجد ثلثة از شرح صحیح مسلم نوشته است و فی هذا الحدیث فضیلة هذه المساجد ثلثة
و فضیلة شد الرجال اليها لان معناه عند جمهور العلماء لا فضیلة فی شد الرجال اليها
غیر ما وقال الشيخ ابو محمد الجوبی من اصحابنا بحرم شد الرجال لی غیر ما و هو غلط.

سوال چیست مراد از کفر در حدیث من قال مطرنا بنو کذا او کذا اقد الک کافی من
بالکوکب جواب دو قول است در آن یکی کفر با الله و در کفنده اصل ایمان خارج
سازنده از ملت اسلام گفتند و این در حق کسی است که بگوید این کلمه با اعتقاد اینکه
کوکب فاعل بد بر پیدا کننده مطر است و بسوی زمین قول فته اند جا بهیر علی گفتند
و اگر بگوید با اعتقاد اینکه مطر از الله و رحمت او است و نور میقات است برای آن
و علامت باعتبار عادت پس این کفر نیست و اختلاف است در کراهت آن ظاهر

کراسته اوست لیکن کراسته تریه‌ی که نسبت انعم در آن و نسبت کراسته نیست که آن
 متردوست در کفر و غیر کفر پس گمان بد کرده خواهد شد بگوینده آن و برای اینکه
 شعار جاهلیت است قول دوم اینکه مراد از کفر کفر نعمت خدا است برای اختصار
 کردن او بر اضافه مطریبی کوکب و این و زنی کسی است که اغفا و نکند نزد کوکب
 را امام فوادسی در شرح صحیح مسلم نوشته است و اما معنی الحديث فاختلف العلماء
 فی کفر من قال مطربا بنوا که اعلی قولین احدهما هو کفر بالله تعالی سالب لاصل ایمان
 مخیر بین ملة الاسلام قالوا و هذا فیمن قال انک معتقد ان اللوکب عامل بدینش للمطرکما
 کان بعض اهل الجاهلیة یرغم من اعتقد بذاتک فی کفر و بذات القول هو الذی فی سبب
 جمهور العلماء انما فی منهم و هو ظاهر الحديث قالوا و علی القول مطربا بنوا که معتقدا
 انه من اعد و برحمته و ان النور میتقات له و علامته باعتبار العبادت فکانه قال مطربا
 فی وقت که اعتقد الاکفر و اختلفوا فی کراسته و الاظهر کراسته لکن کراسته تریه
 اثم فیها و سبب الکراسته انها کلمه متردوست بین الکفر و غیر کفر الطریق بجا بهار
 لانها شعار الجاهلیة و من سلك مسلکهم و القول الثاني فی اصل تاویل الحديث ان المراد
 کفر نعمته الله تعالی لا اختصاره علی اضافه الغیث الی اللوکب هذا فیمن لا یعتقد
 بذات اللوکب و یؤید بذات تاویل الروایة الی آخره فی الباب اصبح من الناس من سلك
 و کافر فی الروایة الاخری ما انعمت علی عباد من نعمته الا اصبح فرب من منهم بها
 کافرین یعنی الروایة الاخری من برکتها الا اصبح فرب من الناس بها کافرین
 فقول به بایدل علی انه کفر بالنعمه والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شيع النبيين الطيبين سيد الانبياء والمرسلين
سيدنا مولانا ابى القاسم محمد واله واحبابهم اجمعين بعد حمد و صلوة يسكويد فضيل القادر
بدا لوني في غفر الله تعالى كبر رساله تبركه حرز معظم نام كه عدد حروفش مخبر است در سال
انجام در باب تكريم تبركات و انوار محبوبان او تعالى جلشانه از ما اينفات خباب هدايت آب
سيد العرفاء الاخيار سيد الاولياء الايرار شمس العلماء الكاظمين فخر الكملاء العارفين
افضل الفقهاء والمحدثين اكمل المتكلمين جامع حقايق معقول و منقول كاشف و قايق فروع
واصول سيف الله المسلول حضرت مولانا فضل الرسول دام الله تعالى ميتا بفتح جنة
ناجعة و شموه هداية طالعة قبول نام و شهرت عام يا فقه فقير
جبر حسابا يا ميسر انما خي انصاحب گرامى مناصب محب الفقرا ملاذ الغر باجبا
ماجي محمد خانصاحب بهادر و طالب آن رساله مباركه را از زبان هندی بگاری

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شيع النبيين الطيبين سيد الانبياء والمرسلين
سيدنا مولانا ابى القاسم محمد واله واحبابهم اجمعين بعد حمد و صلوة يسكويد فضيل القادر
بدا لوني في غفر الله تعالى كبر رساله تبركه حرز معظم نام كه عدد حروفش مخبر است در سال
انجام در باب تكريم تبركات و انوار محبوبان او تعالى جلشانه از ما اينفات خباب هدايت آب
سيد العرفاء الاخيار سيد الاولياء الايرار شمس العلماء الكاظمين فخر الكملاء العارفين
افضل الفقهاء والمحدثين اكمل المتكلمين جامع حقايق معقول و منقول كاشف و قايق فروع
واصول سيف الله المسلول حضرت مولانا فضل الرسول دام الله تعالى ميتا بفتح جنة
ناجعة و شموه هداية طالعة قبول نام و شهرت عام يا فقه فقير
جبر حسابا يا ميسر انما خي انصاحب گرامى مناصب محب الفقرا ملاذ الغر باجبا
ماجي محمد خانصاحب بهادر و طالب آن رساله مباركه را از زبان هندی بگاری

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شيع النبيين الطيبين سيد الانبياء والمرسلين
سيدنا مولانا ابى القاسم محمد واله واحبابهم اجمعين بعد حمد و صلوة يسكويد فضيل القادر
بدا لوني في غفر الله تعالى كبر رساله تبركه حرز معظم نام كه عدد حروفش مخبر است در سال
انجام در باب تكريم تبركات و انوار محبوبان او تعالى جلشانه از ما اينفات خباب هدايت آب
سيد العرفاء الاخيار سيد الاولياء الايرار شمس العلماء الكاظمين فخر الكملاء العارفين
افضل الفقهاء والمحدثين اكمل المتكلمين جامع حقايق معقول و منقول كاشف و قايق فروع
واصول سيف الله المسلول حضرت مولانا فضل الرسول دام الله تعالى ميتا بفتح جنة
ناجعة و شموه هداية طالعة قبول نام و شهرت عام يا فقه فقير
جبر حسابا يا ميسر انما خي انصاحب گرامى مناصب محب الفقرا ملاذ الغر باجبا
ماجي محمد خانصاحب بهادر و طالب آن رساله مباركه را از زبان هندی بگاری

نقل میاید الله تعالی بامت محمدیه فائده کامله عطا فرماید والله الموفق والمعين
 وعليه التكلان **فصل حین** باید دانست که تعظیم دیگر تبرکات و آثار
 و نشانیها و اقبایا و ادبها نمودن و در حاجات دنیویه و دنیویها توسل نمودن
 و زیارت آنها را واسطه حصول ارادات و دفع بلیات و اشی و برکت و شفا در آن
 و غیره اشیا متعلق بر تبرکات اغناء نمودن و وقت زیارت تبرکات نبویه و رد و
 خواندن و از برای اولی با تا نازل شدن از قرآن و حدیث و آثار صحابه و تابعین و
 سیرت سلف صالحین بخوبی نایب است خواه آن تبرکات اصلیه باشند خواه مثالیه
 و اصلیه هم عام هستند خواه بسند ثابت باشند خواه مشهور و منسوب و محتمل باشند
 و تبرکات مثالیه هم عام هستند خواه صنایع یعنی چیزی که صلیح و اتقیا و علم و
 مشایخ به نیت صالحه استخراج فرموده اند احسن آنست باشد و آموخته خبر بر آن
 شده باشد نه آنکه مستخرج فساد و ابل ضلال باشد و ضرر و فساد بر آن مترتب
 نخواهد غیر صنایع یعنی چیزی که مشابهتی و مشارکتی در صورت یا صفت یا لفظ یا شکل
 نسبت از معظمین و تبرکات شان داشته باشد و افعال تعظیم هم عام هستند
 خواه کیفیت آن بالخصوص از شارع ثابت باشد یا منقول از صلیح او ادبها باشد
 بشرطیکه از ممنوعات شرعیه و شعار مخصوص این فن نه باشد بیان این همه امور در
 چند فصل اول در تبرکات اصلیه حقیقه در قصه طالوت میفرماید یا تیمم التاب
 فیه سکنه فربکم و بقیه مما ترون آل موسی آل هارون و آل نوح
 الملائکه در تفاسیر معتبره مرقوم است که در آن تابوت عصا حضرت موسی
 و نعین آنحضرت و همامه حضرت یارون و قدری از من بود که بر بنی اسرائیل

و اینها را در کتابهای معتبره و در تفاسیر معتبره مرقوم است که در آن تابوت عصا حضرت موسی
 و نعین آنحضرت و همامه حضرت یارون و قدری از من بود که بر بنی اسرائیل

نازل میشد و آن تابوت تر دینی اسرائیل بود و در جنگها بسبب آن برد و شرف میآورد
 میشدند هرگاه بنی اسرائیل عصبان نموندند الله تعالی عاقبت را بر ایشان مسلط فرمود
 که تابوت را از ایشان ببردند هرگاه عاقبتی ادبی نموندند الله تعالی با ما را بر عاقبت مسلط
 نمود زنی از بنی اسرائیل در عاقبت بود از دشمنان گفت که این طلا را از بنی اسرائیل
 این را تر دینی اسرائیل بپایند و ایشان تابوت بزرگان و انبار کرده روانه نمودند فرشتگان الهی از طلوت
 رسانیدند علامتی بود در عالم تنزیل میفرمایند و کانت قصه التابوت ان الله
 تعالی نزل علی ادم علیه السلام تابوتاً فيه صور الانبياء
 و كان من عود الشمش و نحو من ثلثة اذ مرع ذراعين فكان
 عند ادم الى ان مات ثم بعد ذلك عند الشيت ثم توارثه
 اولاد ادم الى ان بلغ الى ابراهيم ثم كان عند اسماعيل ثم عند
 يعقوب ثم الى ان وصل الى موسى فكان عليه السلام يضع
 فيه التوريت و متاعاً من متاعه فكان عند الى ان مات ثم
 نزل ولته انبياء بنی اسرائیل و در تفسیر ما ترک ال موسی و مارون توت
 كان فيه لوحان من التوراة و عصاه موسى و غلظه و حماره و مارون
 و عصاه و قفير من المن الذي كان نزل علی بنی اسرائیل فكان التابوت
 عند بنی اسرائیل كانوا اذا اختلفوا في شيء تكلموا حكم
 بينهم و اذا حضر القتال قدموا بين ايديهم فيستفتحون
 به على عدوهم فلما عصوا و افسدوا سلط الله عليهم
 العاقبة فغلبهم علی التابوت و وضعوا تحت الضم

الاعظم فلما اصبحوا من الغد صبا والتابوت على الجنيح والضمير
 تحية فاحذروا ووضعت فوقه يا صبحوا وقد قطعت يد الضمير
 ورجلاه وصحبت احصا من منكسة فاجرح من سبب الضمير
 ووضعوه في نحية من مدينتهم فاحذروا اهل تلك الناحية
 وجع في اعناقهم حتى هلك اكثرهم فاجرح الى الصبح اربعين
 فكان كل من تبرز هناك اخذ بالاسود والفولنج فتحروا وقتلوا
 لهم امرءة كانت عندهم من بني اسرائيل لانهم ترون
 ما تكلمون ما دام هذا التابوت فيكم فاجرح عنكم فاقول
 بحجة بانارة تلك المرأة وجلوا عليها التابوت ثم علفوها
 على الثورين وكل الله بهما اربعة من الملائكة ويسوقها
 فاقبلوا حتى وقفا على ارض بني اسرائيل ووضع
 التابوت في ارض فيها حصر ابي اسرائيل انتهى ملخصا
 قال الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم
 شاه عبد العزيز صاحب درغيز غريزي نوشته اند وگيرد جامي استادان ابراهيم السلام
 را که سنگ است معین وبران سنگ حضرت ابراهيم استاده اذان حج در مردم
 داده و در قدم مبارک حضرت ابراهيم دران سنگ منقش گشته معنی یعنی نمازگاه که
 بعد از طواف خانه کعبه دو رکعت نجه الطواف عقب ابراهيم سنگ استاده گذاردن
 مقرر است حضرت ابراهيم بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد
 از طاعت حضرت ابراهيم نزد آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن را

نزد ایشان جایش نشدند و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردند و انتهی
 قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعایر الله در تفسیر غزیری نوشته
 است بآنجمله صفا و مروه را در شعایر الله بودن محض به برکت حضرت باجر حاصل گشته
 که معیت خاصه حضرت حق و جل علا و زبانی همان دو کوه باشد که در حق ایشان
 جلوه گرفته و محل مشکل ایشان فرمود و از آن باز شعایر الله بودن در آن دو کوه
 بمنزله جوهر ذاتی آنها گشته انتهی و هم در تفسیر غزیری در تفسیر تعلق قولوا حطه
 نوشته بعضی مواضع مبرکه که مورد فهمت و حجت الیه گشته اند یا بعضی از آنها قدیم
 صلاح خاصیتی پیدا میکنند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن حو
 سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جاست که ابن مروه به از ابو سعید
 خدری رضی حکایت کرده که ما روزی همراه آنخاب علیه السلام به گام شب غزیره
 یا سفری رفیقیم چون آخر شب شد در پشته کوهی گه نشستم که از دار النخل میگذشت
 آنحضرت فرمودند ما مثل هذا الثیثة الا کذل الباب الذی قال الله
 تعالی لنبی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه منصرف هم خطایا
 که در تفسیر سوره قدر نوشته این مضمون این سوره معلوم میشود که عبادان و طاعات
 را بسبب اوقات نیک و مکانات مبرکه و حضور و اجتماع صالحان در اینجا ثواب
 و ابراث بركات و انوار منزهتی عظیم حاصل می شود و انتهی در ترجمه بخاری نیست
 مردی است که نزد حضرت ام سلمه صد موسی مبارک رسول الله علیه و سلم
 بود و فیکه اصحاب را بنی پیش می آمد بان استشفای میکرد و دیدیم مسلم مرست
 که گفت این مالک رضی الله عنه فی بصره را پخته اند و میگویند یسیر الیه الی البقی

صلی الله علیه و سلم الی احب الی تاتقی و تصلی فی منزلی لاتخذ
 مصلی و فی روایت غلطی خطا ابوم نووی در شرح صحیح مسلم نوشته
 ای علم لی علی موضع لاتخذ مسجد ای موضع اجعل مصلی
 فیه منبر کانا نامک و فی هذا الجدیدت انواع من العلم فقیه التبرک
 با ثار الصالحین در صحیح نسائی مروی است که حضرت ظن بن علی رضی الله عنه
 و خود آنحضرت بلکه خود بر ذی طاعتی قاری در شرح مشکات نوشته و فی
 التبرک بفضلته صلی الله علیه و سلم و نقله الی البلاد نظیر ماء زمزم
 و هم نوشته و یوخذ من ذلک فضل و اذینه من العلماء و الصالحین
 کذلک در صحیح بخاری آمده است که اسمائت ابی بکر رضی الله عنه بر چون میگفتند
 درود می خوانند و در سند امام احمد مروی است که انس رضی الله عنه بر آورد بقیه فدح
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را برای جماعتی پس بخورد آب آنرا و بر سر درود
 خود مالید و درود خواند بر حضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح بخاری آمده که بر آورد
 اسمائت ابی بکر رضی الله عنه آنها جبهه را و گفت ابن جبهه است که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم می پوشید آنرا و ما می شویم آن برای بیمار ان دشنامی جز نمیدهستی
 و حاکم و غیره روایت کرده اند که کلاه حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه در غزوه بر موک کشیده
 بعد تلاش بسیار یافت و فرمود که عمره نموده بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و حلق نموده مردمان مویها مبارک را که بخت من مویها ناصبه گرفتم و برای تبرک
 درین کلاه نهاده ام پس حاضر نشدم هیچ جنگی را بجای که ابن کلاه همراهی بود مگر آنکه
 منظر و منصور شدم و در کتب احادیث مرویست که خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم

مریبای متبر که خود را بجای ابراهیم قسم فرموده چنانچه در صحیحین از انس رضی الله عنه
 ان ابی بنی صلی الله علیه وسلم دعا بالحلاق وناول الحلاق شقه
 الايمن فحلقه ثم دعا باطليحة الاضاري فاعطاه اياه ثم
 ناول شقه الايسر فقال احلق فحلقه فاعطاه اياه طليحة وقال
 اقسمه بين الناس ودر کتب احادیث مرودست که فرمود حضرت عثمان رضی
 الله عنه که از وقتیکه بر دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیعت نموده ام از دست
 راست خود شرمگاه خود من نه نموده ام قاضی عیاض در شفا نوشته است
 ومن اعطاه صلی الله علیه وآله وسلم واكباره اعطاه جميع
 اسبابه فاكرام مشاهد وامكنة من مكة والمدین وبعاده
 وما لمسه او عرف به ودر شفا روایت نموده که آن لای مخدنه را
 قصه فی مقدم راسه اذا فعد واهر سنانها اصابت لارض
 فقيل له الا تحلقها فقال لم اكن بالذي احلقها وقد مسها
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بيد وداي بن عمر رضی
 الله عنه واصفا يد علي مقعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 من المنبو ثم وضعها على وجهه وكانت في قنوس غالدین بنو
 شعرات من شعرم عليه الصلوة والسلام فسقطت فلتسوا
 في بعض حر به فشد عليها مشقة فكر عليه اصحاب النبي
 صلی الله علیه وآله وسلم لکن من قتل فيها فقال لم افعل بسبب
 القنوس بل لما تضمنية من شعرم ثم لئلا اسلب بركتها

رقع فی ایدی المشرکین و نیز در شفاست کان مالک لا یرکب
 بالمدينة دایه و کان یقول استجی من الله تعالی ان یطاع
 نریه فیها و رسول الله صلی الله علیه وسلم یحافز دایه و هم در شفا
 گفته وضع صلی الله علیه وسلم بن علی را بر خطه و بره علیه
 فكان خطه یوتی بالرجل قد ورم وجهه و الشاة قد ورم عنقه
 فیوضع علی موضع کف النبی صلی الله علیه وسلم فیذهب
 الورم و در شفا گفته انه لا یتوضأ الا بقدر وضوئه و کادوا
 یقتلون علیه لا یصق بصا قالا لا یختم حمامة الا تلقوها
 تا کفهم فد اکوا بها و جوههم و اجسادهم و لا تستقط
 منه شعرة الا قبل و بها و در جذب القلوب و غیره نوشته که در مسجد نبی
 طهر سنگ بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آن نشسته بودند زن عقیقه که بر آن
 می نشست عثم از ایل میشد و گفت علامه سمنودی که همیشه وصف کرده آمده اند از آن
 شدن عقیقه از نشستن بر آن حجر و سفر کردن برای این مقصد و در استیعاب
 گفته که حضرت معاویه رفت و رفت موت و حیات کرد که موی مبارک و ناخن شریف
 و فیصل طهر آن سر در نزد من موجود هستند برای این روز نگا داشته ام بعد و ذات
 من موی و ناخن را در چشمم دروئی من بنهید و فیصل مبارک در کفن من منتقل سازید
 در سر الهدی و الرضا گفته که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت عبید الله بن انیس را
 را چیزی از عصا خود بخوابت فرموده بودند هرگاه عبید الله بن انیس دفن نموده
 شدند آن عصا را حنطب و حنطب در کفن او نشان نهادند و هم در آن کتب نوشته

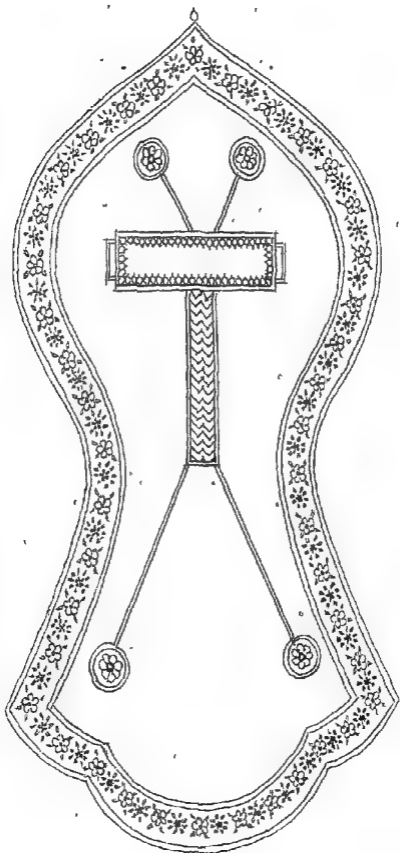
که از اسماء مدینه مطهره شافیه است و حدیث وارد شده که ترا بشافست از هر
 بیماری این سدی فرموده که اسماء مدینه مطهره را زود خود داشتن شفاست برای
 صاحب جمی در آن کتاب است که در مکانها نیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ما فرمود
 بودند و ما در آن آنکه مستجاب بشود در طبقات سبکه نوشته است که حاکم صاحب کتاب
 گفته که من از حافظ ضعیف شنیدم که او نشان در خواب دید که انگشتری خود را گشت
 مبارک آنحضرت و خلفاء اکرام داخل نموده اند پس نام ضعیف وصیت فرمود که آن
 انگشتری را همراه من دفن کرده دهند سبکه بگوید که درین آستان است که در
 بشود از دفن چیزی که تبرک می دانست میت از اسماء او در صحیح بخاری شریف
 آمده است که زنی بانحضرت ۴ چادری داد که در آنحضرت ۴ از او شنیدند شخصی
 آن چادر را از آن حضرت سوال کرد حضرت عطا فرمودند مردمان ما در اطمینان کردند
 که خوب نکردی چرا که چادر دیگر نزد حضرت صلی الله علیه و سلم نه بود و میت که حضرت
 سوال را رد نمی فرماید آن شخص گفت و اسم که این چادر را برای پوشیدن نه طلب کردم
 بلکه برای آنکه تا کفن شود در استیجاب و غیر مردمی است که هرگاه والد حضرت علی
 کرم الله وجهه وفات یافتند آنحضرت ۴ قمیص خود کفن ایشان ساختند و در قبر ایشان
 داخل شده است و فرمودند مردمان گفتند یا رسول الله دو چیز از تو دیدیم که در باب
 کسی دیگر ندیده بودیم فرمود غرض از لباس قمیص آن بود که آتش و زخم او را مسک
 نکند و حل بهشت او نصیب گردد و در قبر برای آن داخل شدم که برای ایشان آسانی
 شود و در قبر او توسعه شود سبده محمدی باشم در جانتان القلوب نوشته بد آنکه مولانا
 در منسلک متوسط و علی قاری در شرح ذکر نموده اند کلام مفید را محصلش اینکه -

مستحب زیارت مساجد و آثار و آثار که منسوب اند بسوی آنحضرت ۳ برابر است که در نه
 شود عین آنها با حجت آنها و تفسیر کرده اند این احباب طایفه اطلاق جماعه از علمای
 خفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه بدرستی که حضرت ابن عمر رضی الله عنهما می نمود در نماز و
 تودل خود با اینکه نموده بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم در حیات القلوب نقل نموده
 که برابر است که صحیح گفته باشد نقل در ثبوت او و یا معروف باشد در مردم هر وجه
 اشتباه بغیر ثبوت در اخبار و در انقاس رحمه مکتوبات شاه عبدالرحیم در مکتوبیکه
 بشیخ فیض الله نوشته مرقوم است می برادر فیض الله تا گاه رسد اما بر دل آگاه رسد
 و آتی دل آگاه چیست دلی که مباد بادب باشد آداب پرسم است آداب خدا و
 آداب رسول و آداب خلق فمن حافظ علی الاکد بلع مبلغ الرجال
 امام مالک در کوچهای مدینه گاهی سوار شد و هر جا که عمارت قدیم می دید بادب نام
 بوسه میداد بامید آنکه شاید که آنحضرت دستش بوی رسانیده باشد الی آخره شاه
 ولی الله صاحب انباء در حال میرسد بعدانی نوشته نقل است از آنحضرت که
 خود نوشته اند که در آنوقت که بسر اندیپ زیارت قدمگاه حضرت آدم صغی الله
 رستم چون نزدیک رسیدم واقعه عظیم دیده شد الی آخره دهم شاه ولی الله صاحب
 در انقاس العارفین در واقعات و الدیاجد خود نوشته اند حضرت ایشان پیغمبر بودند
 که یکبار می مراتب گرفت و آن مرض الله او یافت و امید حیات برآمد در آن سال
 لغنه واقع شد حضرت عبدالعزیز ظاهر شدند و گفتند ای فرزند حضرت پیغامبر
 علیه و آله و سلم بعبادت تو سر آیند و شاید ازین جهت شرف آوردند و پاهای
 تو آن سوخت سر خود را باز گونه گستر با نافت آدم قوت تکلم نمود حاضران

را اشارت کردم تا سر بر را باز کند کردند آگاه حضرت رسالت بنا و علی الله علیه وسلم
 شریف آوردند فرمود کیف حالک ملاوت این گفتار بر من متولی شد و وجدی و بجا
 و اندیشنی عجیب بر من ظاهر گشت آنحضرت مرا در برگرفته و جوی که لجه شریف بالای
 سر من بود قیص مبارک از اشک من نرشد و آهسته آهسته آن وجد نکلین اینها
 آگاه بخاطرم آمد که مدتهاست که از وی موسی شریف دارم چه قدر کرم باشد اگر درین
 ساعت رحمت نفس را بنید برین خطره مشرف غند و بر لجه مبارک دست فرو آوردند
 و موسی در دست من دادند بخاطرم آمد که این دو مورد در عالم شهادت خواهند ماند بانه
 برین خطره نیز مشرف شدند و نمودند این دو مورد آن عالم باقی خواهند ماند بعد از آن
 بشارت صحت کلی و امتداد عمر دادند آگاه آفاق واقع شد چراغ طلبیدم آن دو نمودند
 اندوه ناک شدم و بدان جناب توجه نمودم غیبی واقع شد آنحضرت مثل کشند و فرمودند
 و اما آگاه باش آن دو مورد زیر رساله برای احتیاط نگذاشته ایم از آنجا خواهی
 یافت با فاق افتادم و از آنجا با فتم در جای تعظیم مضبوط کردم در ذیل این کلمات
 میفرمودند که از خواص آن دو موسی است که اولاً با هم پیچیده می باشند چون
 در دو خوانده میشود هر یک جدا می آیند دیگر آنکه یک مرتبه سه کس از منکران امتحان خواهند
 من باین بی ادبی رضا نمیدادم چون مناظره با من داد آنجا میداد آنرا از آن هر دو مورد در
 آفتاب بردند همان ساعت ابر بار ظاهر شد حال آنکه آفتاب بسیار گرم بود و موسم ابر هرگز
 یکی نوبه کرد دیگران گفتند قضیه اتفاقیه است دیگر بار بر آوردند دیگر بار ابر ظاهر شد و دیگر
 نوبه کرد سیوی گفت این نیز قضیه اتفاقیه است سیوم بار آفتاب بردند دیگر بار ابر باره
 ظاهر شد سیومی نیز در ملک تابان مثل گشت و دیگر آنکه برای زیارت بر آوردند و جمع

چون در حمام داخل میشدند و مردمان از ازمایشند برایشان اثر و حاکم نموند و حضرت
 صلی الله علیه و سلم در ویدی فرستادند و بوسه میدادند پشت شریف ایشان را قاضی
 عیاض در شفا آورده که گفت احمد بن محمد بن خنویه ما مصنف القوس بیدیه
 الهی علی تطهارت منذ بلغنی ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 اخذ القوس بیدیه و جمع البحار گفته که علما از صحب استند اند و خواندن این مبدء آثار
 شریفه را پس یکدشتم خوشبو کند و باد کند که حضرت خوشبورا دست میداشتند
 او مثل سبزه آثار شریف است باین قصد اگر در و خواند مستحب است و در نهیست
 نوشته است که سهل بن عبد الله نسری از ابو داود صاحب سنن گفته که زبان خود
 بآن حدیث آنحضرت خوانده بیرون آرد تا بوسه و هم بود او در زبان خود بیرون
 آورد پس سهل بوسه داد فصل سوم در تبرکات مثالیه ضاعیه فایده آداب و
 و تکریم مثال فعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در حاجات از ان توسل کردن
 و از برکت آن حصول مرادات و دفع بلیات فهمیدن از آخر عهد تابعین تا این دم در
 میان جمهور ائمه دین را هیچ جاری است و بیاری از علمای عظام درین خصوص کتابها
 تصنیف نموده اند علامه محدث حافظ تلمسانی کتابی دارد عبوط مسمی بفتح المتعالم
 بر فائحه چهار باب و خاتمه در باب دوم می نویسد که ذکر نموده اند مثال مطهر امام ابو بکر
 بن العبرلی و حافظ ابو الریح کلاعی و حافظ ابن الابار و ابن رشید فهری و ابن زروق
 و حافظ ابن عساکر و سراج بلقنی و حافظ سخاوی و سیوطی و قسطلانی و غیر هم و
 سلاسل و انیت و اجازت این اکابر تائیدی بطریق متعدد و بسند متصل مذکور هستند
 یکسان نام میشود بر اسماعیل بن ابراهیم که نواسه حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه

نزدیشان اصل فعل مبارک بود پس نشان که استناد امام مالک و فخری و دیگر بستند ابو
او یس را اگر روایت می کنند از دشان مسلم و ترمذی و نسای و غیره و توثیق کرده او را
ابورزّه و مشقی مثال فعل مبارک دادند و ابو اذیس مثال فعل را دادند و پس خود اسماعیل
که در پیشتر زاده امام مالک و بناد و نجاشی هستند و همین طرز استناد متعدد نوشته
و ثبت در مثال را نقل نموده یکی را گفته که معتقد این عربی و این عساکر و این هرزد و این
و سخاوی و سبوطی و این فهد و غیر هم است و محمد بن علی و مشقی صاحب غفره الحاکم
فی مناقب النعمان در سیل الهدی و حافظ علقمی در حاشیه جامع صغیر حداد با این طور
بیان نموده اند که طول یک وجب دو انگشت و عرض متصل کعبین هفت انگشت الطن
فد مخرج انگشت و بالایش شش انگشت و سربار یک و آئین قبا لئین دو انگشت
و هذ صورت الشریفة



و در باب دوم سه چهره سی منظومه در وصف و تعریف مثال مبارک مؤلفه متقدمین
 و معاصرین و خود ذکر کرده چند اشعار بطور نمونه از اشخاص مذکور میشوند این عساکر گفت
 باشد فعل المصطفی روحی الفتا : لحاک الا سمي الشرف العا
 جلی الرحمة گفته یا مثلاً لتعلن خیر البرایا : بک فستدفع العناء الی الایا
 بک نرجو الشفا من کل داء : بک فستفتح الاله العطا یا :
 بک یا مثل غله من مکان : لها من فضيلة و مزا یا :
 و کفی شاید الک ما : يظهر للعین مبصر فی المرآ یا :
 و گفته من لا برای فعل محمد : اعز علیه من حیة هو الا شقی
 امام ابو النخیر گفته یا طالبا تمثال فعل ضیه : هاد و جدت الی اللقاء
 سبلا : من یدعی الحب الصیح فانه : یشت علی ما ید
 دلیلا : و در باب چهارم خواص و منافع مجرب مثال مبارک نقل نموده از نقابت معتز
 که شک را در صدق اخبار شان گذری نیست و بسوی شان جزیه بکرم و نظم
 نظری نه جزئی بطور خلاصه نقل میشود بنویسد ان منافع ند المثال الکرم
 المقدس لا یجلب فیها الی زیادة بیان اذا غنی عن خیرها
 العیان و قد ذکر جملة منها جماعته من الائمة الاحیاء
 منها ما ذکره الشیخ الامام ابو اسحاق حسب ما نقله عنه
 ابن عساکر و غیرم قال اخبرنی القاسم بن محمد قال حدثنی ابو
 جعفر خدوت هذا المثال لبعض الطلبة فحاء فی یوما
 و قال رایت الباهرة من بکت ند المثال عجا فدا صات

زيجي رجع شديد كاد يهلكها فجلت الفعل على موضع الرجوع و
 قلت اللهم اني بركت صاحب هذا الفعل نشفاها الله تعالى
 لحين وقال القاسم بن محمد ومخرج من بركة ان من امسكه -
 عنده مبركة كان له امانا من بعض البغاة وعلية العدة وحرنا
 من كل شيطان ما ردف عين كل حاسد وان امسكه المرأة -
 الحامل يمينها وقد اشتد عليها الطلق فبسم الله يحول الله
 وتدرته ومنها ما حدثني به الشيخ ابن حسب النبي انه طلع له
 طلوع لا بدري ما هو واشتد الوجع وعرضه على كثير من ال
 طباء فلم يجد من يعين دواء الله فجعل المثال على محل الوجع والله
 لقد سكن الوجع كانه لم يكن ومنها ما شاهدته عيانا وذلك
 اني سافرت في البحر واشرفنا على الهلاك وايسر أهل البحر
 من النجات فارسلت المثال لرئيس الغراب ليتوسل به فمن الله
 علينا بالعافية وبالجلاء فضاغفه شهيرة وخواصه اجالي من
 الشمس الظهيرة والاستشفاء به من شان الائمة المقتدة
 بهم قديما وحديثا انبت خلاصته المتعال علامة محدث فقه فاسمى مطام
 السرات شرح دلائل الخيرات نوتته تم اعقب المؤلف بزرحة الاسماء
 بصفة الروضة المباركة والقبور المقدسة موافقا وتابعا للشيخ
 تاج الدين الفاكها في فاته عقد في كتابه الفخر المنير ما
 في صفة القبور المقدسة ومن فوائد ذلك ان يورد المثال

من لم يتمكن من زيارته الرضوة وبشاهد مشتاقا ويلتمه فقد
استنابوا مثال النعل عن النعل وجعلوا له الاكرام والا احترام
ما للمنوب عنه وذكره الله خواص وبركات تدجرب رقا لوائيه
اشعار اكثرت انتهى فغاثمه بارسول الله صلى الله عليه وسلم
مضطر ومضطرب واتوسل بك واتوجد اليك الى ربى فاشفع
لى وليس عندي من مال الدنيا ما اقدم بين يدي مناجاتي
فاقدم هذا الرسالة كما قدم الشيخ شرف الدين البوصري
قصيدة الهزلية وقال في اخرها وتناهى قدمته بين يدي
بخواى اذ لم يكن لدى ثراء علامه ابن حجر وشرح فرموده امتثالا
لا لقوله تعالى اذ ناجيتم الرسول فقد موأبين يد بخوكم صدقه
اذا الامر فيها كان الموجب ثم نسخ ولا يلزم من نسخ الوجوب
نسخ الذنب والذاتين لم يرد زيارته صلى الله عليه وسلم
ان يقدم بين يدي زيارته صدقة والناظر طرأ كلامه انه
كان يعتقد بقاء الذنب فاعتذر انه لا مال له يتصدق
به بين يدي سواه فجعل ثنايه يدل المال الذي
يتصدق به انتهى

ولخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمين

خط حافظ محمد یعقوب بنام مولیٰ

نذیر حسین کے جواب ان فنون شد

جناب ہدایت آب کالات انتساب دئی انام مقتدا می خاص عام مولوی نذیر حسین
صاحب زاد برکات ہم پس از سلام سنون و تمنای طاعت برکت مشحون
واضح بار عاجز مستہام گیر سالہ مطبوعہ ۱۳۰۳ ہجری افضل البضاعت فی حقیقتہ
الشفاعۃ نام منسوب بنام امی آن نختہ الانام ہشتیاق تمام از باجری حسیہ
و بسبب نقص قابلیت در عربیت از اہل علم طالب کشف مطالب آن گردید و آن
افضل البضاعت را بعرض ناقدان ضاعت رسانید حالتی عجیب و معالمتی
بس غریب رو نمود و ہر قدر کہ افزایش سعی و کوشش در اندر رک مطالب
آن نمود حیرت حیرت و تعجب بر تعجب افزود کہ در اصول مطالب آن سالہ مجلس
جہان موافق و مخالف ہمہ خالی از اذعان محافلین ثادان و خندان و موافقین
و معقدین ہمہ نادم و سر بگرہ بیان سینکے از ہزار بداعت افضل البضاعت
کہ بقید نقل عبارت تفسیر عزیز می متعلق کفر بودن استباحات معصیت فر نوم
لہذا در کتب عقاید و فقہ می نویسند کہ الاصرار بالصغیر و کبر و الاصرار بالکبر باشد
المعصیۃ کفر و کذا استحقان المعصیۃ استحقان الشرعہ انتہی بیان موافقین
و معقدین لازم آنکہ حاشا و کلا این صنیعہ شیعہ ابداع جناب مولوی نذیر حسین

باشد چه اتصاف جناب مذکور بقتل و عسکه و دین و حیا معروف و مشهور و این فقره
 مصنوعه مثل کل مجموعه و لیلی است قانع و بر مانی است ساطع بر اینکه مبدع این شتیخ
 منایع و منایع این بدایع شتیخ معرست از ان اوصاف چهارگانه و نیت گردانند
 از علم و دین و حیا بیگانه اما بیگانه کش از عقل و کمال بدیش اشکار است لفظ لفظ
 که اگر کل سر سبد خرافات ابلهانه گویند سزا است و اگر درة التاج مخرجات مجنونانه خوانند
 بجاست قطع نظر از عدم استقامت نیت در مشارالیه مگر ذکر سخنان معصیت و نیت
 در ان تذکره اصرار بر بیکره که چیزی است مغایر سخنان معصیت که از نفس هجر و
 مصنوعه ظاهر پس اصل مطلب که اصرار بر بیکره باشد بعبارت تفسیر غریبی ربطی نداشت
 و بی علیش ظاهر از ابراد حرف بی در صله اصرار که از غایت جهالت ساز عبارت
 محسم دشوار مرقوم که الاصرار بالصغیره و الاصرار بالکبیره و الله سبحانه و تعالی یلین
 صاحب تصنیف شدن ضرر نمیداند که معنی لفظ اصرار بصله علی چیست و بصله بایت
 و انیمقتام مقتضی کدام حرف است و در کتب فقه و عقاید کدام حرف درین محل
 مستعمل اما بدیش پس ظاهر است از اینکه احاطه کرد با و معصیت مکایه بخدیه
 از تحریف و تبیس و کذب و افزاد مسائل و فیه براسه اقتاد فی الدین و تفریق
 کلمه مسلکین و اضلال ناظرین از معتقد نور پستی و مسایره این بهام و تحفه اشاعه
 شاه عبدالعزیز صاحب و غیره با ظاهر که اصرار بر بیکره که نیت بذهب ال است
 و جماعت آری از جدات نجیدات و اجداد امجاد و انجاد و در خارج فرقه است
 که با مواهفت معنوی مناسب ضروری و اسمی هم بایشان وارد یعنی نامش
 نجذات است البته در بذهب شان اصرار بر معصیت کفر است چنانچه در عل و نقل

و غیره و بماند که در این همه عبارتانی از خود تراشیدند که در مجاوره هم درست
 نباشد و از صورتش ظاهر که مصوران چاپلی است محض بی سلبه از ضایع آید
 و نسبت کردن آنرا بکتاب فقه و عقاید بیدینی نیست بهیچ وجهی دیگر که با حواله
 نام کتاب تجویض که باب هم موجود در اینجا با خصوص از ذکر نامهای آن کتاب منع کدام بود
 و اما معتبر بودنش از جای پس ظاهر و آشکارا که جناب آیت آپ مولوی نذیر حسین صاحب
 زاد برکات ^{۱۹۰} هجری چند سال قبل از طبع رساله الفضل البصانه جواب سل الخطا
 بنویسایند بودند از شیخ معتقد و استاد مستند خود مولوی محمد تقی صاحب کشمیری و ناشر
 نشر داشته بودند مولوی معین الدین پروان رساله نوشته بودند و نامش طرد الطغوی
 نهادند و آن رساله همان سال در حیطه مطبع گردیده منتشر شد این بحث و اینجا
 موجود شیخ مولوی نذیر حسین صاحب در نشر نوشته بودند قال فی شرح العقاید شلال
 المبعصه التي ثبت بدلیل قطعی کفر و اصرار کفر انتهی ملخصها صاحب طرد الطغوی
 بر این مقوله بشمول جمله مقولات انواع کلام کرده که در آن موجود و طلبه دلی نسخ
 شرح عقاید بر صاحب نشر عرض کردند که کجاست این عبارت و آن بیچاره از تحریر
 و نشر نشر خلی مجتهد دل شدند و باز حوصله مباحثه و مکاتبه نکردند و در مردمان گفتند
 که نذیر حسین مر اخطاب کرد آنچه او گفت من براعمادش نوشته بودم و نیز یکسال پیشتر
 از آن در ^{۱۹۱} هجری یک رساله فور المؤمنین نام که تمام ادعای افضل البصانه را
 از پنج بر میگردد در دلی مطبوع گردیده کسی طاعت جواب آن نیافت پس باین همه
 از ملازمان جناب مولوی نذیر حسین صاحب زاد برکات هم حال عادی است اقدام
 بر طبع کنایند این رساله در ^{۱۹۲} هجری که متصف اند بصفات چهارگانه و بگانه